

جنبش مشروطیت در افغانستان

نویسنده: پروانه عبدالحی حبیبی

کابل - ۱۳۶۳



جنبش مشروطیت

در

افغانستان



نویسنده: پوهاند عبدالحي حبيبي

مبتمم - محمد هاشم بېراني

۱۳۶۳

فهرست کتاب

صفحه	عنوان
	مقدمه
ص ۱	فصل اول :
ص ۱	۱ دور نمای قبلی
ص ۶	۲ نخستین جنبش فکری انجمن سراج الاخبار ،
ص ۱۲	۳ نخستین گروه مشروطه خواهان ،
ص ۲۳	۴ اعضای مهم گروه نخستین مشروطه خواهان ،
ص ۴۹	۵ غلام بچه گان دربار
ص ۵۵	۶ الف: مرامهای جمعیت اول مشروطه خواهان ،
ص ۵۶	ب: سمبول جمعیت مشروطه خواهان
ص ۵۸	ج: آیا نهضت مشروطه يك حرکت ملی میهنی بود؟
ص ۶۲	۷ سهم معلمان هندی (جان نثاران اسلام)
ص ۷۰	۸ مخبران نهضت مشروطیت
ص ۷۲	فصل دوم :
ص ۷۳	۱ پیش درآمد
ص ۷۸	۲ عوامل محرکه همجوار
ص ۱۰۱	۳ محمود طرزی و سراج الاخبار
ص ۱۲۱	۴ نتایج مساعی مشروطیت دوم
ص ۱۲۸	۵ رجال مهم در حرکت دوم مشروطیت
ص ۱۵۳	دو گروه خاص
ص ۱۵۸	۶ نگاه انتقادی
ص ۱۷۳	۷ نتیجه

مقدمه

به شهادت تاریخ خلقهای جهان در شرایط و کشور های مختلف بخاطر
تأمین حق، عدالت و اترقی اجتماعی علیه اقلیت های حاکم دستگیر بلا انقطاع
مبارزه نموده که این مبارزات به اشکال گوناگون آن صاحبان
تاریخ و زندگی جوامع بشری را شکوه و جلال خاص بخشیده است.
خلق زحمتکش و شرافتمند افغانستان نیز در طول تاریخ ازین
جریان بسور نمانده و تحت شرایط گوناگون به خاطر تامین آزادی،
حق و عدالت اجتماعی رزمیده است.

یکی از اشکال این نبرد عدالت خواهانه مردم ما جنبش مشروط
خواهی در کشور است که بنا بر مشروط خواهان اول و دوم ثبت
تاریخ گردیده است.

محترم پوهاند حبیبی در آخرین روز های حیات ما حاصل یاد داشت

های خود را بر او نجنبش مشروطیت، آنچه بنسبتش آمده جمع آورده
به نام (جنبش مشروطیت در افغانستان) مولف ای به هم رسانیده
است که نیز طی این جنبش را البته از تاریخ ۱۳۲۳ ه. ق. تا
۱۳۰۸ ش. بمستراس ما میگذارد .

ریاست نشرات اثر موصوفرا اینک به طبع رسیده نقد و
پژوهان می نماید . امید که مطالعه این اثر برای علاقه مندان کتب و آثار
تاریخی به خصوص نسل جوان و دباند کشور ما عاری از تجربه
اندوزی نباشد .

ریاست نشرات

کمیته دولتی طبع و نشر

فصل اول

۱

دورنمای قبلی

از آغاز قرن نوزدهم - وقتی که استعمار انگلیس در هند گسترده میشد و آثار انقلاب صنعتی و مدنیت اروپا از سوی شرق بسرحدات شرقی امپراتوری درانیان میرسید افغانستان با گسترش روابط اقتصادی با سرزمین های شمال آمو و بخارا و غرباً با مملکت پارس قاجاریه پیوستگی یافته بود و آمد و شد سوداگران و مبادله اموال تجارتی باهر سه مملکت صورت میگرفت .

مردم افغانستان که با شرایط نیمه فیودالی درشهرها و دربارها مواجه بودند، در روستاها باکشا و رزی و صنعت های دستی و اقتصاد

یکه برزراعت و دام پروری دوره های قبل فیودالی اتکا داشت ، زندگانی میکردند و پیوستگی های سیاسی روستاها با دربار ها و بازارهای شهری بسیار کم فروغ بود .

درچنین احوال نه دولت های مرکزی نیرومندی وجود داشتند و نه آن وحدت مرکزی که بعد از مرگ احمد شاه سیدو زایی بوجود آمده بود . زیرا شهزاده گان و مدعیان جدید بدست آوردن قدرت یعنی خاندان سر دار پاینده خان (برادران بارکزیایی) همواره با همدیگر دست بگر بیان بوده و مملکت متحد المرکز احمدشاهی به تفرقه و تجزیه محکوم بود .

درینوقت آثار پیشقدمی قوای تزاری روسیه بسواحل آمو و مروهم رسید و نماینده ی آن دولت بنام ویتکویچ بدر بار امیر دوست - محمد خان در کابل آمد (۱۸۳۷م).

لاردها کلیندناث السلطنة استعمار انگلیس در کلکته برای جلو گیری از هجوم محتمل لشکر تزاری ، طرح پیشقدمی و یورش بر افغان - نستان را ریخت و در سال ۱۸۳۹م پنجاه و چهار هزار لشکر اندوس را بقوماندانی جنرال کین و رخنمای نماینده سیاسی خود مکناتن از راه کنار دریای سند و کوئته و گذرگاه کوژک بر قندهار سوق داد .

جنگ اول انگلیس و افغان (۱۸۳۹-۱۸۴۲م) دوام کرد و چون مردم افغانستان بزور شمشیر ، تمام لشکریان متهاجم را از بین بردند و بقیه السیف قوای انگلیسی افغانستان را تخلیه کرده و واپس آنرا به امیر مفروز دوست محمد خان سپردند .

قوای متجاوز انگلیسی در مقابل قیام عمومی ملت افغانستان از پای در آمدند و سیاه سترگان انگلیسی این آتش مشتعل را که بدست خود افروخته بودند ، با بازگردانیدن امیر مذکور از کلکته به کابل خاموش ساختند ۱۸۴۳م .

درین گیر و دار محشر آسودلت قا جاری فارس نیز آرام ننشست
ولشکریان قا جا ر بار ها بر هرات تاختند ، و لی هراتیان غیور بعد از
تحمل محاصره ها و خسارات فراوان و مقاومتهای مردانه ، قوای قاجاری
را از هرات بناکا می پس رانند.

پرورش فکر و فرهنگ و دانش به تمرکز نیرو های خلاقه مردم و
امنیت ضرورت دارد و این نبود .

مردم زحمت دیده افغانستان غیر از جنگ و مقاومت بالشکریان
متهاجم شرق و غرب ، به خانه جنگی شهزادگان داخلی نیز مصاب بودند
و وضع اجتماعی و سیاسی افغانستان وقتی پیچیده تر شده بود ،
که قوای جهانخواه استعمار ی انگلیس دولت سیکه پنجاب را از
بین برده و از دریای سند گذشتند و پشاور را گرفتند ۱۸۴۹ م .

امیر شیر علی خان پسر و جانشین امیر دوست محمد خان ، بعد
از غلبه بر برادران ، در کابل بر تخت شاهی نشست ۱۸۶۳ م و
اوقات گرا نبهای خود و دیگران را به خانه جنگی با برادرانش مصروف
داشت.

در جنگ اول که پادشاه و تمام زما مندان از میمنه گریخته و بار
دفاع از کشور را تنها بدوش مردم و دهقانان افغانستان گذاشتند ،
طوری که خواندید ، مردم با تحمل مصائب سنگین از عهد حفظ مملکت
برآمدند ، تا که بعد از سی و هفت سال باز همان استعمار خرا بکار از
دهلی بر افغانستان لشکر کشید و امیر شیر علی خان را که باستانلیتوف
سفیر تزار های روسی عهد بسته بود ۱۸۷۸ م از کابل به مزار شریف
فراری ساخت و بار دفاع مملکت باز بدوش مردم افتاد .

چون قوای استعمار درین بار نیز شکست خوردند و کیو گناری سفیر
انگلیس رادر بالا حصار سوختند ، ناچار گریفن نامه ینده سیاسی انگلیس
شهزاده عبدالرحمن خان را که درس میخواند فراری بود فرا خواند و

مملکت رادر تحت حمایت انگلیس بدو سپرد (۱۸۸۰م ۱۲۹۷ق)
پاتحمیل این دوجنگ ، مملکت از نشو و نما ی طبیعی خود بازماند
اقتصاد زراعت و دواير دولتی برپاد فنا رفتند و حرکت فکری جدیدی
که بانهضت سید جمال الدین افغانی و دیگر روشنفکران مملکت در حدود
۱۸۶۳م آغاز شده و به نشر جریده شمس النهار ۱۸۷۲م و تاسیس
مکتب حربیه و مطبعه وتر جمه کتب منجر شده بود (۱) ، باآغاز جنگ
دوم افغان وانگلیس (۱۸۷۹ - ۱۸۸۰م) ازبین رفت .
دوره امیر عبدالرحمن خان که باقهر و سرکو بیهای خشن مدت
۲۱ ساله دوام کرد ، از نظر فکری و فرهنگی عصر میمونی نبود . زیرا
اکثر سریر آورده گان مملکت ، بتیغ جان لوپارش از پای درآمدند و
وسایلی برای بیداری مردم و پرورش فکری فراهم نیامد .

اما جریان اجتماعی زمان وزایش و جنبش عواملی که همواره
در داخل جامعه کار گرمی افتد و در مقابل هر گونه استبداد و تشدد ،
برمقاومت جامعه می افزاید و نیز شروط اقتصادی و وضع طبقاتی
مردم نگذاشت که فکر نو به کلی ازبین رود . در حالیکه در شرق
مملکت ، جنبش اولین آزادی خواهی هند ۱۸۵۷م آغاز شده و در شمال

(۱) در کتاب د افغانستان پيشليك (ج ۱ ص ۱۹۹) نشر جریده
شمس النهار را ۱۸۷۱م - ۱۲۸۸ق نوشته بودم .

وکی بعد از دیدن يك کلكسیون این جریده که اکنون به آرشیف
ملی رسیده ، این تاریخ صحیح به نظر نیامد . زیرا درین کلكسیون
شماره پنجم جلد اول تاریخ جمعه ۱۵ رمضان ۱۲۹۰ق دارد . چون
در هر پانزده روز يك شماره نشر می شد ، بنابراین آغاز نشر و تاریخ
شماره اول آن باید ۱۵ رجب ۱۲۹۰ق باشد که مقارن است با سپتامبر
۱۸۷۳م . ازین رو سهو مذکور درخور تصحیح است .

روزنامه	روزنامه	روزنامه	روزنامه
روزنامه	روزنامه	روزنامه	روزنامه
روزنامه	روزنامه	روزنامه	روزنامه
روزنامه	روزنامه	روزنامه	روزنامه
روزنامه	روزنامه	روزنامه	روزنامه
روزنامه	روزنامه	روزنامه	روزنامه

نخستین شماره «سر ا ج الاخبار افغانستان» که در سال ۱۲۸۴ ش به مدیریت مولوی عبدالرؤف خان «خاکسی» قندهاری نشر گردیده.

(۲)

نخستین جنبش فکری «افجهن سراج الاخبار»

از روی اسنادیکه در خانوادۀ نویسنده این سطور یوده و اکنون در آرشیف ملی در دوسیه خا ص سراج الاخبار محفوظست تا بنت می آید ، که جمعی از روشنفکران و دانشمندان مملکت ، مربوط مدرسۀ شاهی (درسگاه علوم دینی در مسجد چوب فروشی کابل) و دارالمعلوم حبیبیه (لیسۀ کنونی حبیبیه که در سنه ۱۹۰۳ م - ۱۳۲۱ ق افتتاح شده بود) بدر بار امیر حبیب الله خان پیشنهاد نمودند ، که انجمنی از دانشمندان افغانی بوجود آید ، تا یک جریده پانزده روزه را بنام سراج الاخبار افغانستان در کابل نشر نمایند .

رئیس این انجمن مولوی عبدالروف خان قندهاری متخلص به «خاکی» سر مدرس مدرسۀ شاهی و ملای حضور بود و مولوی محمد سرور «واصف» پسر مولوی احمد جان الکوزایی متخلص به «تاجر» سمت محرر (منشی) ایسن انجمن را داشت و هدف عالی این روشنفکران همانا بیدار ساختن مردم و آشنایی آنها با مدنیت جدید و وقایع تازه ی دنیا بود .

انجمن سراج الاخبار پیشنهادی به امیر وقت حبیب الله خان تقدیم کرده اند که در دوسیه مذکور موجود است ، زیر هر فقره ، هدایات شاهی بقلم سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله نوشته و امضا شده

(تحریر ۲۵ صفر ۱۳۲۳ هـ ق) ۱۹۰۵ م (۱۳۸۴ شمسی)

مطابق این دوسیه ، اعضای انجمن سراج الاخبار عبارت بودند از :

۱ - ایدیتور یعنی عنوان گذار : مولوی عبدالروف خان .

۲ - سب ایدیتور یعنی نائب عنوان گذار : مولوی نجف علی خان .

۳ - محرر ذیر دست ایدیتور : مولوی محمد سرور خان پسر مولوی احمد جان الکوزایی مرحوم .

۴ - ترجمان زبان ترکی : حاجی باشی غلام نقشبند خان .

۵ - مهتم و مترجم اخبار : منشی حافظ حیدر علی خان .

۶ - معاونان ترجمه اخبار : عبدالرحمن بیگ و عبدالرحیم بیگ .

۷ - کاتبان خوش نویس : میرزا غلام قادر خان و میرزا محمد اسحاق خان .

۸ - مصحح : قاری نیک محمد .

انجمن سراج الاخبار ، که اعضای رسمی آن در دوسیه مذکور معرفی شده اند ، همکاران و همفکرانی در خارج انجمن هم داشتند و در یادداشتی از دربار به نظر مرسیده که مرحوم محمود طرزی هم در آنوقت از شام واپس بوطن عودت نمود و دوسیه رش شده بود ، که از و هم در امور صحافت و مضامین جریده رای بخواهند .

قراریکه دیده می شود : مستند منظوری انجمن در ۲۵ صفر ۱۳۲۳

امضاء شده ولی مدت هشت ماه بعد ، شماره اولین سراج الاخبار

افغانستان ، به تاریخ ۱۵ ذی قعدة ۱۳۲۳ ۱۸ جنوری ۱۹۰۶ م با

قطع «فل سکیپ» در ۳۶ صفحه چاپ سنگی به خط نیکوی دو تن

نستعلیق نویسان مذکور نشر شده که يك شماره نمونه آن در اسناد

خانهدانی نویسنده این سطور بوده و اکنون در آرشیف ملی کابل محفوظ

ظست .

عناوین مهم این شماره نخستین سراج الاخبار اینست : سر مقاله مولوی عبدالروف خان به عنوان يك خطابه تمهید و مو عظه حسنه سیاسیه وبعد ازان ملخص احوال جنگ جاپانی و روسی ، حوادث مملکت روم (عثمانی) و مصر و روس و عبرت ناظرین با حوادث مملکت انگلیس و مالک متفرقه است. در آخر حوادث مملکت افغانستان و يك قصیده و عطفیه فصیح از طبع مولوی محمد سرور خان قندهاری متخلص به «واصف» و اعتذار مدیر آمده است .

با چنین چهره و سیما شماره نخستین سراج الاخبار ، در تحت کنترل شدید حکومت مستبد وقت نشر شد ، ولی طوریکه گفتند : دولت متدبریتا نوی با نشر آن سازگار نبوده و مانع نشر شماره های دیگر گردید (۱).

((خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود))

از سر مقاله مولوی عبدالروف و قصیده مولوی و آصف - که درین شماره نشر گردیده - پدیدار است که در آن هنگام آئین پیکاری و تجدید و مدنیّت اروپا به کابل رسیده و مردم و دربار را تحت تاثیر قرار داده بود. و هم این مطلع فکر جدید در ادبیات معاصر ما است ، که در قصیده مولوی و آصف به خوبی دیده می شود. زیرا وی توجه امیر راجه ترقیات و پیشرفت های جهان معطوف داشته است .

این مولوی عبدالروف مؤسس الجنان از مشاهیر علمای افغانی در اوایل قرن بیستم است که در جنبش فکری عصر دست داشت . وی سر مولوی عبدالرحیم کاکر قندهاریست که در شوال ۱۲۹۸ ق درون بتای خرقه شریقه قندهار بدست خود امیر عبدالرحمن خان کشته شد (بنگرید: سراج التواریخ ج ۳ ص ۳۸۲).

(۱) نویسنده این سطور از بابا عبدالعزیز خان قندهاری که یکی از وابستگان جوان این انجمن بود شنیده ام .

تولد مولوی عبد الرؤف در شهر قندهار روز دوشنبه ۵ صفر ۱۲۶۷ ق در خاندان علم و فضیلت مولوی حبیب الله معروف به محقق قندهار است، که از پدرش علوم منقول و معقول فرا گرفته و مدتی پس از قتل پدرش بردست امیر، از وطن در تبعید بسر برد، و لی در حدود ۱۳۰۰ ق امیر عبدالرحمن او را واپس بوطن خواست و در کابل به حیث ملای حضور و مدرس مدرسه شاهی و ممتحن قضات مقرر گشت. مولوی خاکی در سه زبان عربی فارسی، پشتو ادیب و نویسنده و شاعر بود، از تالیفات او دو جلد کشکول و خرد نامه امیری و سلام نامه عربی ۱۳۰۶ ق و تفسیر آیات العهود به زبان فارسی و رد پرک حصه ناسخ التواریخ سیهر مستوفی و ترجمه المراه الوضیه فی الكرة الارضیه و رساله مصافحه و غیره است و برخی اشعار او به فارسی و عربی نیز دیده شده، که از آن جمله یک قصیده طویل مزاریه را، در سفر امیر عبدالرحمن به مزار شریف ۱۳۰۶ ق که هم کتاب او بود، بدین مطلع سروده:

کی توانی ایدل پر اضطراب سوگوار

شکر نعمتهای بی پایان و حصر کردگار
در جنگ دوم افغان و انگلیس در تحریرش به دفاع وطن شعری دارد، که از آن جمله است:

افغان اگر نظر بکنند بر صلاح خویش

اول بیایهش که بگیرد سلاح خویش

مگر اصطلاح وی طلب عیشش و عشرتست

فرض است آنکه مخو گند اصطلاح خویش

این سر زمین خوش که با افغان چو مادرست

داند سپردنش بدگرها جناح خویش

ازیک غزل مستانه اوست:

خاک کند مشکبو ساجه مشکوی تو

بادشودیدو ح بخش، گرد سر کوی تو

بست بزنجیر ، و لیخ بر جگرم زد درینغ

طره هندوی تو ، غمزه جا دوی تو

برای اینکه مقام فکری مولوی خاکی رادر زمان حیاتش بشناسیم و سهم او را در جنبش نخستین اوایل قرن بیستم بدانیم ، باید به نوشته های مرحوم محمود طرزی پدر صحافت و تجدد افغانستان - که در باره رحلت وی نوشته - توجه کنیم .

مولوی خاکی قرار نوشته سراج الاخبار یوم جمعه ۱۵ ماه شوال ۱۳۳۴ق از جهان رفت و در مقبره دامنه خواجه صفای کابل دفن گردید و محمود طرزی در شماره ۴۴ سال ۵ مورخ ۲۰ سنبله ۱۳۹۴ش تحت عنوان (یک خساره تا سف آوری علمی، مقالات مفصلی نوشت که تلخیص آن چنین است :

از دیده زمانه روانستجوی خون

ای دیده زمانه بگو تا چه دیده ای ؟

درین ایام یک سانحرویی داده که از تحریر آن قلم میلرزد ، پنجه مسترخی می شود ، دل می طپد حواس پریشان می شود . یعنی زندگی علم و عرفان ، حیات ادبیات به یک صدمه جانکاه و یک تزلزل تهلکه همراهی بر خورد . یعنی روح علم و دانش ، روان عرفان و بینش جناب فضایل دستگام و کمالات همراه مولوی مکرم محترم مولوی عبدالروف خان صاحب ، دنیای بی وفا را ترک گفته ، عازم دار بقا گردید ... مرحوم مشار الیه تنها در وطن عزیز مانی ، بلکه در بسیاری از صفحات دنیا ، نادر الامثال یک عالم فاضلی بود ، که در همه علوم عقلیه و نقلیه و فنون تصوفیه و ادبیه صاحب ید طولی بودند . ضیاع ابدی این فاضل نهریر ، الحاق که از خسارات و ضایعات خیلی دهشتناکی برای عالم علم و عرفان وطن عزیز ما شمرده میشود ...

علاوه برین همه علم و فضل حافظ جید کلام ملک علام بودند و در

ادبیات يك خصوصیت ممتازی داشتند . از خامه عنبر شما مه خود
شان هم قصاید پر فواید غرا و اشعار و ادبیات بسیار با معنی سر
زده است . ولی افسوس که پای شخصیت و هفتم را از مر قاه عمر عزیز
به تکمیل نرسانده ، وطن را از دیدار و فواید خود بیشتر محظوظ ننمودند .
(۰۰)

(سراج الاخبار افغانستانیه شماره ۱۷ سال ۵ مورخ ۲۰ سنبله ۱۲۹۴
ش طبع کابل)

این بود آنچه از جنبش فکر ی انجمن سراج الاخبار بما باقیما نده
و مطلع خورشید یست که در تاریکی دسایس استعمار انگلیس فرورفت .
ولی طوریکه در مباحث آینده مآروشن خواهند شد ، بعد از پنج
سال ، نهضت اول مشروطیت در روشنی همین فکر بو جود آمد
محرر همین انجمن ، در راس حرکتی ایستاد ، که برای روشن فکرا ن
آینده مملکت و نضج افکار سیاسی بسیار مفید بود و این داستا ن عبرت
انگیز شنیدنی است که :

عشق از فریاد ما ، هنگامه هاتعمیر کرد

و در نه این بزمخو شان ، هیچ غوغایی نداشت



(۳)

نخستین گروه مشروطه خواهان

عشق شور انگیز ما را بر سر کوی تو برد
پر تلاش خود چه می‌تازم که ره سگویی تو ببرد

همامه يك مخلوق متكامل و تربیدیراست. سیر فکری و نشی و ارتقای
هی ممکن است در اثر موانع مدتی متوقف شود، ولی به کلی از
بین نمی‌رود.

حرکت انجمن سراج الاخبار نیز با همانی که استعمار انگلیس ایجاد
کرده بود، مدت کمی ظاهراً متوقف شد، ولی بعد از دوسه سال به
صورت يك حزب متشکل و دارای مرام مترقی تری بوجود آمد، که
آنها در تاریخ فکری افغانستان (مشروطیت اول) گوئیم.

سردسته و بیشتر این حرکت یکی از بقایای انجمن سراج الاخبار
و محرر (منشی) این انجمن بود، که ذیلاً در باره او و خاندانش که از
پیشروان و قربانیان این جمعیت بودند معلومات داده میشود:

مولوی محمد سرور خان (و اصف) و خاندانش :
چنانچه قبلاً گفته شد، این شخص عالم و درد مند و شاعر،
فرزند مولوی احمد جان متخلص به تاجر ابن آزاد خان ابن زین -
العابدین از مردم الکوزایی بالا ژره ارغسان قندهار بود، که پدرش
در عصر امیر عبدالرحمن از رجال اداری و منور ادیب بوده و در تنظیم
اداره مملکت و قضا، بعد از تخریبیات جنگ دوم انگلیس و افغان

دستی داشت. چنانچه کتاب اساس القضاة مشتمل بر ۱۳۶ قاعده را برای رهنمایی قاضیان و تنظیم محاکم شرعیه نوشت که در همان وقت دوبار چاپ شد (طبع دوم کابل ۱۳۱۱ق) در حالیکه برای تنظیم ادارات دولتی نیز کتابی را بنام قواعد دولتی دارای ۶۳ فقره قبلا در ۱۳۰۹ق ۱۸۹۱م نوشته و چاپ کرده بود.

مولوی تاجر شاعر خوشکلام زبان دری و پشتو و دارای دیوان غزلیات و قصاید محلا به انواع صنایع بدیعی بود، که در ۱۳۴۲ق ۱۹۰۲م به مرض سل ریه از جهان رفت. نعش او در قندهار در جوار مزار صوفی صاحب مدفون است.

فرزند مولوی تاجر، محمد سرور و اصف نیز عالم و شاعر و روشن فکر و به علوم ادبی و اسلامی آشنا بود، که در سنه ۱۳۲۳ق - چنانچه خواندید - در انجمن سراج الاخبار افغانستان به حیث محرر (منشی) شمول داشت.

مرحوم میر قاسم خان که همکار و معاصر و اصف بود، چنین گفت: «رئیس جمعیت نهضت مشروطه ۱۶ صفر ۱۳۲۷ هجری مولوی محمد سرور خان قندهاری الکوژی متخلص به «واصف» بود. او قبل از تاسیس مکتب حبیبیه و پیش از آنکه دکتر عبدالغنی بافغانستان بیاید، صاحب مفکوره های متری بوده، در حلقه دوستان نزد یک خود، در زمینه مشروطیت شبها به بحث می پرداخت. در عصر

(۱) یکی از ماخذ های این گفتار مقاله ایست که از زبان مرحوم میر سید قاسم خان املا گردیده و در جریده کاروان کابل ۱۸/۴/۱۳۰۵ هجری به قلم پشتو نیار نشر شده که نواسه میر مشار الیه است. در تمام این گفتار جاییکه مطلبی را ازین مقاله گرفته ایم، آنرا به مقاله میر قاسم خان مرحوم حواله داده ام، زیر او مردی بود صادق القول و کهنسال بی ریا و محترم.

امیر حبیب الله جمعیت العلماء یسی موجود بود بنام جمعیت تالیف و تالیفات وای سراج الاحکام ، که دران پنجاه نفر از علماء در درجات مختلف مصروف استخراج احکام مشرعیه و تدقیق ترجمه و تحریر بودند .

کار این جمعیت ، تحت نظر و اهتمام ده نفر از علمای متبحر مثل گل اخندزاده احمد زبی ، مولوی عبدالروف اخندزاده قندهاری ، سید غلام محمد آغای چار باغی (پدر میرقاسم خان) مولوی عبدالرازق اخندزاده اندری ، مولوی احمد جان اخندزاده توحی ، ملالالا گل ارغند یوال و غیره انجام می یافت .

اکثر آنها بنابر شهرت علمی در وقت امیر عبدالرحمن خان ازجا های شان به کابل جلب شده بودند که درجه قاضی را داشتند . علمای نسبتاً جوانتر مثل مولوی محمد سرور خان واصف و مولوی قیام الدین خان نیازی بدرجه مفتی و کم سنتر ازان مثل میرسید قاسم بدرجه محرر گرفته شده بودند ... واصف و میرقاسم در همان وقت یاهم مصاحبه داشته آرزو نمودند که باید در مملکت یک سلسله قوا بین طرح شود و نظام حکومت بر اساس قوانین استوار گردد .

اشخاص مذکور بر علاوه اینکه عالم و منور بودند ، افکار مترقی نیز داشتند ... در سنه ۱۳۲۳ق مولوی واصف به حیث معلم مکتب حبیبیه شامل شد و در حدود ۱۳۲۵ق بود که او رفیق دیگر خود میرقا سم خان را تشویق به مکتب نمود و بعضی از رفقای دیگر شان هم به حیث معلم دران مکتب پذیرفته شدند . درینجا فرصت بیشتر مسا عدت سمیکرد ، تا منورین مذکور باهم نشستند ، راجع به مشروطیت و آوضاع و مردم تبادل افکار نمایند .

تعداد جوانان مشروطه خواه تقریباً به سه صد نفر میرسید که در جرگه های کوچک جدا گانه منقسم بودند و در هر جرگه یکدسته رفقای که همدیگر را خوب می شناختند ، دور هم جمع می شدند

واز بین خود يك منشی و يك رئیس انتخاب میکردند . این جرگه های كوچك بایكدیگر از تباطی نداشتند اما رئیس عمو می همه جرگه ها مولوی محمد سرور خان و اصف بود .

وی رئیس يك جرگه ده نفری نیز بود ، كه اكثر شان را همان رفقاء معلمین مكتب حبیبیه تشكيل میداد .» (۱)

به قول میر قاسم خان : «واصف استادی بود كه مدرسه حبیبیه نظیرش باز به چشم ندیده ، هم عالم بود ، هم ادیب و شاعر و هم از روشنفكران بارز و جسور ، او مرد خیلی ظریف و خوش طبع بشمار می رفت و از اشعار و قصاید استادان سلف زبان دری ، هزاران بیت در حفظ داشت . از لندیها شوخ و ظرافت آمیز پشتو نیز بسیار به حافظه سپرده بود ، كه در مجالس با رفقای خود زمزمه میکرد . وی با برادرش سعد الله و پسر عمو پدش (؟) عبدالقیوم خان و كاكایش عبدالرحمن خان در شیرپور محبوس گردید و بعد از دو روز بلامرنگ در تپه شیرپور به توپ بسته شده و با سعد الله خان و عبدالقیوم خان يكجا اعدام شد .

هنگاميكه و اصف را به توپ می بستند ، وی درباره كاذبانی نوشت :

«در حاليكه به آمنت بالله و ملائكته ایمان كامل داشتم ، به حكم امیر كشته شدم .

روزيكه شود اذا السماء انفطرت - و ندر پی آن اذا النجوم انكسرت
من دامن تو بگیرم اندر عرصات - گویم : صنما ! بای ذنب قتلت ؟
توصیه من به اخلاف اینست :

ترك مال و ترك جان و ترك سر - در ره مشروطه اول منزلست»

(۱) مقاله : میر قاسم خان .

مر حوم میر غلام محمد غبارمینویسد : که این کاغذ پیشش عبدالهادی داوی است و از دادن نقل آن باو مضایقه شد (۱) و لی نویسنده این سطور از خودداوی مر حوم شنیدم که «او در آنوقت کودک بود و با مادر خود (اتکو) به فاتحه و اصف به خانه ایشا نرفته بود، و در آن وقت حتی نام مشروطیت را نمی شناخت ، و لی کاغذ مذکور را در ایام جوانی و کسب شعور سیاسی نزد اخلاف و اصف دیده بود» (تم کلامه)

قراریکه نویسنده این سطور دیده ام : عمو زاده مولوی و اصف یار محمد بن غلام حیدر خان در حدود ۱۳۱۰ ش در قندهار سر - هاپور پلیس بود و او گفتی که خطا خیر کا کا زاده ام موجود است . ولی فرصتی بدست نیا مد که آن نوشته دیده شود و یار محمد مذکور در حالیکه حاکم گز یواروز گان بود وفات یافت (۱۳۱۶ ش) .

باین نهج آن مرد آزادیخواه با برادر و عمو زاده اش ، سر ها ی خود را برای او لین نهضت مشروطه خواهی و دموکراسی و وطن قربان کردند و عبدالهادی داوی در باره او گفته بود :

محب قوم و فدایی دین جزا لله که مانند سنت مشروطه را قوام و اساس به قول میر قاسم خان : «مرحوم و اصف او لین قیافه مسلاری بود که کاروان مشروطه خواهی را باقیمت حیات خود براه انداخت . هیچ نهالی همروژه ثمر نداشت اگر او نهالی با غرس نمود ، امروز ثمر آنرا باز مانند گانش میگیرند . جوانان منور با درایت مشروطه اول ، نخستین چراغی را برای حصول حقوق دموکراسی همو - ملتان خود افروختند» (۲)

میر قاسم خان مر حوم بعد ازین میگوید :

(۱) مسیر تاریخ ۷۱۸ (۲) مقاله مذکور میر قاسم خان .

«در سال ۱۳۲۷ قمری مولوی محمد سرور خان مرحوم زعیم بزرگ نهضت مشروطه خواهی، در یکی از اتاقهای بزرگ باخ مہمانخانہ - کہ در آنوقت مکتب حبیبیہ در آن واقع بود - تشکیل جلسہ دادہ ، عمدہ زیادی از مشروطہ خواہان در آن گرد آمدہ بودند . درین جلسہ کہ دکترا غنی و ہرا در آنش سہم نہ داشتند ، پیشنهاد تسوید عریضہ ای بہ حضور امیر حبیب اللہ خان شد کہ در آن نوشتند :

«در بعضی کشور ہا مردم بجز رقوقت قاہرہ ، حکومت را مجبور می نمایند تا نظام اداری را تابع آرزوی ملت ساختہ ، شکل مشروطہ و قانونی بدہد ، و در برخی پادشاہ روشن فکر یا پتکار خود وبانیست خیر ، قوانین و اصول مشروطیت را در مملکت نافذ میسازد . چون سراج الملہ والدین پادشاہ عالم و ترقیخواہ است ، چنانچہ تا سبب مکتب حبیبیہ و مکتب حربیہ و نشر سراج الاخبار و طبع کتب و آوردن مطبعہ عصری واحداث شوارع و عمارات و غیرہ از مظاہر لطف و توجہ شاہانہ و در جہت مجد و اعتلای وطن است لذا توقع میرود کہ مجاری امور حکومت را نیز بر اساس قوانین مشروطہ استوار سازند ، تا از احکام خود سرانہ و خلاف مقررات اسلامی جلو گیری بعمل آمدہ ، مردم در تحت سلطہ قانون و نظام مشروطیت حیات مرفہ قرین گردند .»

این عریضہ توسط پرو فیسر غلام محمد خان میمنگی بہ جلال آباد بردہ شدہ و بہ حضور امیر تقدیم گردید . ہر چند آن پادشاہ در مجلس اول مرام مشروطہ خواہان را چندان بہ نظر بد نمی دید ، اما شاید بعضی از مفسدان درباری و مرتجعان متعلق ، موضوع را مبہل لقبہ آمیز جلوہ دادہ ، مرام پاک وطنخواہانہ یکمدہ را بدستہی ادراک ننمودہ ، امر داد تا چہار نفر از جوانان آل نہضت را ہمانجا اعدام کنند این جوانان رشید عبارت بودند از لعل محمد خان غلام بچہ و جوہر -

شاه غلام بیجه ومحمد عثمان خان بن سرورخان پروانی و محمدایوب خان پولزایی قندهاری.))
میرقاسم خان می افزاید :

«امیر قبل از آنکه احکام اعدام آنها را صادر نماید ، آن دو غلام بیجه را در محضر درباریان مورد عتاب قرار داده پرسید : چرا در برابر آنها نعمت های فراوان و عزت های بیکران ، به نمک حرامی و کفران نعمت پرداختید ؟ آن جوانان دلیر ، مخصوصاً جوهر شاه (غورپندی) بدون کمترین احساس خوف ، از بی مبالائی های مقامات حکومتی به حال مردم و از مظالمی که عمال دولت دسرتان سر مملکت روا میداشتند ، یکایک بیان نمود و این دو جوان دلیر در همان مجلس به ضرب تفنگ کشته شده و جان سپردند.)) (۱) و بزبان حال می گفتند :

بملک جم ندم مصرع نظیری را

هرآنکه کشته نشد از قبیلۀ ما نیست

مولوی واصف نویسنده و مترجم و شاعر فعلی بود و از آثار ترجمه کرده او کتا بیست بنام تاریخ ادبیسیان و حمودیان و مولدین (افریقای شمالی) که از عربی بزبان دری در آورده شده و نسخه خطی آن در آرشیف ملی کابل موجود است .

از نمونه کلامش یک پارچه شعر شیواییست که به عنوان قصیده مدحیه و وعظیه در شمار نخستین سراج الاخبار افغانستان ۱۳۲۳ ق نشر شده و نسخه واحده آن در کتب خانه خاناندانی نویسنده این ستور باقی مانده بود و اکنون در آرشیف ملی کابل محفوظ است که درینجا عیناً نقل میشود تا هردسترس پژوهندگان باشد :

(۱) مقاله میر قاسم خان .

قصیده

مدحیه و وعظیه طبرفرد فصاحت و بلاغت نشان محمد سرور خان
قند هاری المتخلص بواصف
بحمد الله که از آثار رحمت های یزدانی
خدیودادگر شد مر بنای عدل رابانی
لوای دین بعهدش آسمان ساگشت در عالم
که از رفعت زنده صد طبعه را بر چرخ کیوانی
رواج حکمت ایمانیان آمد که از رشکش
به خاک تیره یکسان گشت حکمت های یونانی
فروغ جوهر دانش ، فرو گرفت عالم را
سواد جهل شد از لوح جان جهان فانی
فزود از پرتو دین ، لمعه انوار دانش را
زدود از چهره مرآت دهر آثار ظلماتی
مدارس را که بد پیرایه دولت مشید شد
مساجد را که بد زین طرازدین شدش بانی
معارف را رواجی داد در اسلام نیکوتر
حقایق را اساسی ماند محکم در جهان نبانی
پی ترویج آن از شاد فرمود از سر حکمت
که عالم را شود حاصل ازان طرز جهاننداری
بنور آن جریده کش سراج اخبار نام آمد
همیندو ندیده جان جهان گردید نورانی
منافع را بود مظهر ، تا به پرورد در بر
درخت فیضش آرد بر ، همه پندوز با ندانی
همه حالات عالم اندر ان پیداجو جام جسم
ویا آینه اسکندر ، از فرو در خشان

کسی کاین گلستان بخردا نرا کرد گلچینی
 اگر خود طفل با شد ، سر کند مشق سخندانی
 بشارت باد اهل فضل و دا نشر را ازین مژده
 که با غبخر دی را آمند اکنون و وقت ریا نی
 یکی ایمان ایمان ، نگا می کن به کیهان بر
 روان بیدار دار از نشئه خواب گرا نجا نی
 یکی بادیده عبرت بین اقوام دنیا را
 که از غیرت می گردد ذلول از دامن افشانی
 ببال از پستی سستی ، با و چ پای بیهوش
 گرایان شوسوی جمعیت از ملک پریشانی
 بین اصناف عالم را ترقیبهای پی در پی
 چه نمسا وفرنسا و چه جرمانی چه جاپانی
 کسی کز دوحه تهذیب ، بار کام ل چینه
 بگیتی فایق آید از همه اقرا ن انسا نی
 نگر اقلیم جاپانرا که با آن فترت فطرت
 چسان بر اوج رفعت کرد بنیاد پر افشانی
 اروپا فخر کردی بر جهان در سبقت و اکنون
 ز رسم ایشیا افتاد در گرداب حیرانی
 نه تنها یورپ از او ضاع شان افتاد در حیرت
 که محو خویشتن شد ایشیا زین رسم جاپانی
 قدم در عرصه جهد و مروت مان و جهدی کن
 که از قید وساوس زخس همت را برون رانی
 نهال دین و دولت را به بهمت آبیاری ده
 که آرد میوه افضال و رحمت های یزدانی
 بجوش غیرت دین ، بختگی می باید ت حاصل
 که تازین عالم خامی کمیت عزم بجهانی

به صدق خاطر ، امدادی بسده اخوان دینی را
 بشوی از لو حذل ، ز نگار تسو یلات نفسا نی
 هدایت بخشید ایزد هر کرا در را مدین گو شد
 ثبوتی دارد این معنی با سته لال قر آنی
 خوشا حال کسی کاندز غریبی یار دین باشد
 کند صرف مروت در ترقی های ایما نی
 تکلف بر طرف ، نی در پی تزیین الفا ظم
 چو معنی را مستان گویم چه عبرانی چه سریانی
 نگویم اینکه سبحانم ، و لیکن اینقدر دانم
 که همچون شاعران دون ، نیم در خال و خطانی
 سخن از بهر دین گویم ، زحق اعلا ی دین جویم
 ره توبه همی پیویم ، بسر زالوده دا ما نی
 خداوندا بانات پاک و اوصاف جمیل خود
 بقر ب حضرت شاه رسل آن شمع ایما نی
 یکی بر حال این پڑ مردگان از فیض خود رحمی
 که بس درمانده ایم از سورت اغوا ی نفسا نی
 نظا می بخش سلك رشته دین پیمبر را
 قوا می ملت ما را ز رحمت دار ار زا نی
 عطا کن دولت اسلام را از فضل خود رو نق
 بنور معرفت شمع دیانت ساز نو را نی
 شهان ملت اسلام کا کنونند در گسیتی
 بده توفیق شان در قسوت دین مسلما نی
 خصوص آن خسرو عادل دیانت خوی دریا دل
 که باشد همتش مصروف تا پیدات ایما نی
 سراج ملت و دین ، شهر یار عادل و باذل
 که روشن شد ز عدل و جود او کیش مسلمانی

چو مصروفست یارب همتش در رفعت دینت
بحفظ خویش کن زافات کیها نش نگهانی
سخن کوتاه بایده «واصف» در رسم دانایان

که تطویل کلام آرد ملال طبع انسانی (۱)
رص ۳۶ سراج الاخبار افغانستان عدد اول سال اول ۱۵ ذی قعدة
۱۳۲۳ اق ۱۱ جنوری ۱۹۰۶ م
قربانیان مشروطیت از خاندان واصف قندهاری :

طوریکه اشاره کوتاه رفت ، از خاندان واصف چند تن

در جنبش مشروطیت اولین، دست داشته اند، که ذیلا معرفی میشوند:

۱ - سعدالله خان الکوزایی برادر مولوی واصف فرزند مولوی
احمد جان تاجر که در صفر ۱۳۲۷ اق گرفتار و روزیکه واصف را میکشند
اورا باو ی یکجا بد ها ن تو ب بسته اند که از ازار کابن رشید تشریطت
اول بود .

۲ - عبدالقیوم خان الکوزایی قندهاری فرزند نورمحمد بن محمد
بن محمد عظیم عم احمد جان تاجر، که مامور گمرک کابل بود و با واصف
یکجا به توپ پرانده شد، یک پسرش عبدالخالق مرد با سواد بود که تا
حدود ۱۳۰۹ در قندهار میزیست.

۳ - عبدالرحمن خان کاکای واصف که در صفر ۱۳۲۷ اق در کابل
محبوس شد و در زندان شیر پوروفات یافت .

تمام افراد این خاندان که در دوره امانیه میزیستند ، اشخاص
بیدار و موید دولت امانی و طرفدار نشر معارف و دارای افکار آزادی
خواهی بوده اند .

(۱) این قصیده مطابق موازین بلاغی ، عیبی جز ایضا و شایگان ندارد .

(۴)

اعضای مهم گروه نخستین مشروطه خواهان

در جمعیت اول مشروطه خواهان افغانستان يك فرا كسيون كوچك معلما ن هندی هم بر ياست دكتر عبدالغني وجود داشت كه خود را «جان نثار ان ملت» «يا اسلام» گفته اند و اين نام تاريخ نما ست ازان سالی كه اين فرا كسيون تشكيل شده و به حساب جيل، كليات جان نثاران است. ۱۳۲۶ هـ ق است كه آن آن خواهد آمد.

ولي افغانان جمعيت خود را «اخوان افغان» می ناميدند و اين نام را نويسنده اين سطور از چند تن اعضاي اين جمعيت شنيده ام مانند مرحومان عبدالعزيز خان قندهاري و عبدالجلال خان قندهاري و تاج محمد خان بلوچ پغمانی. اخوان افغان تاجييكه ما شناخته اييم، ذوات آتی اند، كه در راس حزب واقع بوده و مصدر فعاليت ها گردیده يا محبوس شده اند. البته اعضاي عادي آن به صد ها می رسيدند.

۱ - مرحوم مير قاسم خان :

طوريكه ديده شد و ي در ايام جوانی باوصاف يکجا در گروه تلمه ليف سراج الاحكام محرر بود. چون پدرش سيد غلام محمد چهار باغی (پغمانی) از علمای نامور و روحانيون عصر و استاد خاندان امير عبدالرحمن خان بود، وی از خردی در محيط پرورش



یافت و با علوم مروجه اسلامی به زبان عربی آشنا و در مکتب حبیبیه معلم بود، که در آنجا در حلقه روشنفکران عصر و رفقای مولوی واصف درآمد و منشی یک جرگه مشروطه خواهان در تحت ریاست مولوی واصف بود و مقام علمی و افکار مترقی را در مملکت کسب کرد تا که در مشروطیت اول در جمله روشنفکران مشروطه خواه در شیرپور محبوب شد، و لی بعد از چند سال نظر به مقیاس علمی پدرش که امیر حبیب الله خان او را به نظر قدر و احترام می دید از حبس رها گردید. (۱)

میر قاسم خان در عصر اما نی از مقر بان دربار شد و چون اعضای جمعیت مشروطه خواهان بعد از استقلال، تمام امور کشور را به دست گرفتند و امان الله خان که جز و اینها بوده بر تخت شاهی نشست، میر قاسم خان مدتی سر دبیر جریده امان افغان بود. (۱۳۰۰ - ۱۳۰۵ ش) و بعد از آن سر منشی دربار شاهی گردید که این وظیفه اش از ۱۳۰۶ تا از مستان ۱۳۰۷ ش و سقوط رژیم امانی دوام داشت و در مدت اغتشاش بیچ سقا و منزوی بود، تا که در سنه ۱۳۰۸ ش بعد از فتح کابل بدست محمد نادر شاه، معین وزارت معارف مقرر گردید. و لی چون یکی از شاهزادگان لیسنه امانی (نجات) عبدالخالق به تاریخ ۱۶ عر ب ۱۳۱۲ ش (۸ نو مبر ۱۹۳۲ م) محمد نادر شاه را در چمن قصر دلکشا بضرب تفنگچه بکشت، در همین روز میر قاسم خان هم در جمله محزنان این حادثه محبوب و محکوم با اعدام گردید. او را به تاریخ ۲۶ قوس ۱۳۱۲ ش بشمول قاتل مذکور به اعدام گاه کنا رمحبس ده مزنگ بردند و چون رتین دار را بگلولی او بستند، یکی از شاهزادگان سردار فیض محمد خان غور زند گل محمد خان ذکر یا - که وزیر خارجه وقت بود

دوان دوان فرمان معافی او را از طرف محمد ظاهر شاه به کشتنگاه او رسانید و بچنین وضع معجزه آساز مرگ نجات یافت ، و لی شا -
نزد سال در محبس از گت بسربرد ، تا که در سنه ۱۳۲۸ شس
(۱۹۴۹م) رها گردید و در سنه ۱۳۲۹ ش در کابینه سر دار شاه
محمود خان به حیث وزیر عدلیه شامل شد و تاسقو ط این رژیم
۱۳۳۲ ش برین منصب باقی ماند.

این شخصیت دانشمند و نقیصه که صراحت لهجه و صفات آزاد
منشی و روشنی فکر و مقداری از علم و سواد داشت ، در ایام پیری
روز سه شنبه ۲۲ حوت ۱۳۵۷ ش در کابل از جهان رفت و در تاریخ
روشنفکری و آموزگاری و نو - یسندگی افغانستان نام نیکی دارد
که با وجود دستیابی بر مقامات بلند ، منزلت آزادیخواهی و نقادی
و استادی خود را از دست نداد . روانش شاد باد !

وی روزی داستان زندگانی پرهیجان خود را باین بیت خلاصه
میکرد :

عشق شور انگیز ما را بر سرکوی تو برد

بر تلاش خود چه مینازم که ره سوی تو برد

از آثار میرسید قاسم خان ، برخی از مقالاتیست که حین سر
دبیری امان افغان در آن جریده نوشته و عمق مطالعات او را در مسایل
اجتماعی ، دینی و قانونی میرساند . در دوره معلمی خود در مدرسه
حبیبیه و مکتب استقلال بسا شاگردان جوانان را با روحیه
وطن پرستی و آزادی فکر و انتقاد اجتماعی تربیه کرد و تا آخر عمر
مقام رهنما را از دست نداد .

مر حوم میرقاسم خان برخی از اعضای مهم جنبش اول مشروطه
خواهی را چنین معرفی میکند :

((در ذیل اسمای تعدادی از فرزندان خرومند و خیر را که دران

نهضت اشتراك داشتند ، بعد از ميرسانم ، تا خوانندگان محترم با تأمل شخصيت آنها را مورد دقت قرار داده و قضاوت نمايند كه نهضت مشروطه ، زادهٔ فكر و دهاي باطني خود آنها بود ، نه تلقين اجنبى . آيا گنجایش آنها دارد كه اينچنين شخصيت هاى براى زنده و محترم خود را يكديسته آشوب طلب خطاب كنيم ؟

۲ - دو نفر پسران عالم متبحر مولوى عبد الرؤف اخوند زادهٔ قندهارى كه هر يك بنو به خود از علماي پرازنده بودند يعنى مولوى عبد الواسع اخوند زاده و مولوى عبدالرب اخوند زاده . ايشان علاوه بر علميت ، مردان خطيب و دليلي بودند كه در نهضت مشروطه درشير پور محبوس گرديدند و امامير حبيب الله خان هردو را به احترام مقام علمي پدرشان بعد از چند ماه مورد عفو قرار داد . آنها نيز قيادت يكديسته از مشروطه خواهان را بعهده داشتند . روز هاي جمعه در مسجد پل خشتي از حكام نماز گذاران بيشتر ميباشد . در يكي از آن روزها مولوى عبدالواسع اخوند زاده در حالي كه بر منبر با فصاحت و بلاغت مواعظه مي نمود . اين آيه شريفه را خواند اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولو الامر منكم در تفسير اين آيت خطاب به مردم گفت : اي مردم ! از علماي منور و روشن فكر اطاعت كنيد ، زيرا ما علم داريم بر اينكه چگونه مردم را بر راه خير و صلاح هدايت نماييم و از طريق فحشاء و منكر بر حذر داريم . و قعي اعليحضرت امان الله خان غازي او را به حضور طايبه ميخوانست تنبيه نمايد . مولوى صاحب باهمان شجاعت اخلاقي كه خاصهٔ او بود ، از مواعظه خود با دلايل دفاع نموده و اعليحضرت مو صوف را قانع گردايند . (۱)

آنچه مرحوم مير قاسم خان در بارهٔ اين دو برادر گفته در بالا آورده شد و مادر سطور آتي ايشان را خوبتر معرفي ميكنيم :

(۱) مقالهٔ مير .

پدر این دو برادر مولوی عبدالرؤف را در میبحث انجمن -
 سراج الاخبار افغانستان شناساختید و فرزند کلانش مولوی
 عبدالواسع - طوریکه میر قاسم خان گفته - عالم متبحری بود ، که
 تولدش در قندهار در حدود ۱۲۹۰ ق است . وی در اواخر امارت امیر
 حبیب الله خان سر رشته دار مکاتب ابتدایی قندهار و از مجاهدین
 پیر قندهار جهاد استقلال بود . بعد از جلوس امان الله خان غازی به
 کابل خواسته شد و در اداره تقنین و شورا همراه بدی بیگ (۱)
 متخصصین ترک ، در ترتیب قوانین و تطبیق آن با شریعت محمدی (ص)
 کار میکرد ، چنانچه در آخر اکثر قوانین منشوره بعد از ۱۲۹۹ ش با
 امضای پادشاه ، امضای خادم العلماء محمد عبدالواسع قندهاری
 هم دیده می شود . وی در بین دوره در تاسیس مکتب قضات و مکتب
 حکام هم کوشید و استاد شرعیات آن بود . ۱۳۰۰ ش و در عقرب
 ۱۳۰۱ ش اکتوبر ۱۶۱۱ م مرگه پستو در برج شمائی ارکابل
 بریاست مولوی عبدالواسع افتتاح یافت ، و به نشر کتاب یوازی
 پستو و پستو پشو (گرا) پرداخت . بعد ازین در عقرب
 ۱۳۰۲ ش رئیس محاکمات بود تا که در حدود سنه ۱۳۰۵ ش بنا بر
 ایراد خطا به شرح او لو الامر بدسیسه در باریان امان الله خان ،
 در کوتوالی کابل مدت یکسال محبوس ماند . چون رها گردید ،
 به قندهار رفت و در اغتشاش ۱۳۰۷ ش فتوای شرعی بطرفداری
 امان الله خان در مقابل بیعت سقا و سادر نمود . ولی در جوزای ۱۳۰۸
 ش چون لشکریان بیعت سقا و قندهار را گرفتند ، او را به جرم
 ترتیب نظامنامه های دوره امانی ، در غل و زنجیر به کابل ارسال
 داشتند . چون بیعت سقا و علت اصدار فتوا را از او پرسید وی با
 کمال رشادت و جرأت گفت : شما چون قاطع طریق و غاصب

(۱) متوفی در کابل ۱۵ ثور ۱۳۰۲ ش .



ایستاده گان :

- ۱- فتح محمد خان چپا ر خیل (ارسلا)
 - ۲- مولوی جمال الدین معلم ہندی دارالعلوم حبیبیہ
 - ۳- معراج الدین خان معلم ہندی دارالعلوم حبیبیہ
- نشستہ گان ازراست بچپ:

- ۱- مولوی عبدالرب
- ۲- ؟ ہندی
- ۳- سردار عنایت اللہ خان
- ۴- علی افندی
- ۵- شاہ غاسی حبیب خان بارکزی

سلطنت اید ، باید شرعاً به قطع ید محکوم شوید ! بچه سقاو ازین سخن بخشم آمد و امر به قتلش دادو در شیرو پور کابل به توپ بسته شد (جوزا ۱۳۰۸ ش) از مهتر ین تالیفات او دو جلد کتاب تمسک القضا ت است ، که جلد اول آن مشتمل بر حقوق و جزء دوم دارای احکام جز است (مشمتمل بر ۱۱۱۳ ماده طبع کابل ۱۳۰۰ ش) .

۲ - حکمت اسلامی در فلسفه نزول قرآن و مقاصد بعث پیامبر (ص) و مبانی دینی و دنیوی ۱ اسلامی تالیف ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۴ ق ، حصه اول و دوم که یک نسخه خطی آن در آرشیف ملی کابل موجود است نمبر ۷۲۸۰ .

۳ - حکومت اسلامی : در باره اداره و تشکیلات حکومت از نظر اسلام ، که نسخه خطی آن در اغتشاش ۱۳۰۸ ش از بین رفت . وی در خاتمه حکمت اسلامی گوید : رساله علیحده مسمی به حکومت اسلامی هم تحریر شده است .

۴ - تفسیر سوره فاتحه و بقره به زبان فارسی و پشتو و انگلیسی نسخه خطی آن پیش نویسنده این سطور بود ، که در سنه ۱۳۳۹ ش در کراچی بدست یو لیس پاکستان ازین رفت ترجمه انگلیسی آنسرا عبدالوهاب کاموی عضو پشتومر که کرده بود ۱۳۰۰ ش .

۵ - عنوان اساسی دینیات در مضمون تعلیمی فلسفه اسلامی قرآنی طبع کابل ۱۳۰۰ ش .

۶ - رساله شناخت خدا مشتمل بر معانی اسماء الحسنی قطع خورد طبع کابل ۱۳۰۰ ش .

۷ - منظومه تعاون به زبان پشتو ، طبع کابل ۱۳۶۲ ش .

۳ - مولوی عبدالرب :

پسر دوم مولوی عبدالروفاست که در قندهار در حدود ۱۲۹۵ ق دنیا آمد و تحصیلات علمی خود را در علوم اسلامی و زبان عربی

در محضر پدر تکمیل کرد و در عصر امیر حبیب الله خان استاد دینیات و فلسفه اسلامی مد رسه حبیبیه بود و در مدرسه شاهی نیز تدریس میکرد و در حرکت جنبش مشروطیت اول محبوبس گردید، ولی بعد از رهایی در تاسیس مکتب و توسیع معارف جدید دستی داشت و عضو شورای معارف و مدیر مکتب ابتدایی و دارالمعلمین کابل بود. (حدود ۱۳۳۰ ق) وی یکی از نویسندگان نیست که در سراج الاخبار محمود طرزی، مضامین دینی را با سبک جدید تحقیق در فلسفه اسلامیه نشر میکرد. چون در سنه ۱۳۳۴ ق پدرش مولوی عبدالروف از جهان رفت وی به حیث «ملای خضور» بدربار امیر محشور بود و در سفر اخیری که امیر در شتابا کله گوش لغمان کشته شد (شب پنجشنبه ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۳۷ ق ۲۱ فبروری ۱۹۱۹ م) وی نیز در جلال آباد به تب محرقه و سرسام در همین شب جان داد و در همانجا مدفون گردید.

جریده امان افغان در شماره اولین خود که به تاریخ ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ش = ۱۲ اپریل ۱۹۱۹ م نشر شده به قلم مرحوم عبدالهادی داوی چنین نوشته که معارف شخصیت اوست:

«جناب مستطاب مولوی عبدالرب خان مدیر مکتب ابتداییه و دارالمعلمین و ملای حضو را علیحضرت شهید، که در مکتب حبیبیه و مکتب ابتداییه خدمات نمایی انجام داده بود، بمرض محرقه در جلال آباد گرفتار و آخر سرسام شده، برحمت حق پیوستند.... حقیقتاً یک ضایعه بزرگ علمیتست... که بار حلت ایشان مقام ریاست شریعت در مملکت خالی ماند... باز مانند گان محترم شانرا تعزیت و تسلیت میدهم... امان افغان ص ۱۰ شماره اول ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ش طبع کابل».

تالیفات مولوی عبدالرب اکثر کتب درسی است که برای تدریس در بیت العلوم حبیبیه و دیگر مکاتب بزبان دری نوشته و طبع شده است مانند :

- ۱ - سراج العقاید طبع کابل . برای صنف پنجم ابتدایی .
- ۲ - دینیات در چهار جلد طبع کابل ، برای چهار صنف اول تا چهارم ابتدایی .
- ۳ - رساله اطاعت اول و الا مرطبع کابل .
- ۴ - سراج القضاة . نسخه خطی آرشیف ملی کابل .
- ۵ - مقدمه فلسفه اسلامی (خطی) .
- ۶ - سراج السیر در سیر نبوی (ص) طبع لاهور برای مکاتبت متوسطه .

۷ - مقالات متعدد در سراج الاخبار راجع به تفسیر و فلسفه اسلامی .

۸ - سراج الفقه در دو جلد طبع کابل ۱۳۳۱ ق .

۹ - مولوی غلام محی الدین افغان :

اصلاً از قوم جنر یا نیقندهاری و معلم مدرسه حبیبیه بود ، که خانواده او در پشاور میزیست و از جمله فراوان جمعیت سردار محمد ایوب خان فاتح میوند بوده اند . وی در کالج های هند تحصیل کرد و در حدود ۱۳۲۴ ق و پس از وطن آمد و مرد مجرد ، آزاد و خوش مشرب بی بود که در سرای پشاور یهای شور بازار کابل میزیست ، رفقاء همیشه در اتاق او جمع می شدند که شکل کلوبی را بخود گرفته بود ، در آنجا دیگچه پزانی و شطرنج میکردند و گاهی به مناظره های علمی و ادبی و سیاسی می پرداختند . (۱)

افغان یکی از نویسندگان سراج الاخبار و شاعران پشتو است که با محمود طرزی هم محشور بود و همواره کمک قلمی میکرد و

(۱) مقاله میر .

محمود طرزی در یکی از شماره های سراج الاخبار درباره او چنین نوشته بود :

((يك عالم با علم افغانی نژاد افغانی زبان وطنی ما جناب مولوی- غلام محی الدین افغان سرکرد فمدرسه دارالمعلمین است که به زبان های شرقی مانند پشتو ، پارسی ، عربی و زیاده بران بزبانهای متنوعه هندوستان مانند اردو ، گورمکھی شاستری ، سنسکریت و غیره بدرجه بی که ترجمه بتوانند آگاه می دارد .

((معركة مذهب وساینس)) که جناب غفران ماب شیخ شبلی- نعمانی آنها ترجمه به زبان اردو نموده ، این مرد فاضل افغانی ما به زبان فارسی ترجمه میکند ...)) (۱)

افغان که در مشروطیت او لدر سنه ۱۳۲۷ ق محبوس گردید و بعد از مدتی رهایی یافت مدیر دارالمعلمین و مرد ملت دوست شاه- عروادی بود (۲) که اشعار پشتو و مقالات فارسی او در سراج الاخبار انتشار می یافت .

افغان شخصیت پرورنده و محبوبی داشت و همواره مرکز تجمع یاران روشنفکر و جوانان افغان بود ، که ازو هم چیزی می آموختند و هم می شنیدند . چوزووز چهارشنبه ۱۲- اسد ۱۳۰۰ ش در کابل وفات یافت و در تمام عمر خود مجرد زندگی کرده بود ،

(۱) مقالات محمود طرزی ۶۲۵ طبع کا بل ۱۳۵۹ در اینجا مرحوم محمود طرزی سپوشده ، ترجمه اردوی معركة مذهب وساینس از مولانا ظفر علی خان مدیر زمیندار لاهور و یکی از زعمای مسلمانان هند در نیمه اول قرن بیستم است که در همان اوقات در هند چاپ شده و ترجمه ایست از اثر ولیم دراپر ، یکتن مررخ و مولف امریکایی .

(۲) مولوی محمد حسین : انقلاب افغانستان به زبان اردو ۹۲ طبع جالندهر ۱۳۰۹ ش .

همین یاران بزم و پروردگان محفل او جنازه اش را با تائر و احترام برداشتند و در مقبرهٔ عمو می‌شهادت‌الحین به خاک سپردند و بر لوح هزارش نخستین بار به زبان پشتو کتیبهٔ معرفی شخصیت او را نوشتند که متن آن چنین است :

«مولوی غلام محی الدین افغان به قند هار کی متولد سو او هلته یی دینی تعلیم حاصل کړ . پس په معیت دسر دار ایو بخان په راو - لپندی ولاهور کی یی دفرار په حالت کی له انگریزی مکتبو څخه جديد تعلیم واخیست . چی بیرته کابل ته راغی ، دامیر حبیب الله خان په عهد د مکاتب ابتدا ئیو ممتحن مقرر سو پسله خدمت د ۱۴ کالو د معارف ، دامیر امان الله خان غازی په روشاد دوران کی مدیر د دارالمعلمین سو او هغه خیالات او ارادی د اصلاح او ترقی د ملت چی د دوولس کاله پخوا یی په مجلس د جان نثاران اسلام کی معافه کړی وی ، دظل الهی تر سیوری لاندی پخپله ثمر ته ورسیدی . په داکیف مطمئن او را ضی د عباد الله په خدمت کی داخل ، په اجل دو بای هیضه و پروردگار ته راجع سو . او هغه د ټولو څښتن په جنت کی داخل کړ .

چی په یارپسی ترخان او جهان تیروی

څو کولای شی دا هسی مشقت

دعا د (خوان افغان) په یاد دهغه د وطن د ستی او وفا له زړه څیژی . د شپیتو کالو د صلاح او تجرد او خوانی په ژوند کی ملگری د خوا - نمدانو ، اهل او صالح د هر مشربو ، چی ټول یی آمرزش غواړی .

بروز مرگ که یوم وصال دارانست

کسیکه دست من آن دم گرفت یار، آنست

تاریخ وفات چهار شنبه ۱۱ اسد سنه ۱۳۰۰ ش مطابق ۲۸ ذی قعدة الحرام ۱۳۳۹ هجری .

راجع به آثار و افکار افغان به مجموعه مقالات «افغان یاد» که در سنه ۱۳۶۱ ش در کابل از طرف پوهنځی ادبیات طبع می‌گردد و نیز رساله «دغلام محی الدین افغان افکار او آثار» طبع پوهنتون کابل ۱۳۶۰ ش رجوع شود.

• - عبدالجلال خان :

از مردم قندهار و پسر عموی مولوی غلام محی الدین افغان بود، که با جمعیت مشروطه خواهان محشور و مردم وطنخواه حلیم و فکور بود، و در سنه ۱۳۲۷ در شیرپور محبوس شد و تا اخیسر عصر امیر حبیب الله خان محبوس ماند (۱).

جلال خان که شخصیت خاموش و متحمل اما بیداری داشت، بعد از تحمل مصائب حبس طولی با جلوس اما نی در ۱۲۹۸ ش رهسار گردید و به قندهار رفت و در بازار شاه قندهار دکان چینی فروشی داشت و نزد روشنفکران محترم بود و تا حدود ۱۳۱۲ ش هم زندگی داشت.

۶ - پروفیسر غلام محمد خان :

از خانواده مشهور و متنفذ از بک میمنه و یکی از ارکان مشروطیت اول و روشنفکران وقت بود، که هنرمندی و اندیشه‌وری و ترقی خواهی در مزاج او بهم آمیخته بود و در نقاشی مقام ارجمندی داشت که در سراج الاخبار آثار هنری و کاریکاتورهای او نشر میشد و با خاندان امیر عبدالرحمن خان قرابتی و صلی هم داشت.

طوری که گفته شد: وی عریضه مشروطه خواهان را به جلال آباد پیش امیر برد، ولی در اینجا بادیگر مشروطه خواهان محبوس و در غل و زنجیر به کابل آورده شد و در کوتوالی محبوس گردید و هر روز

بايك سپاهي محافظ ، به از گت برای کار نقاشی برده ميشد ، تاکه دراويل سلطنت اما ني رها و برای ادامه تحصیلات هنري به برلين فرستاده شد .

چون در هنر مندي استعداد کافی داشت ، بعد از مدت کمي در هنر رسامي و نقاشي و انواع هنر هاي زيبا به مقام پروفيسري رسيد و چون به کابل آمد ، از و پذيرايي شاياني شد و مکتب صنایع نفيسه را تاسيس کرد و باشاگردان هنر مند را پرورانيديو در رشته هنري خود داراي مقام ارجمند استادي و آموزگار ي بود .

پروفيسر در حلقه هاي جوانان آزاديخواه و ترقي طلب تا ايام آخرين حيات ، به حيث شخصيت ممتاز و مهربان و پرورنده باقلي مانند وشاگردان و عقيدتمندان فراواني داشت و باوجود تحمل مصائب جسم دراز ، جوان وزنده دل وداراي فکر روشن و آزادمنش باقي ماند واز ارکان وزارت معارف و حلقه هاي تدريس هنري شمرده مي شد .

وفا تش در کابل ۱۴ قوس سنه ۱۳۱۳ش است و در مقبره عاشقان و عارفان مدفونست درباره سوابق خانداني و پدرش عبدالباقي خان رجوع شود به سراج التواريخ جلد سوم طبع کابل ۱۳۳۳ق .

۷ - کاکاسيد احمد خان لودين قندهاري :

وي از خانواده مشهور تجارتي پيشه و سياست مدار لودين قندهار و فرزند فيض محمد خان است که از خوردي در مکتب حرييه عصر اميرشيرعلي خان درس خوانده و شخص عالم وفا ضلي بارآمده بود .

چنانچه کتابي در علم حساب مانند خلاصه الحساب به زبان دري تاليف کرد که طبع نشده .

وی در تعلیم سواد آموزی بابتکار خود، طرزی را بوجود آورد که در معارف به «طرز کاکا» شهرت یافت و این اولین تحولی بود که نامبرده در طرز تدریس ابتدایی برای سواد آموزی پدید آورد چه تا آنوقت قاعده بغدادی معمول بود، که اطفال را زود با سواد نمی سازد. کاکا که از منورین کابل و رئیس یکدسته رفقای مشروطه خواه بود تاجلوس امانی ۱۲۹۸ ش در ارگ محبوس ماند (۱) و درین مدت یازده سال در داخل زندان، طرز مخصوص سواد آموزی را ترتیب و تطبیق کرد.

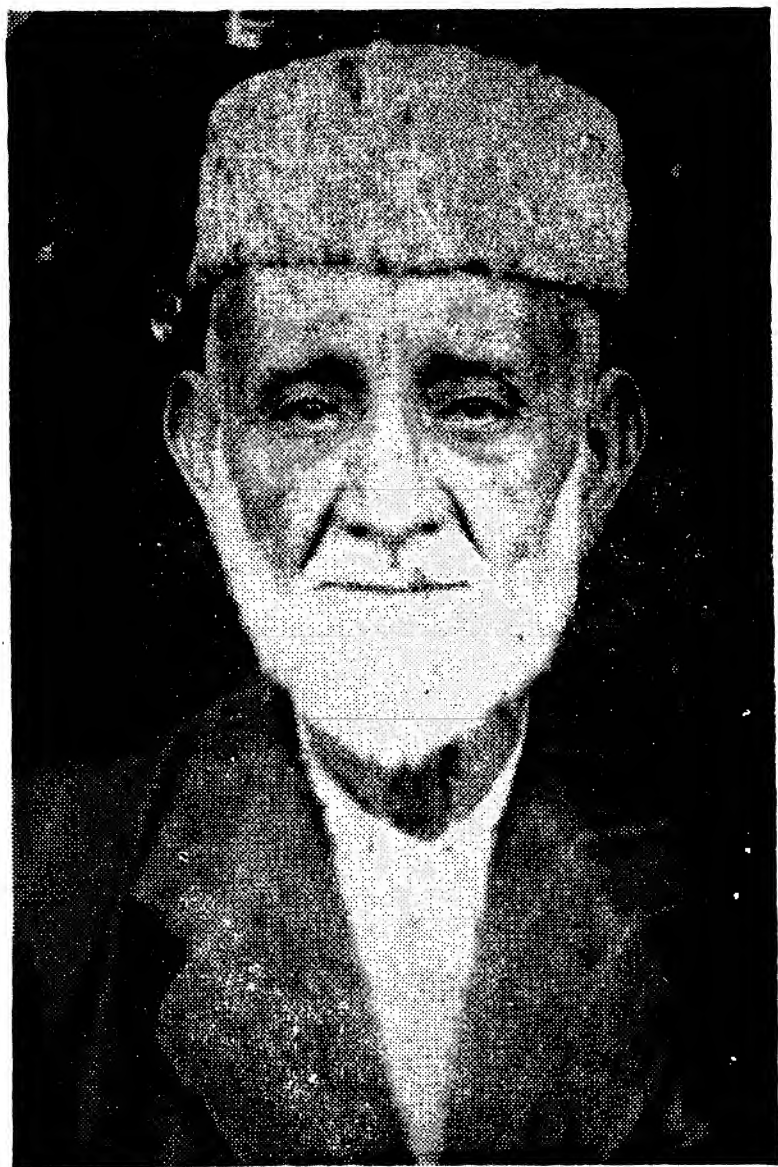
مولوی محمد حسین ازو بنیکی یاد میکند و او را دوست ایام زندان خود و مرد روحیه شناس نقاد مهربانی میداند، که دارای فکر و ثبات فوق العاده و به زبان فارسی و عربی دانا و در ریاضی ماهر بود، در محبس به محبوسین سواد درس میداد و بطریقی که خود شش ایجاد کرده بود بسا نوآموزان را با سواد ساخت و همین طرز کاکا در زبان اردو هم بنام «قاعده نادره» ترجمه و تطبیق و رواج یافت (۲). کاکا بنا بر صراحت لهجه و راستگویی تا اواسط عصر امانی بین مردم و دربار محترم بود و در اکثر محافل علمی و ادبی شمول داشت و به رای او کار می بستند، تا که در سنه ۱۳۰۶ ش روز یکشنبه ۱۴ خوت در توپچی باغ کابل وفات یافت، در حالیکه بسا شاگردان و ارادتمندان را در عقب گذاشته و عمرش از هفتاد سال متجاوز بوده آرامگاه او در مقبره شهدای صالحین و حضیره محمد رفیق خان لودین است.

۹۸- سردار عبدالرحمن خان و سردار عبدالجیب خان :

پسران سردار عبدالوهاب خان امین المکاتب نیز از جمله جوانان

(۱) مقاله میر :

(۲) محمد حسین : انقلاب افغانستان ۹۴



بابا عبدالعزیز خان الکوزی درسٔن عشتاد سالگی

منور و ترقی خواه بودند که مدتی را در تبعید سیاسی در خارج مملکت گذرانیده و پس به کابل برگشته بودند و در جنبش مشروطیت دست داشتند .

این دو برادر در راس يك جرگه فرعی رفقای مشروطه خواه واقع بودند ، که شهزاده امان الله خان هم باین گروه شامل بود و هر دو باینکه مشروطه طلبان در از گسسته زندانی گردیدند ، اما بنابر نفوذ خاندانی بزودی رها شدند و در جمله محرکان توسیع معارف و قانون بوده اند . (۱)

عبدالرحمن خان در او آخر دوره امیر حبیب الله خان سفیر افغانستان در هند (دهلی) و بعد از جلوس امانی سردار عبدالحبیب خان در کابینه نخستین امانی ۱۲۹۸ ش وزیر معارف و عبدالرحمن خان مستشار وزارت خارجه و حکمران فراه بود ، که سال ولادتش ۱۲۸۹ ق و وفاتش در فراه ۱۳۲۳ ش است .

گویند در مجمعی که رفقای مشروطه خواه در کابل فراهم آمده بودند و تصویب کردند که بعد ازین باید مسلح باشند گفته شد :
امیر حبیب اللهی ، بلکه عبدالحبیب رئیس !

چون این سخن مزاح آمیز راه منتهیان به خود امیر رسیده بودند ازینرو در بار بر مشروطه طلبان تاخت ، و این خود پیمانه دسیسه بازان در باری بود .

۱۰- بابا عبدالعزیز خان :

فرزند میرزا عطاء محمد الکوزایی قندهاری سر رشته دار مالی غزنه در عصر امیر عبدالرحمن خانست که جوان دانشمند و خوش نویس ماهری بود و در مطبعه کابل از حدود ۱۳۲۳ ق بحیث مصلح سنگ

کار میکرد و خط نستعلیق و نسخ را از دست چپ برآست هم زیبا و خوانا می نوشت.

وی به قول میرقاسم خان، جوان فهیم و بادر آیت و صریح اللبجه بود، که نامش بنا بر تصادف از جمله رفقای مشروطیت او لافتنده بود و محبوس نگردید (۱).

این جوان دلیر و پرشور، در نهضت دوم مشروطه نیز شامل بود که در حدود ۱۳۳۶ ق محبوس و با آغاز دوره امانی ۱۲۹۸ ش رها شد و به قندهار رفت و در آنجا کابلی نویسنده مطبوعه و از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۹ ش مدیر طلوع افغان و در دوره اغتشاش ۱۳۰۸ ش محبوس بود.

در سنه ۱۳۰۹ ش وکیل شهر قندهار در شورای ملی انتخاب گردید، ولی بنا بر مخالفتی که با مقرری عبدالاحد خان وردگ به ریاست شورا کرد، او را مستعفی ساختند و مدتی مدیر مطبوعات وزارت خارجه بود، تا که در ۱۵ سنبله ۱۳۱۲ ش بعد از حمله محمد عظیم منشی زاده بر سفارت بریتانیا محبوس گردید و سیزده سال در محبس سرای موتی و دهمزنگ کابل زندانی ماند.

وی در سال ۱۳۲۵ ش رها گردید و به قندهار رفت و در همین سال از طرف مردم شهر به ریاست بلدیة آنجا منتخب شد و در سنین پیری در حدود سال ۱۳۴۲ ش در قندهار وفات یافت.

۱۱ - استاد محمد انور بسمل :

پسر ناظر صفر و از خانواده منوران بوده و از جمله شامگردان ممتاز مدرسه حبیبیه، شخص عالم و ادیب و شاعر خوش مشرب و روشنفکر بشمار میرفت و از نظر سن هم با استادان جوان مشروطه خواه تفاوت چندانی نداشت، لذا هم از استادان خود درس

(۱) مقاله میر

می آموخت و هم با ایشان رفیق و همکار بود و تقریباً دو سال در مسئله
مشروطیت اول در شیرپور محبوس ماند و به سبب نفوذ پدرش رها
گردید.

وی عملاً صوفی مشرب بود و در علوم ادبی و اسلامی دستی داشت و
شعر ناپرسبک هند میسر و دوداری اشعار دل انگیز مخصوصاً
در غزل است. چون ناظر صفر پدرش در سنه ۱۳۰۸ ش به حیث
نائب الحکومه قطف و بدخشان مقرر گردید، بسمل معاون پدر بود
در سنه ۱۳۱۰ ش مدیر انجمن ادبی در کابل مقرر شد، که در حرکات
فکری مخفی مقابل رژیم نادرشاهی دستی داشت و بنا برین بمعیت برادر
شاعرش محمد ابراهیم صفا تاسنه ۱۳۲۵ ش در کابل محبوس ماند،
چون رها گردید، مدتی رئیس مرستون (دارالمعززه) و بعد از آن رئیس
اداری وزارت مالیه بود، تا که روز ۳ جدی ۱۳۴۰ ش در کابل از جهان
رفت.

در فصل و صفا از سر آمدن شاعری سبک هند در قرن اخیر
بوده و یک برادر دیگر ایشان اختر جان در دسیسه قرغه برای قتل
امان الله خان دشت داشت و در همان سال بمعیت پنج تن دیگر اعدام
گردید. مولوی محمد حسین می نویسد: چون امان الله خان،
جمعیت مشروطه خواهان را بنام اصلاح طلبان خطاب میکرد، بنابر-
ین همه آثار را هائی داد، و لسی محمد انور بسمل را با وجود یک-
دوست و همفکر خود میدانست، بسبب جرم برادرش اختر جان
محبوس نگه داشت، تا که بالاخره بیاد آوری مولوی محمد حسین
رها شد. (۱)

۱۲ - تاج محمد خان بلوچ

یکی از منوران کابل و شخصی گویا و بویا، پسر علی محمد خان

(۱) محمد حسین: انقلاب ۲۲۸

بن فاطر عبدالوهاب خان و برادر محمد شریف خان پغمانی بود ، که در راس یکی از گروههای فرعی مشروطه خواهان اول کار میکرد و وقتی که اعضای مهم جمعیت تصویب مسلح بودن و داشتن تفنگچه را نمودند ، این مصوبه کتبی ، تحویل تاج محمد خان گردید و بوسیله محمد شریف خان برادرش - که مخالف سر سخت سیاسی او و گماشته حکومت بود - از اسب خاکی او کشیده شده و با میر رسا - نیده شد ، (۱) که سبب بر باد ی تمام جمعیت گردید .

غبار نام تاج محمد خان را در جمله محبوسین آورده و لی میر - قاسم خان گفت که بنابر آشنا یی با ملا منهاج الدین و عبدالحق - که راپور موضوع رابه امیر داده بودند محبوس نگردید ، زیرا اسم او را قلم اندازی کرده بودند . (۲) ولی سبب حبس او در اواخر ۱۳۲۷ ق مکتوب های تهدید آمیزی بود که بنام امیر و برادرش نوشته شده بود . تاج محمد بلوچ در عصر اما نی ، همواره با روشنفکران عصر مانند عبدالرحمن لودین پسر کاکا سید احمد خان و غیره مجبور و مدتی حاکم دولت آباد بلخ و مدیر خارجه قطن و هرات بود و بدرجه جنرالی رسید و در حدود ۱۳۰۶ ش در فراه قوماندان قوای افغانی مقرر شد ، که يك مقرره هزار نفری اشترسواران مسلح بلوچ را در چنگا - نسور تشکیل داد ، تابه اشاره مرکز در وقت ضرورت ، شبانه بر بندر گوا در ساحل بلوچستان تاخته بتواند . ولی این امر به سبب اغتشاش داخلی صورت نگرفت .

بلوچ بعد از سقوط دولت اما نی در کابل بود و چون از عنا صر امانست و انتی انگلش بشمار می آمد ، چند روز بعد از جلوس محمد نادر شاه غفلتاً گرفتار و اعدام گردید ۱۳۰۸ ش .

(۱) غبار : افغانستان در مسیر تاریخ ۷۱۷ .

(۲) مقاله میر .

گویند که پدرش با امیر عبد الرحمن یکجا در بخارا فراری بود و بنا برین قولش هم در آنجا واقع شده و بعد از آن در اوایل شاهنشاهی امیر مذکور (حدود ۱۳۰۰ ق) به کابل بازگشته و در نزد قاضی سعد الدین خان بارگزایی درس خوانده و در بالا حصار کابل نحو - بلدار بود که در جمعیت سری مشروطیت اول شامل شد .

۱۳ - اخوندزاده محمد اکبر اسحاق زایی قند هاری :

بقول میر قاسم خان : وی نیز عالم منوری بود ، که در جنبش مشروطیت سهمی داشت و تا اخیر دوره امیر حبیب الله خان در شیرپور محبوس ماند .

۱۴ - شیر علی خان بارگزایی :

از خاندان خوانین متنفذ چخسانور سیستان و در جمعیت مشروطه خواهان شامل بود که در سنه ۱۳۲۷ ق در شیرپور محبوس شد و در عصر اما نی رها گردید (۱) .

۱۵ - موگویی محمد مظفر خان مروت :

مروت بفتح اول و سوم و سکون دوم ، نام یک طایفه پشتون مقیم بین بنو و دیره اسماعیل خان پشتونخواست وی در هند انگلیسی تحصیلات عصری را به پایا رسانیده و در مدرسه حبیبیه به حیث استاد ریا - ضی و جغرافیه موظف و عضو جمعیت مشروطه خواهان اول بود که در سنه ۱۳۲۷ ق در شیرپور محبوس گردید و بعد از چند سال در زندان مذکور از جهان رفت .

۱۶ - حافظ عبدالقیوم :

پسر حافظ جی نور محمد مجذوب ولد ملا جان داد ثوخی که شخصاً (۱) از عدد ۱۴ تا ۱۹ بسند قول میر قاسم خان و ۲۰ تا ۲۲ مطابق ذکر غبار است .

با ذوق و ادیب و شاعر بود، نیز در شیر پور محبوس گردید. چون پدرش در جمله جمعیت حفا ظسردار نصر الله خان نائب السلطنه بود و نزدش منزلتی داشت بعد از دو سال از حبس رها گردید.

۱۷ - میرزا عبدالرزاق :

ساکن چهار سوق حمام نوشهر کابل و پسر خاله میرزا عبدالروف نائب کوتوال کابل و از جمله میرزا یان خوش خطایق و ظریف بود، که در شیر پور تا جلوس امان الله غازی محبوس ماند.

۱۸ - محمد حسین خان اچکزئی :

عضو جمعیت مشروطه خواهان و شیخ فاضل و سنجیده و روشن فکر بود، که با جلوس اما نسی از محبس ارگ رها شد.

۱۹ - نظام الدین خان اوغندیوال :

از مشروطه خواهان صدیق بود، که تا جلوس عصر اما نسی در ارگ محبوس ماند و بعد از آن رها گردید، اصلاً از غلام بچه گان خاص امیر بود، که در عصر اما نی مدیر وزارت امنیت و بعد از آن سکرتر سفارت افغانی در المان مقرر شد.

۲۰ - حاجی عبدالعزیز :

مشهور به لنگر زمین از مشاهیر کابل و در جال مشروطیت اول بود، که بعد از حبس کوتاه رها گردید.

۲۱ - محمد اسلم سیفانی :

مشهور به میر شکار از قوم محمد زایی و میر شکار حضور بود، که امیر عفویش کرد.

۲۲ - صاحبزاده عبدالله مجددی:

که بعد از توقیف مختصر عفو گردید و رها شد.

۲۳ - ملا فیض محمد کاتب:

بن سعید محمد بن خدا داد هزاره محمد خواجه غزنه ، مولف سراج التواریخ و سوانح نگار امیر حبیب الله خان که نویسنده فاضل و ادیب روشنفکر و از جمله مشروطه خواهان اول بود و در شیر پور حبوس گردید ، اما به سبب اینکه امیر از زمان شهزادگی او را می شناخت و در نگارش سراج التواریخ خدمت میکرد ، بعد از مدت کمی رها شد (۱) . سال ولادت او ۱۲۸۹ ق است.

آثار قلمی او :

کاتب حقیقتاً نویسنده پر کار و مؤرخ عالمی بود ، که در حدود ۱۳۲۰ ق برای تاریخ نگاری از حضور امیر گماشته شده ، اسناد درباری و کتب لازمه را در دسترس او گذاشتند . وی کتاب ضخیمی در دو جلد بنام تحفة الحبیب مشتمل بر وقایع عصر احمدشاهی از ۱۱۶۰ ق به بعد تا ۱۲۹۷ ق نوشت و ما مور بود که وقایع عهد امارت امیر عبدالرحمن خان را بشمول او ضاع عصر امیر حبیب الله خان تا زمان خود به قلم آرد .

کاتب کار نگارش تحفة الحبیب را - که هر دو جلد آن به خط خوش نستعلیق خودش در آرشیف ملی موجود است - در ماه شوال ۱۳۲۲ ق در ۸۸۵ صفحه قطع فل سکیپ به پایان رسانید که بسقوط امارت امیر یعقوب خان و خاتمه جنگ دوم افغان و انگلیس ۱۲۹۷ ق ختم میشود و آنرا خود امیر و رجال معمر آن عصر مانند سردار محمد یوسف خان پسر امیر دوست محمد خان و قاضی القضاة سعد الدین خان و منشی محمد یعقوب و میرزا موسی منشی وزیر اکبر خان - که تا آنوقت

(۱) مقاله میر قاسم

زنده بودند دیده و بر حواشی آن نظرهای خود را نوشته اند و یا به نوبت
یسنده کتاب ، شنیدنیها و دید نهایی خود را گفته اند و در بعضی موازین
حک و اصلاح روا داشته اند .

فیض محمد درین کتاب نویسنده پرکار است که مطابق موازین
ادبی و سنن نویسندگی آنوقت ، بتحریر وقایع می پردازد و گاهی
خامه خود را «کلک در رسلك» می نامد ، که این عبارت جلب توجه
امیر را کرده و بر حاشیه صفحه ۳۹ جلد دوم برنگ سرخ نوشته
است : «ما شاء الله ! کا تب به این عبارت چقدر رعوت و خود
نمایی اظهار نموده اند !!» بانو شستن چنین کلمات طنز آمیز بران
کلمات خط کشیده و به «مذکور گردید» تصحیح کرده است .

در جاییکه یکی از ناقدان مذکور ، سویه عالی ندانسته و
ایرادی را نوشته اند ، کا تب در مقابل آن پافشاری میکند . مثلاً بر کنار
صفحه ۱۰۴ جلد دوم که بر اعتراض تطویل عبارت پردازد و
اطنا ب کلام کرده اند وی می نویسد : «جمله معترضه که مشتمل بر او
صاف ظالمان و متضمن مظلومیت ستم دیده گان است بر سبیل تنبیه
نگارش داده شده . زیرا که مقام را مناسب دانسته تحریر نمودم ،
اطنا ب ممل نیست» (۱)

باین نهج فیض محمد - که از قشر عامه بوده و بدر بار راه یافته
بود - طبعاً در نظر داشت که در لفظ کلام خود ، احوال ستم دیده گان را
تمثیل نماید و وجدان طبقاتی خود را تسکین دهد .

طوری که از معاصران کا تب شنیده ام ، وی درین راه مصیبت
هادید و بارها مضروب گردید ، ولی کتاب تحفة الحبيب در همین بیاض
خوشخط باقی ماند و طبع نشد . اما امیر او را فرونگذاشت و هدایت
داد ، تا آنرا با طراز دیگری که شکل سراج التواریخ را گرفت

(۱) نایل : مجله کتاب شماره ۱ سال ۱۳۵۷ ش .

در آورد ، که اکثر وقایع و نوشته ها ، بین تحفه و سراج مشترکست .

(۲) اما سراج التواریخ :

که از کارهای ایام پختگی و تجربه های زندگانی اوست ، نخستین کتاب ضبط وقایع دولتی افغانستان شمرده میشود و برای مورخان دیگری که آثار خود را مطابق بموازین جدید تاریخ نویسی می نویسند ، بهترین منبع معلومات بشمار می آید . نسخه خطی این کتاب که به خط خوش نستعلیق خود کاتب پاک نویسی شده ، در آرشیف ملی کابل موجود است و جلداول و دوم آن در یکو قایه به طبع سر - بی در کابل در سنه ۱۳۳۱ ق در ۳۷۷ صفحه نشر شده است .

اما جلد سوم سراج التواریخ که وقایع بعد از جنگ دوم افغان و انگلیس یعنی بعد از ۱۲۹۸ ق را محتویست ، بدوره امارت عبدالرحمن خان تعلق دارد ، که از صفحه ۳۷۸ تا ۱۳۴۰ (جمله ۸۶۳ صفحه) دارد و در سنه ۱۳۳۲ ق کار طبع آن در مطبعه حروفی کابل انجام یافته است .

جلد سوم تاوقایع ۱۳۱۴ ق رسیده و طبع شد . ولی پنجسال دیگر تا ۱۳۱۹ ق را هم نوشته بود ، که طبع نشد . در سنه ۱۳۵۸ ش چون پسرش محمد علی تمام نوشته ها و اسناد باز مانده پدرش را به آرشیف ملی فروخت ، در حدود چهار صد صفحه تا آخر عهد امیر عبدالرحمن به قلم خود کاتب برآمد که در آرشیف ملی محفوظست .

جلد چهارم :

قرار یکه دکتور بهروز در سنه ۱۳۶۱ ش در مسکو به من گفت : کاتب تاریخ خود را تا سال هشتم عصر امانی ۱۳۰۶ ش نوشت . شش سال اخیر امیر عبدالرحمن و تمام دوره امارت حبیب الله خان در يك جلد در حدود سه هزار صفحه به خط میرزا محمد قاسم خسان

کابلی بفرمایش فیض محمد خان وزیر معارف و هدایت هاشم شایق
افندی رئیس دارالتالیف نوشته شده و در کتابخانه معارف موجود
بود، که احوال قتل امیر حبیب اللہ را هم داشت، ولی اکنون موجود
نیست.

و نیز جلد پنجم :

بخط خود کاتب و مشتمل بر احوال هشت سال و سه ماه سلطنت امان-
الله خان نزد عبدالغفور غرقه دیده شده بود، که سر نوشت این دو
جلد اخیر معلوم نیست.

۳ - فیضی از فیوضات :

کتابی بود که فیض محمد آرا به مهدی فرخ وزیر مختار ایران در
کابل (حدود ۱۳۰۶ ش) تقدیم داشته و وی در کتاب خود تاریخ سیاسی
افغانستان (جلد اول طبع تهران ۱۳۱۴ ش) ازان التقاط کرده و
معلومست که دارای مطالبی بوده که فیض محمد آنرا از یاد داشتهای
خود نوشته و اظهار آنرا در داخل افغانستان نمیخواست.

۴ - تاریخ حکمای متقدمین از هبوط آدم تا بعثت حضرت عیسی:
برای صنوف رشدی به تصویب وزارت معارف در ۲۸۹ صفحه قطع
خورد، طبع کابل ۱۳۰۲ ش.

۵ - تذکره انقلاب :

وقایع روزانه روزهای اغتشاش بچه سقاء و سقوط سلطنت امانی
را از چشم دید خود به طور روزنامه نوشته و کتاب مفید است که
در جمله آثار بازمانده دیگر کاتب در سنه ۱۳۵۸ ش برای آرشیف ملی
خریداری شد و اکنون در آنجا محفوظست.

طوریکه در بالا گفتیم : کاتب احوال عصر امیر حبیب الله خان
را هم تا آخر آن ۱۳۳۷ ق نوشته بود و در اوایل دوره امانی او را بصدر

فرمانی که در اسناد او موجود است مأمور ساختند که وقایع عصر امانی را هم بنویسد و از وزارت خارجه پاورسی داده شده ، تا اسناد آرشیف را ملاحظه کرده بتواند و این کاغذ هم در اسنادش موجود است .

از یکتورق مکتوب خطی وزارت دربار امانی معلوم شد که او را به کتابت هیئتی مقرر کرده بودند که دران مولوی عبدالواسع قند هاری و بدری بیگ ، قوانین مملکت را طبق موازین شرعی می ساختند ۱۲۹۹ ش .

در سنه ۱۳۰۸ ش بچه سقاو فرمانی بنام زعمای شیعی کابل : محمد علی جوانشیر چنداوی وقاضی شهاب و خلیفه محمد حسین و استاد غلام حسن و فیض محمد صادر نمود ، تا به دایز نکی رفته و از مردم هزاره بنامش بیعت ستانند . چون مردم هزاره تغلب بچه سقاو را نپذیرفتند و این گروه بدون اخذ بیعت به کابل باز گشتند ، بچه سقاو بخشم آمد و برای سرزنش امرلت و کوب این بیچاره گان را داد ، که فیض محمد ازین ضرب و محسوس مریض گشت و از همین رنج در کابل جان سپرد ، در حالیکه در حدود پنج هزار صفحه چاپی و ناچاپ رادر تاریخ مملکت نوشته و در جنبش مشروطیت و پیشه نو- یسندگی زحمت ها دیده و به مشقت و کوب و حشیا نه ، جان به جان آفرین سپرده بود . (چهارشنبه ۱۶ رمضان ۱۳۴۹ ق ۱۳۰۸ ش)

۲۴ - امرالدین خان :

یکی از اشخاص مشکوک که بین گروه افغانیان و هندوستان مشروطه خواه کار میکرد ، به قول غبار امرالدین (۱) و بگفته محمد

(۱) افغانستان در مسیر تاریخ ۷۱۹

حسین امیر الدین نامداشت . وی در پولیس پشاور مامور بود و به سبب ارتکاب جرمی از آنجا به افغانستان گریخت و به فساد پیشگی و مخبری پرداخت و در عصر امانی به حکومت اعلای سمت جنوبی (پختیای امروزه) رسید (۱) و در آنجا هم به رشوه ستانی و اعمال سوء دست برد و به غرض مشتعل ساختن مردم پختیادرمجامع عام ، قانون را جانشین شریعت معرفی کرد (۲) و میگفت : حالا وقت شریعت گذشته و زمان زمان قانونست . (۳) و همین بود که قیام عمومی به قیادت ملا عبدالله لنگ در سمت جنوبی در سنه ۱۳۰۳ ش صورت گرفت . . .

این شخص مشکوک فاسد در اغتشاش ۱۳۰۷-۱۳۰۸ جزو عمال بچه سقا گردید ، تا که در سنه ۱۳۰۸ ش اعدام گردید .

۲۵ - حاجی محمد اکبر یوسفی :

یکی از منواریان کابل و میرزای تحویلخانه های ماشین خانه در ۱۳۳۲ ق بود ، که در مشروطیت اول محبوس و به زودی رها گردید و در عصر امانی به حیث قوم نسل افغانی در بمبئی ۱۳۰۱ ش و بعد از آن رئیس سرحلات و وکیل التجار در هند بود .

در اغتشاش ۱۳۰۸ ش بانادرخان کار میکرد در کابینه اول سردار محمد هاشم خان چند ماه وزیر تجارت بود . چون حفظ اسرار ننمود ، بعد از چند ماه از کابینه اخراج و خانه نشین گردید ، تا که بعد از ۱۳۲۰ ش عضو مجلس اعیان شد .

وفاتش در حدود ۱۳۴۵ ش در کابل واقع گردیده و کتابچه تطبیق سنوات اودر قوس ۱۳۴۲ ش در مطبعه عمومی کابل طبع شده است .

(۱) افغانستان در مسیر تاریخ ۷۱۹

(۲) همین ۸۰۵

(۳) همین ۷۱۷ و محمد حسین: انقلاب ۱۵۵

۲۶ - میرزا محمد حسن :

متخلص به راقم اچکزی بی نویسنده کوتوالی نیز به قول غبار ، عضو این جمعیت بود ، که محبوس گردید و در سنه ۱۳۳۵ ش ۱۹۱۶ م در محبس وفات یافت ، نمونه اشعارش در سراج الاخبار موجود است :

۲۷ - احمد قلی خان :

قزلباش چند اولی ما مورستاره دولت (مخابرات) که او را هم از قول غبار می شناسیم .

۲۸ - عبدالوهاب خان :

کر نیل کننک مزاری بلخ (بقول غبار)

۲۹ - میرزا غیاث الدین :

پسر مستان شاه کابلی که پدرش صاحب دیوان اشعار و شاعر متصوفی بود . وی با دو برادرش تاجلوس امانی در شیرپور زندانی ماند (میر)

۳۰ - ملا عبدالحق :

ارغندی وال در عصر امانی استاد دینیات مکتب حبیبیه ومؤلف سلسله دینیات صتوف چهارم و پنجم ابتدائیه هم عالم منور مشروطه خواهی بود که تا عصر امانی در شیرپور زندانی ماند (میر)

۳۱ - مولان خان :

بدخشانی که برادر بزرگ محمد اکلیل خان فرقه مشر واز جمله منوران مشروطه طلب بود ، که در شیرپور محبوس ماند و با جلوس امانی رهاشد . برادرش محمد اکلیل خان فرقه مشر مزار شریف درغایله ۱۳۰۸ ش در ده دادی مزار شریف گرفتار و بحکم گماشتگان سقوی کشته شد (میر)

(۵)

غلام بچگان در بار

قراریکه در تاریخ بیسقی میخوانیم: غلامان سرایی دسته‌یی از نیمه لشکریان درباری در خدمت و حراست شخص سلطان و حرم شاه بودند که تشکیلات معینی داشته و لباسهای فاخر می پوشیدند که بر دیوارهای بقایای قصر لشکری بازار کنار هلمند عصر غزنوی اشکال این دسته بعضا باقی مانده است.

در عصرهای بعد تا عهد احمدشاهی دسته‌های غلامان بنامهای غلامان شاه یا غلامان خانه زاد و غلام خانه (۱) و غیره در دربارهای خراسان و فارس بوده‌اند، که الفستون عدد ایشان را در عهد سلوژی تاسیخته هزار تحت قیادت قوللر آقا سیان خاص میداند (۲).

ترکیب «غلام بچه» ساخته و پرداخته‌ی زبانان افغانستان است و من استعمال آنرا در متون قدیم ندیده‌ام. کلمه «غلام» هم در اینجا معنی برده‌ ندارد، بلکه غلامیست که در عربی به معنی جوانک و نوجوانی که بروت و نورسیده باشد مستعمل بود و در قرآن شریف هم بدین معنی آمده است.

غالباً از عصر احمدشاهی بعد این کلمه بدربار رواج داشته و بر

-
- (۱) محمود المثنی: تاریخ احمدشاهی ۱-۱۹۷ و ۲۰۰
(۲) سلطنت کابل ۲- ۲۳۴ ترجمه پشتو، طبع کابل ۱۳۶۱ ش.

کسانی اطلاق میشده که در دربارشاهان و طایف انتظام امور و پیش خدمتی را اجراء میکردند.

امیر عبدالرحمن خان، فرزندان خوانین و سران قبایل و متنفذین مملکت را بدربار خود در جمله غلام بچه گان داخل میساخت، برای اینکه فرزندان ملوک طوایف در دربار به حیث یرغمل باشند تا پدران و وابستگان شان سر از اطاعت مرکز نه پیچند. دوم اینکه این خانزادگان در دربار یرور ده شوند، تا به آداب ملوک بفهمند و بزندگانی نوین آشنا و صاحب سواد گردند و در آینده بدرد مملکت بخورند.

چون این جوانان - که غلام لباخو شروی هم می بوده اند - در دربار با ناز و تنعم حفاظت می شدند، بنابراین پدران ایشان از قبول این وضع سرپیچی نداشته اند و هم خود این جوانان بعد از اعتیاد با تعیش در باری مایل نبودند، از دربار جدایی جویند.

غلام بچه گان در داخل ارگشاهی و طایف امنیت در باروتر - تیغ لباس و طعام و قیام شاه و شاهزاده گان و حرم شاهیه را داشته اند و بنا برین با اهل اقتدار از اهل دربار و حرم و شهزادگان و ارکان دولت آشنا بوده و عناصر کار دان و هو شیار و ناظم بار می آمدند و از همین عناصر بود که گاهی بدرجه شاغاسی گری در بار (سرکردگی امور دربار و حرم شاهیه) هم می رسیدند، مثل لیک محمدخان گردیزی شاغاسی حرم شاهیه امیر حبیب الله خان.

از آغاز جنبش مشروطیت او را نظر پیشوایان این جمعیت را جوانان درباری غلام بچه گان بخود جلب کرده بودند. زیرا این گروه عناصر دراک و فہیم و دارای شعور سیاسی شده بودند. درگیر و دار صفر ۱۳۲۷ ق چندین تن از این جوانان مشرور، ناکام کشته شدند و در هنگام مشروطیت دوم نیز در برگردانی اوضاع و

کشتن امیر حبیب‌الله و جلو سس شهزاده منوری مانند امان‌الله خان و باز یابی استقلال دست قوی داشتند و محمد ولی خان سرجماعه همین دسته بود، که بمجرا د اعلان استقلال افغانستان از طرف محصل استقلال امان‌الله خان غازی به حیث سفیر سیار فوق العاده افغانستان به اروپا و امریکا فرستاده شد (۳۱ حمل ۱۲۹۸ ش) و بعد ازان درسنه ۱۳۰۱ ش وزیر خارجه و درسنه ۱۳۰۲ ش وزیر حربیه و درسنه ۱۳۰۶ ش حین سفر امان‌الله غازی به اروپا، و کیل مقام سلطنت و عنصر فعال و وطن پرست انتی انگلیس بود، که در سنه ۱۳۰۸ ش بامر نادرشاه محاکمه و اعدام شد.

ازین دسته غلام بیجه گان رجال ملکی و نظامی مشهوری برآمده اند که در وقایع دوره ایانی سهم بزرگی داشتند و شهزاده امان‌الله خان و علیا حضرت سراج الخواتین ملکه مادرش در عصر امیر حبیب‌الله خان، اکثر این غلام بیجه گان سیاست مدار را در حلقه طرفداران و ارادتمندان خود در آورده بودند که در حوادث قتل این امیر و جلوس امان‌الله غازی دستی داشته اند و از جمله این جوانان فداکارند که در مشروطیت اوّل مقتول یا محبوس شدند.

بنا کردند خوش رسم به خاكدوخون غلطیدن
خدا رحمت کند آن عا شقا ن پاك طینت را

۱ - جوهر شاه غور بندی :

از جوانان رشید و طندوست و اصلا غور بندی بود، که در همان روز اوّل در جلال آباد در داخل دربار بامر امیر بضرب تفنگچه اعدام گردید. گویند که در دقایق آخرین زندگانی، چون امیر او را نمک بحرام گفت، وی جواب داد: «مانمک این مردم غریب افغانستان را خورده ایم، و برای این مردم تادم اخیر وفادار بوده ایم و درین وفاداری جان فدا می سازیم»

دیپلوم انجنیر محمد اکرم پرونتار محصل افغانی در المان و بعد از آن وزیر فواید عامه ۱۳۲۹ ش) گفت: که در ایام تحصیل در برلین (حدود ۱۳۱۰ ش) بدیدار شجاع الدو له خان غور بندی (به مشروطیت دوم درین رساله رجوع شود) مقیم برلین رفتم. بر میز اطاقش عکس جوانی دیده می شد، من پرسیدم که این کیست؟ شجاع الدو له گفت: عکس کاکا یت جوهر شاه شهید است.

مردیکه در اولین نهضت مشروطه خواهی قربانی گردید. ولی من باین انگشت خود (اشاره به انگشت شهادت دست راست) انتقام خون او را از امیر گرفتم.

مشهور است که قاتل امیر حبیب الله در کله گوش لغمان، همین شجاع الدو له از غلام بچه گمان فعل در بار بود، که به مجرد کشتن امیر، اطلاع احوال جلال آباد و دعوی امارت سر دار نصر الله خان معین السلطنه رادر کابل به شهزاده امان الله خان رسانید و در امر جلوس امانی فعالیت ها کرد و بعد از جلوس امان الله غازی به تخت کابل، در کنایینه اول ۱۲۹۸ ش وزیر امنیه و بعد از آن در سنه ۱۳۰۰ ش رئیس هیئت تنظیمه هرات و پس از آن وزیر مختار افغانستان در لندن بود (حوت ۱۳۰۳ ش)

که بعد از سقوط دولت امانی ۱۳۰۸ ش در برلین اقامت داشت و در همانجا مرد.

۲ - لعل محمد خان :

پسر جان محمد خان کابلی خزانه دار سابق که در جمله غلام بچه گان خاص بود و در جلال آباد با سه تن مشروطه خواه دیگر بدست درباریان، اعدام گردید (۱)

(۱) میر قاسم خان و غبار

۳ - محمد عثمان خان پروا نی:

پسر محمد سرور خان پروا نی که جز و غلام بچه گان خان صاحب دربار و یکی از اعضای فعال مشروطیت اول بود، و در جلال آباد به توپ بسته شد (۱). پدرش سرور خان از ارکان دربار امیر شیر علی خان و امیر عبد الرحمن خان بود. (۲) وی با محمد ایوب خان قندهاری حین فرار به مقصد هند و نشر سرگذشت مشروطه خواهان در جراید خارجی، در سرحد دستگیر و به نزد امیر پیش شد. امیر عتاب کرد و عثمان جواب داد:

«زحمت مرگ ما چند دقیقه بیش نیست، ولی زحمت محاسبه شما ابدیست، ما نمیخواستیم شما را بکشیم بلکه میخواستیم افغانستان را اصلاح نماییم.» (۳)

۴ - محمد ایوب خان قندهاری:

پسر تاج محمد خان پوپلزی ساکن کوچه یحیی خان بازار کابل در قندهار است که این شخص باسر دار ایوب خان بهند فراری گردیده و بعد ازان واپس بوطن رجعت کرد. پسرش ایوب مدتی سرحد دار چخانسور و بعد ازان غلام بچه حضور بود، تا که بعد از کشف قضیه مشروطیت، بمعیت محمد عثمان از جلال آباد بسرحد هند روی نهاد و در راه دستگیر و هر دو در جلال آباد به توپ بسته شدند. (۴)

یک برادر محمد ایوب که محمد عیسی نام داشت و حاکم گرزیوان (میمنه) بود، در همین قضیه مشروطیت اول دست داشت و مجبور شد گشت و در زندان وفات یافت.

۱- میر قاسم خان و غبار

۲- همین مأخذ

۳- همین مأخذ

۴- همین مأخذ

۵- پاچا میر خان :

از خان زاده گان قوم و زیری ساکن لوگر و غلام بیچہ حضو ر بود ، که از آنوقت با شہزا دہ امان اللہ خان روابط نزدیکی داشت و در حرکت مشروطیت اول تا آغاز دورہ امانی ۱۲۹۸ ش در ارگ محبوس ماند . چون رہا گردید بدر بار امانی مقر ب گشت و مدتہا حاکم لوگر بود و سمت سر پرستی خدمت در بار و اطلاع رسانی دولت را داشت . (۱)

۸۰۷۰۶ سہ نفر :

از جملہ این دستہ جوانان بیدار محمد ولی خان سر جماعہ و میر - زمان الدین خان بدخشا نی و شجاع الدولہ غور بندی ہم بودہ اند ، کہ محبوس نشدند ، و لیسہم ایشان در مشروطیت دوم ہم اسنت و در آیندہ معرفی می شوند .



(۱) میر قاسم خان و غبار

(٦)

الف: مرامهای جمعیت اول مشروطه

خ-واهان

جمعیت مشروطه خواهان افغانستان یا جان نثاران ملت ظاهرآ مرامنامه خاص و مکتوبی نداشته و یا بما نرسیده است .

وقتی يك عضو جدید را داخل جمعیت می ساختند ، قابل اعتماد بودن او را در يك حلقه محدود فرعی با اهلیت او در نظر می گرفتند و بعد از آن او را در همان حلقه کوچک به قرآن عظیم و شمشیر سوگند میدادند و او مرامهای عمده ذیل را می پذیرفت :

۱ - اطاعت به اصول اسلام و تقدیس قرآن عظیم و قبول تمام احکام اسلامی .

۲ - کوشش مداوم در بدست آوردن حقوق ملی و مشروطیت -
ختن رژیم حکومت تحت نظر نمایندگان ملت و تأمین حاکمیت ملی و حکم قانون .

۳ - سعی در راه تلقین عامه به درستی امور معاشرت و نگو -
هش عادات ذمیمه .

۴ - آشتی و حسن تفاهم بین تمام اقوام و قبایل افغانستان
و تحکیم وحدت ملی

۵ - سعی در اصلاح ملت از راه صلح و آشتی ، نه با دهشت افگنی
و استعمال سلاح و زور .

۶ - تعمیم معارف و مکاتیب و وسایل بیداری مردم و مطبوعات.
۷ - تاسیس مجلس شورایی ملی از راه انتخابات آزاد نمایندگان مردم.

۸ - تحصیل استقلال سیاسی و آزادی افغانستان و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دنیا و خارج (که در آنوقت امیر افغانستان مکلف بود غیر از دولت هند بریتانوی و دیگر دولتی، رابطه سیاسی نداشته باشد).

۹ - تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی.

۱۰ - بسط مبنای مدنیّت جدید از صنعت و حرفت و ساختن شوراه و بلاد و ابنیه و منابع آب و برق و غیره؛
این ده مبدء را ایشان به تعبیر قرآنی «تلك عشره کامله» می گفته اند.

پیشوایان جمعیت عقیده داشتند که حتی المقدور از راه سلم و صلاح و تلقین مصلحانه مردم خود را پیش ببرند و امیر و قوت را به تعمیم معارف و قبول اصلاحات امور دولتی و رفع ظلم و استبداد تشویق نمایند و موانع را با خیر اندیشی و حفظ امنیت از پیش بردارند و درین راه قربانی جانی کمتر بدهند. زیراروشن فکران و اشخاص فهیم و دانا در بین جوانان مملکت کمترند و هر یکی بهایی دارد. بنابراین از تلفات جانی جلوگیری کردن و احتیاط به کار بستن بهتر.

این مواد مرامنامه جمعیت را از مرحومان عبدالجلال خان و بابا عبدالعزیز خان قندهاری شنیده بودم، که سخنان مولوی عبد الواسع شهید و عبدالرحمن لودین نیز آنها را تأیید میکرد.

ب: سمبول جمعیت مشروطه خواهان

جمعیت مشروطه خواهان افغانستان که بنام جان نثاران ملت نیز نامیده میشود، جرگه های کوچک فرعی داشتند و به صورت

کلی همه اعضای جمعیت را نمیشناختند. هر جرگه فرعی سر - کرده یی داشت و مجامع آنها هم در خانه های اعضای جرگه ، مخفی تشکیل می یافت .

هنگامیکه اعضای جرگه فرا هم می آمدند و به بحث و مذاکره می پرداختند ، قرآن عظیم را در بین خود می گذاشتند که با لای آن یک شمشیر و قلم هم بود .

این سمبول جمعیت ، علامت تبرک و قبول ایشان از احکام و هدایات قرآن عظیم و دین اسلام و تکیه ایشان بر شمشیر برای تحصیل استقلال و وطن بود و قلم از دانش طلبی و نشر و تعمیم معارف نمایندگی میکرد ، که هر دو رابطه وجود قرآن شریف متبرک می ساختند .

این سمبول بعد از جلو سس امان الله خان غازی ، برای وزارت معارف تعیین گردید تا ادا مرام و وطن خواهانه مشروطیت طلبان سابق و فدا ثیان و وطن باشد .

مکتوبهای رسمی و نشرات وزارت معارف مدتی این سمبول را حفظ کردند و نشریه یکما هسی «معرف معارف» هم تا چند سال همین سمبول را داشت و حتی برای کلاه خاص طلبه معارف هم نشانی از روی (رصاص) به همین شکل ساخته بودند .

این سمبول در نظا منامة نشانهای دولتی علیه افغانستان (طبع برلین ۱۳۴۱ش) چنین است :

در يك دایره خوشه های گندم ، که قسمت بالای آن خالیست کتابت مستطیل که پشتی اسفل آن بطرف بیننده است و بر قسمت اخیر دست راست آن شمشیری افتاده که دسته آن به سوی قسمت اسفل کتابت و بر زاویه چپ بیرونی کتابت دوای مدتی با يك قلم پرداخته دیده می شود .



سمبول جمعیت مشر و طه خواهان که بعداً نشان رسمی
معارف افغا نستان گردید

مسمو ل مذکور بر نشا نهای دولتی معارف در جه اول و دوم
و سوم هم نقش می شد ، که گاهی فقط کتاب و قلم را نقش کرده و
شمشیر را از بالای آن بر داشته اند و این کار کسانی بود ، که همواره
شعائر ملی و سنن گذشتگان را و لو مفید هم باشد با خیره سری
از بین برده و تسلسل از تباط خود را با گذشته گسلانده اند .

ج : آیا نهضت مشروطیت يك حرکت ملی

میهنی بود ؟

ما درین رساله ، سهم معلمان هندی را در حرکت مشروطیت ، در
فصلی جدا گانه شرح داده ایم و نباید سعی مخلصانه مسلمانان هند را در
توسیع معارف و تلقین افکار جدید فراموش نمود . ولی طوریکه برخی
از نویسندگان خارجی و به تقلید آنان ، بعضی از مردم داخلی ، دکتر
عبد الغنی هندی را مؤسس و پیشوای نهضت مشروطیت دانسته اند ، این
سخن در خور قبول نیست . زیرا فکر تجدید و اقتباس از مبانی سودمند
مدنیت جدید ، سالها پیش در افغانستان و جود داشت ، که حرکت
فکری سید جمال الدین افغانی از همین سرزمین به کشورهای هند و ایران
و عثمانی و مالک عربی نفوذ نموده بود و باز جنبش عصر امیر شیرعلی
خان و نشر جریده شمس النهار کابل ، سی سال قبل از آمدن دکتر مذکور
بکابل ، شاهد این مدعاست و پس از آن تأسیس انجمن سراج الاخبار
افغانستان در ۱۳۲۳ ق به ثبوت میرساند که این حرکت ، سوابقی
در خود افغانستان و افکار مردم داشته است .

مردم افغانستان پیش از جنبش مشروطیت اول - که در آخر ربع
اول قرن چهاردهم هجری روی داد دوبار با بزرگترین قوه استعماری
جهان - یعنی امپراتوری برتانیا ^۱ خاك خود شان دست بگریبان شدند
و در هر دو بار در جنگ دفاعی موفق بر آمدند ، تا دشمن جهانخوار را از
خاك خود بیرون رانند . آیا چنین دفاع مردانه و پیروزانه از وطن

بدون بیداری سیاسی و درك واقعی اوضاع ممکن است ؟ در حالیکه در هر دو جنگ مذکور از ۱۸۳۹ تا ۱۸۸۰م در مدت چهل سال ، نه کدام مرد اجنبی یا هندی امثال دکتر غنسی در افغانستان بوده و نه مردی از رجال داخلی مربوط به حکو متهای ساقطه آنوقت (امیر دوست محمد خان و امیر شیر علی خان) سمت رهبری و بیدار کردن و سازمان دادن مردم را داشته است و مابارها گفتیم و باز می گوییم : که بار سنگین دفاع از وطن ، فقط و فقط ، بنوش توانای طبقات عامه مردم افغانستان ، از کشت گران و دهقانان و کسبه و ده نشینان افغانستان افتاده بود .

نازم به کازوی که کشدرنج بیشمار

تنها هم اوست منجی این سرزمین خویش

در اینجا باز رشته کلام را به مرحوم میر قاسم خان میگذاریم ، که بامشروع و طه خواهان یکجا محسور و محبوس هم بود ، وی گفت :

« در آنوقت جز عده معدود مردم ، دیگران با کلماتی مثل دیموکراسی و مشروطه آشنایی نداشتند . همین يك گروه منورین با درد ، جمعیت هائی را برای پیشبرد این مفکوره تشکیل داده بودند . چون اشخاص براننده این جمعیت از معلمان مکتب حبیبیه بودند و سر پرست عمومی مکتب دکتر عبدالغنی بود ، لذا گمان میرفت که این مفکوره ، زاده فکر دکتر غنی است . بنا بر آن زندانیان نهضت مشروطه را محبوسین فقره دکتر غنی می نا میدند و وقتی محبوسین مشروطه برای باز پرسى خواسته می شدند ، صدا می کردند که محبوسین فقره دکتر غنی را احضار کنید !

روزی زندان بان اطاقی را باز کرد . صدا زد که محبو سین فقره دکتر غنی بیرون بیایند . چند نفریکه در آن اطاق بودند ، بیرون رفتند . سید احمد خان قندهاری مشهور به کاکانیز در آن اطاق بود ، ازو پرسید ند که پای تو هم در فقره دکتر غنسی داخل است . او در حالیکه خود دکتر

(۱) مقاله میر قاسم خان .

غنی هم دران اطاق بود، دشنام رکیکی داد که فلان و بسمدان دکتر غنی! ما به پکره (فقره) خودبندی هستیم.» میر قاسم خان میگفت: سخن کاکا راست بود، زیرا فقره مذکور یعنی مشروطیت اول به دکتر غنی ارتباط نداشت. جوانان آن نهضت، مردم فهمیده خود ما بودند که مانند کاکا سید احمد خان یکعده اشخاص نخبه و صاحب رای دران شامل بودند لذا آن نهضت يك حرکت ملی و وطنی بود.

میر صاحب می افزاید :

« چند مرتبه است که بعضی اشخاص در باره نهضت اول مشروطه خواهی در افغانستان مطالبی را نوشته اند، که گویا آن نهضت سیاسی مترقی افغانی، زاده افکار یکنفر اجنبی بوده باشد و شخصیت های علمی منور و براننده این مرز و بوم و وطن خواهان صدیق و رشید افغان، آله دست يك شخص خارجی باشند... شایسته بنظر این نویسندگان، عجیب و غریب آمده، که چنان افکار پیشرو درخشنده، دران زمان و دران فضای تاریک و ظلمانی از مغز فرزندان این خاک تراوش کرده باشد. اما بشهادت تاریخ در هر عصر و زمان در سرزمین ما آنچنان مردان فکور و مبتکر موجود بوده، که از نظر تنور و مقام علمی باید بوجود آنها مباحثات کرد...» (۱)

این بود آنچه از گفتار مرحوم میر قاسم خان نقل کردیم. اما نویسند ه این سطور، مخصوصاً درین بار از عمو زاده و استاد مولوی عبدالواسع شهید - که از جمله محبوسین مشروطیت اول بود - چنین شنیدم که مجمع اولین قندهاریان این جمعیت، یعنی مولوی واصف و افراد خاندانش با کاکا سید احمد خان اطاقی بود در مدرسه شاهي (جامع چوب فروشی) که به مولوی عبدالروف خان مدرس آن مدرسه تعلق داشت و در آنوقت دو فرزند جوان مولوی مذکور بنامهای عبدالواسع و عبدالرب هم در آنجا میزیستند و طرح نخستین حرکت اول (۱) مقاله میر قاسم .

مشروطه را در آنجا ریختند . و این وقتی بود . که دکتر غنی هنوز با افغانستان نیامده بود و بعد از آن این مفکوره به دارالعلوم حبیبیه نفوذ نمود . و هم استاد می گفت : که من دکتر غنی را بچشم خود ندیده بودم ، الا وقتی که در زندان او را شناختم . به گفته او : دکتر غنی شخصی انگلیسی مشربی بود که ، جز زبان انگلیسی و علومیکه در لندن آموخته بود ، از علوم و ادبیات و ثقافت شرقی بهره یی نداشت و زبان فارسی را هم شکسته و نا هنجار گپ میزد و زبان انگلیسی را هم از زبان اردو ، خوبتر و روانتر یاد داشت .

شخص دیگری که هم مدتی در قندهار میزیست و استاد من بود (حدود ۱۳۰۴ ش) عبدالرحمن خان لودین متخلص به کبریت است ، که جوان آتشین مزاج راستکاری بود و از زمان کودکی ، بوسیله پدرش کاکا سید احمد خان با اعضای جمعیت اول مشروطه خواهان محشور و روح و روان مشروطیت دوم بود ، آن جوانی که در شور بازار بر موتر امیر حبیب الله گلوله تفنگچه کشود و با مرحوم عبدالهادی داوی یکجا محبوس گردید ، او هم می گفت : که پیشوای عمو می جمعیت افغانی مشروطیت اول ، مولوی واصف است ، که کبریت ازو در کودکی درس خوانده بود و هم در مکتب حبیبیه استاد ادبیات او بود .

شخص سومی که این قول مولوی عبدالواسع و کبریت را تایید میکرد ، مرحوم بابا عبدالعزیز است که من چهار سال معاون او در اداره طلوع افغان قندهار بودم . وی که در هر دو حرکت مشروطیت و مجامع جوانان روشن فکر و بیدار شرکت داشت ، باصراحت می گفت که موسسان و دوام دهندگان هر دو حرکت خود ما افغانها می دیم و هندیان هم حلقه فرعی خاصی داشتند که دارای رابطه با جرگه مرکزی افغانی بوده اند . ولی رشته کار و رهنمائی عمومی در کف اختیار افغانان بود . و تمام این شنیدنیهای من هم موید گفتار مرحوم میر قاسم خان است که نهضت مشروطه خواهی ، یک حرکت خالص ملی افغانستانی بود ، نه ساخته و پرداخته یا تلقین کرده دیگران .

سهم معلمان هندی (جان نثاران اسلام)

وارسیدیم بجائی من و خاطر در عشق

که بود بلبل و پر وانه نصیحت گرما

در مشروطیت اول، جوانان خون گرم و اشخاص تندرو رادیکال وجود داشتند که رهبران ایشان دارای فکر اعتدال و احتیاط پسندی بوده اند، و از آغاز کار چنین فکر میگرداند که باید برخی عناصر معتدل و تجربه کار دانای امور حزبی را هم در بین خود داشته باشند.

در حدود ۱۹۰۳ م هنگامیکه دارالعلوم حبیبیه در کابل گشوده شد، در آنجا علاوه بر برخی از دانشمندان افغانی، برای تدریس علوم طبیعی و ریاضی و جغرافی، بوجود برخی از معلمان خارجی نیاز افتاد. زیرا افغانستان متخصصی در علوم تجربی جدید نداشت.

علمای ما سلسله علوم حکمت و فلسفه و ریاضی را مطابق نصاب تعلیم معقولات قرون وسطی - که در ممالک اسلامی معمول بود - خوانده و بایک رشته معلومات کلاسیک علوم معقول و منقول آشنا بودند. در حالیکه انقلاب صنعتی و رنسانس اروپا، در تمام علوم طبیعی و عقلی، تحول جدید یک مبنی بر تجربه و آزمایش بود، بوجود آورده بود و علوم جدید در هندوستان با آمدن قوای استعمار انگلیس در قرن ۱۹ م و کشایش مکاتب و یونیورسٹیهای نوین رواج می یافت.

مفکران افغانی بشمول دربار، ترغاب این جدید تعلیم و تربیه و تعمیم معارف نوین را مطابق - دستاویز تمدن اروپا در مملکت لازم می دیدند و بنا برین بدین فکر افتادند، که برخی از معلمان مسلمان را از مستعمره هندی انگلیس بمکاتب خود بیاورند، تا نو آموزان ما بتوانند با معارف جدید آشنائی یابند و بدین وسیله، علوم جدید و صنعت و حرفت نشوونمایافته بنوانند. سر مقاله و مضامین یک شماره منشوره سراج الاخبار ۱۳۲۳ق - که

مادر سطور سابق آنرا معرفی کردیم - این آرزوی مردم و در بار
را بخوبی توضیح میدهد .

درین سلسله اولین دسته معلمان هندی که به افغانستان جلب شدند،
دکتر عبدالغنی و برا درانش بودند، که برای تدریس و تنظیم مدرسه
حبیبیه بکابل آمدند (۱۹۰۳ م) بقول میر قاسم خان این دکتر عبدالغنی
از مردم جلال پور رجتان گجرات ، پنجاب و محصل
ممتاز کالج علی گڑ بود ، که انگلیسیها او را برای تحصیل عالی به کیمبرج
فرستادند . نامبرده در سال اخیر تحصیلات خود مریض گردید و نتوانست
در امتحان نهائی کامیاب شود . چون نائب السلطنه سردار نصرالله
خان به دعوت ملکه و یکتوریا به لندن رفت (۱۳۱۲ ق ۱۸۹۵ م) وی به
خدمتش آمد و گاهی بحیث مترجم کار کرد ، تا که سردار هنگام مراجعت
خود ، او را به آمدن افغانستان دعوت کرد و سال بعد بکابل آمد و پس از
حافظ احمد الدین بحیث مدیر مدرسه حبیبیه مقرر گردید . برادر بزرگش
مولوی (۱) نجف علی و برادر

(۱) لقب مولوی در هندوستان باکسانی گفته میشود که در علوم
دینی یا ادبی اسلامی بزبان عربی یا فارسی دارای مقام استادی باشند .
چون هندیان تحصیل کرده معارف جدید افغانستان آمدند ، این لقب
احتراماً به آنها هم گفته شد و لو در معارف اسلامی عربی ، فارسی دستی نداشتند
و فقط در راه انگلیسی تحصیلات خود را در ریاضی یا طبیعیات انجام داده
بودند و در مکاتب افغانستان هم ریاضی و علوم طبیعی و جغرافیا را
در سی میدادند .

در خود کابل در آنوقت سه خانواده لقب مولوی داشته اند :

اول: مولوی عبدالروف مدرس مدرسه شاهی و موسس اولین
سراج الخبار با دو پسرش مولوی عبدالواسع و مولوی عبدالرب که درین
رساله معرفی شده اند .

دوم : مولوی عبدالرازق عضو میزبان التحقیق فقه اسلامی بایسراش

سوم- مولوی احمد جان تاجرو پسرش مولوی محمد سرور و اصف
که درین کتاب جداگانه معرفی شده اند .

کهرشس مولوی چراغ علی نیز د رزمه معلمین همین مدرسه بوده اند. یکسال بعد هنگامیکه دکتور موصوف طور رخصتی بهند میر فت، اشتباه یکنوع قاچاق بر او شد، و او رادر تورخم تلاشی کردند. اما چیزی از نزدش نیافتند. نامبرده ازین حرکت منزجر گردید و از آمدن به افغانستان استنکاف کرد. چون بهامیر واضح شد که آن اشتباه حقیقت نداشت، دومرتبه بصورت موکد باو نوشت که هر گاه یک مسلمان راسخ است باید از خدمت مملکت اسلامی دریغ ننماید. همان بود که دکتر غنی به افغانستان باز آمد.

وی در مسأله مشروطه با برادرانش مولوی محمد حسین - که در عصر امانی مدیر مکاتب ابتدائیه و بعد از ان رئیس تدریسات بود - در ارگ محبوس شد، تا اینکه در وقت سلطنت امان الله خان رها گردید و در هیئت مذاکره صلح و استرداد استقلال وطن به معیت والی علی احمد خان به راولپندی فرستاده شد.

هنگامیکه دکتر غنی پس از حبس یازده ساله، بعد از قتل امیر حبیب الله خان از محبس ارگ بر آمد (۱۲۹۸ ش) با کمال احترام استقبال شد و جریده امان افغان با خوشی خبر رهایی از زندانش را نشر کرد و ادامه خدماتش را در معارف افغانستان خواست.

مولوی محمد حسین که ناظر وقایع و همزندان او بود، در باره دکتر عبدالغنی چنین مینویسد: (وی صدر مجلس جان نثاران ملت یا جان نثاران اسلام (دسته هندیان مشروطیت اول) بود، که ۱۱ سال حبس بیجا کشید و لیاقت علمی و اخلاقی او مسلم بود، که از پنجاب بحیث ستیت سکا لر در انگلستان نه سال تحصیل کرده و در محافل اسلامی لندن به گفتار های فصیح و بلیغ شهرت داشت و امیر عبدالرحمن خان او را دعوت داده بود، که بحیث منشی او با افغانستان بیاید.) « (۱)

با وجود نظر خوبی که در افغانستان جدید بعد از تحصیل استقلال، نسبت به معلمان هندی موجود بود و اکثر ایشان در معارف جدید به خدمات تدریسی گماشته شدند، خود دکتر غنی - که رنج دراز زندان کشیده بود - به بهانه دیدار اقاربش به هند رفت و باز نیامد. وی کتابی بزبان انگلیسی بنام A REVIEW OF Politics IN CENTRAL Asia

نوشت که در لاهور ۱۹۲۴ م طبع و نشر شد و در کابل فقط يك برادر زاده اش عبد المجید بن نجف علی بحیث معلم باقی ماند.

دسته هندیان جان نثاران ملت (اسلام) که در کابل بودند و بامشر وطیت خواهان افغان یکجا کار میکردند، شعار خود را به تقلید حزب کانگرس هندوستان، پوشیدن لباسهای وطنی قرار داده بودند. (۱) گویند عبد الغنی مرد فکور و مقدماتی بود. چون در سنه ۱۳۲۹ ق - ۱۹۱۱ م قبایل منگل شورش کردند و جنرال محمد نادر خان به اصلاح او ضاع آنها گماشته شد، دکتر غنی از درون زندان ارگ، مضمونی را در جراید هند به نشر سپرد و در آن نوشته بود، که اگر امیر به دوام مساعی «جان نثاران اسلام» اجازت میداد، چنین واقعه ای ظهور نمیکرد. زیرا نمایندگان تمام مردم و قبایل همواره در حضور امیر بودند و به تقدیم شکایات مردم پرداختند و بجای شکایت و بغاوت نمادند (۲).

درباره دکتر عبد الغنی از همان اوقات ورودش به افغانستان شایعاتی بوده که او فرستاده مقامات انگلیسی حکمرانان هندوستان است. چون اسناد انتلجنس سرویس انگلیسی در هندوستان اکنون از محر - میت بر آمده و در دسترس پژوهندگان است، کسانی که آنرا دیده اند گویند که در باره دکتر مذکور اسنادی در آن موجود است که وابستگی او را

(۱) انقلاب ۹۱

(۲) انقلاب ۱۵۹

بدستگاه جاسوسی انگلیسی میرساند. چون خود نویسنده این سطور آنرا ندیده ام، و راوی ثقة در خور اعتبار که آنرا عینا نقل گرفته و یا نشر کرده باشد - هم موجود نیست بنابراین در اینجا سخنان میر قاسم خان را که معاصرش بود نقل میکنیم و آیند را به آیندگان میگذارم، تا خود ببینند و یقین حاصل فرمایند. ورنه تنها وجود اطلاعات و اسناد در باره کسی در دفتری نمیتواند موجب فساد و بدکاری شخصی باشد. زیرا ممکن است آن اطلاعات درباره اعمال نیکو و مثبت او باشد.

میر قاسم مرحوم گوید: «گفتند دکتر غنی جاسوس انگلیس بود.

هرگاه کسیانیکه این سخن را گفته اند از دستگاه اتلجنس سرویسس انگلیسی اطلاع واقعی حاصل کرده باشند در اینصورت تردید آن مشکل است. و اگر اظهار شان محض از روی حدس و گمان بوده، پس بهتر است مساله را از روی حرکت دکتر مذکور تحلیل و قضاوت کنیم: او که به منفعت انگلیس در افغانستان خد مت میگردد، آیا تخیل و توسعه بخشیدن يك مفکورۀ مرقی ضد ار تجاعی و مطلقیت در افغانستان به مفاد انگلیس بود؟ همین نهضت جسورانه ملی بود، که برای امیر حبیب الله خان، در عدم قبول موافقت نامه منحوس ترکمانچی (۱۸۸۱) بهانه بزرگی شده، وی در

(۱) گذا در مقاله میر قاسم خان؟ ولی بگمان من ذهول حافظه است. زیرا معاهده ترکمان جای نام يك قریه گرمروء آذر بايجان بمعنی در یای ترکمان (در فبروری ۱۸۲۸ پیش از عهد امیر حبیب الله بین ایران و روسیه تزاری صورت گرفته و خانات ایران و نخجوان را در مقابل پرداخت پنجملیون تومان بروسیه تزاری گذاشته و حقوق خاص گمرک و محاکمات نظامی را به آن دولت داده بود، که لبنن بعد از انقلاب اکتوبر، الفای آنرا اعلان داشت. شاید در اینجا مراد میر قاسم خان مرحوم، معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس باشد که در ماده اول آن، دولت تزاری، افغانستان را خارج حلقه نفوذ خود دانسته و روابط خود را با افغانستان از راه وزارت خارجه انگلیس قبول کرد و مساوات تجارتي طرفین را در افغا

برابر انگلیس اظهار داشت که چگونه میتواند با چنان موافقه علی الر غم رضایت مردم خود، روی موافق نشان دهد؟ در حالیکه مردم افغان-
نستان برای مشروطه خواهی مبارزه مینمایند. دکتر غنی بایست فعالیتی
میکرد، که قبول وامضای امیر حبیب الله خان موافقت نامه متذکره زود-
تر حاصل میشد، تا حسن خدمتش از طرف انگلیس پاداش میدید،
نه اینکه اسباب تعلل آنها فراهم می آورد. اینجانب (میر قاسم) بدکتر
غنی ارتباطی ندارم. اما از نظر اخلاق، بدون دلایل مستند، یک
انسان و مخصوصاً یک مسلمان را که سالهای متمادی بمعارف و مطبوعات
وطن ما خدمت کرده است، متهم ساختن به فعالیت های تخریبی و جاسوس
سوسی دور از انصافست. . . . اگر او جاسوس انگلیس بود، طبیعاً
اعلحضرت امان الله خان - که از دشمنان سر سخت انگلیس بود - او را بزودی
رها نمیکرد و مخصوصاً در هیئت مذاکره صلح و استرداد استقلال
وطن، به معیت والی علی احمد خان بر او پندی نمی فرستاد.

مولوی محمد حسین :

شخص مهم دیگر یکی در اول مشروطیت دشت داشت و یازده سال
حبس دید، یکتا از خانواده او و مرافغانان هندی شده جالند هر (پنجاب)
بود که در یو نیورستی علی گرن تادرجه (پی، ای) درس خوانده و
انگلیسی و اردو و فارسی و عربی و پشتو را بخوبی میدانست. وی بعد
از تأسیس مدرسه حبیبیه در سنه ۱۹۰۷ م بکابل آمد و بحیث معلم
تاریخ و جغرافیا در آن مدرسه مقرر شد و با مشروطه خواهان
افغانی محصور گشت و بعد از دکتر غنی از اراکین جمعیت هندیان جان-
نشانان ملت بود که به عمر ۲۶ سالگی در سنه ۱۹۰۹ م ۱۳۲۷ ق با گروه

"نستان در ماده چهارم آن پذیرفت. ولی امیر حبیب الله از تصدیق این
معاهده خود داری نمود و طر فین آنها بدون موافقت پادشاه افغانستان
مرعی الاجرا دانستند و امیر هم سکوت نمود.

مشروطه خواهان در ارگ کا بل محبوس گشت و بعد از یازده سال با جلوس امان الله خان ۱۳۳۸ ق رها گردید ، وی در محبس قرآن عظیم را حفظ کرد و بمطالعه دقیق تفسیر آن پرداخت . چون عربی رادر کالج علی گره خوانده بود ، خود را بعلوم اسلامی واقف تر ساخت و بعد از رهایی بدربار امانی محشور و درس نه ۱۲۹۸ شس بحیث مدیر مکاتبت ابتدائیه کابل (۱) در محافل تعلیمی سرآمد اقران بود ، تا که در حدود ۱۳۰۵ شس به ریاست تدریسات عمومی در وزارت معارف گماشته شد .

مولوی محمد حسین با شخصیت زمانه سازی بارژیم امانی موافقت داشت و کتاب « افغان پادشاه » رادر مدح اوضاع دوره امانی به اردو نوشت که درس نه ۱۳۴۶ ق در لاهور چاپ شده است . ولی هنگامیکه در زمستان ۱۳۰۷ شس حبیب الله بچه سقا و کابل را گرفت ، وی مدیر جریده ارتجاعی بنام حبیب الاسلام شد و انواع ناسزایه امان الله خان روا داشت و بعد از چند ماه از کابل گریخت و به هند رفت .

چون در میزان ۱۳۰۸ شس محمد نادر خان کابل را گرفت و پادشاه شد ، وی در جالندهر کتاب « انقلاب افغانستان » را به اردو نشر داد که سرایا معلومست به مدایح نادر خان و خاندانش و تذمیم و تقبیح امان - الله خان و رجال عصرش . و این هر دو اثر - اگر چه بیطرفانه نیست ولی مشاهدات او را در مدت ۲۵ سال زندگانیش در کابل حاویست که برای مورخان مدرک خوبی شده میتی اند (با تروخشی که در هر دو کتاب موجود است) .

محمد حسین مرد پر کاری بود ، در کابل ۷۵ کتاب و رساله را بزبان های فارسی ، اردو ، انگلیسی ، پشتو نوشت که ۱۳ جلد از آن در نصاب تعلیمی وزارت معارف چاپ گردیده و ۱۸ جلد رابه امان الله خان تقدیم

داشته و پنج جلد دیگر را برای دارالتالیف معارف نوشته یا ترجمه کرده و باقی هم در هند مطبوع یا نا مطبوع بوده است. (۱)

در حدود ۱۲۹۹ ش «مجله معرف معارف» را هم او نشر میکرد، که در آن «جهاد اکبر»، یک ناول فارسی خود را هم به تدریج به چاپ می سپرد که وقایع جنگ اول افغان و انگلیس را با تصویر احساسات وطن پرستی و جهاد دوستی مردم افغانستان مطابق بمحاوره عامه کابل مینوشت و این اولین ناول نگاشته به فارسی است که در مطبوعات افغانی نشر شده است.

وی در فهرست کتب خود، کتابی را بزبان اردو ذکر میکند که بر احوال جمعیت مشروطه خواهان اول نوشته بود و متأسفانه طبع نشده است. بهر صورت کاریکه محمد حسین خان در معارف افغانستان انجام داده و زحمات یازده ساله حبشش در راه مشروطیت و تالیفاتش درباره شناسایی افغانستان - با وجود شخصیت زمانه سازو مذبذبنش در خور فراموشی نیست.



سخبر ان نهضت مشروطيت

در بين اعضای مخلص و همدردان راستين جمعيت مشروطه خواهان ، چندين شخص مفسد و گماشتۀ دولت هم بوده اند، که اطلاع اقدامات و تصاویب جمعيت را به امير ميدادند که از آنجمله ملا منہاج الدین معلم سردار محمد کبير خان و عبدالحق را از گفته مير قاسم ميدانيم و مولوی محمد حسين هم نام او را آورده می نویسد که امير حبيب الله به ملا منہاج گفته بود : اگر تمام اشخاص داخل فهرست او (کارکنان عمومى جمعيت مشروطه خواهان) کشته شوند خون آنها بگردن او خواهد بود (۱) و بنا برين امير فہارسى مفصل تمام اعضای جمعيت را در بخارى سوزانيد و گفت : اگر همه اين مردم را بکشيم ، عالمی برباد خواهد شد . (۲)

ملا منہاج که اصلاً از قوم سنوار سمت مشرقى جلال آباد و آموزگار شہزادگان در بار بود ، با وجود ارتکاب اين عمل نا جايز - که مورد نفرت روشنفکران قرار گرفت - بسبب زمانه سازى و رابطه با منابع استخبارى در دورۀ امانى هم بر جای ماند و در سنه ۱۲۹۹ شس مدير جريدۀ ستارۀ افغان چار يکار مقرر گرديد ، ولى به احتجاج رفقاى نو رها شدۀ مشروطه خواهان ، وزير معارف محمد سليمان خان او را مو قوف داشت که بعد از آن به مخبرى سمت قطغن و بدخشان فرستادہ شد . (۳)

شخص دوم عبدالحق را فقط از گفتار مير قاسم خان مى شناسم و جای ديگر نامش را ندیده ام . ولى اين عبدالحق مخبر کاذب غيسر از ملا عبدالحق ارغنديوال است که ذکرش جداگانه آمد .

(۱) انقلاب ۲۲۸

(۲) غبار : مسير ۷۱۸

(۳) انقلاب ۲۲۸

شخص سوم که بترتیب فهرست نام مشروطه خواهان و تقدیم آن پیش
 امیر متهم است بقول غبار، استاد محمد عظیم خان کار گزار فنی فا بر یکه
 کابل بود (۱) که از یک خاندان اسلحه سازان ماهر قدیم بر آمده و در فن
 خود سخت ماهر بود ، و بعد از دادن راپور ، بمراتب بلند تری رسید.
 این شخصیت فنی در عصر امانی هم در اوج قدرت بود بحیث سرافسر
 اسلحه سازی حربی مقرر گشت و در حدود ۱۳۰۰ ش برای خریداری
 اسلحه به اروپا (ایتالیا و آلمان) فرستاده شد و در جریده آزادی شرق
 برلین ، عکس او در جمله رجال افغانی نشر گردیده بود . وی در کابل
 به برگرد عظیمو شهرت داشت .



فصل دوم

مشروطیت دوم

(۱)

پیش در آمد

در صفحات گذشته ، داستا ن آغاز حرکت ملی مشروطیت اول را - که از انجمن سراج الاخبار ۱۳۲۳ ق اساس یافته بود و به قتل و حبس یک گروه روشنفکران افغان در صفر ۱۳۲۷ ق ختم شد خواندید . آنها به خاک و خون تبیدند و در میدان مبارزه ملی قربانی شدند ولی :

عشق از فریاد ما ، هنگامه ها تعمیر کرد

ورنه این بزم خموشان هیچ غوغایی نداشت

بلی ! این فریاد ها و شور و واویلا فرو ننشست و آتش عشق بوطن و ملت فروزان ماند و امواج بیداری ملی و جنبش های آزادی طلبی در بین روشنفکران و مردم مادوام یافت .

در دهه دوم قرن بیستم میلادی، وضع اجتماعی مملکت نیکو نبود .
 زیرا امیر حبیب الله خان در اوج قدرتش از مردم دور و به قول غبار
 «در حرم فرو رفته بود» و درین کار آنقدر افراط کردی ، که حالت مزاجی
 او نیز درشت و خشن گردید و مامورین و گماشتگان او هم چون دیدند که
 امیر به خواب غفلت فرو رفته ، دست به چپاول مردم بیگناه بردند .
 چندبار در سمت پختیا (جنوبی) و قندهار و هرات بلوای عام مردم
 شاکای بوقوع پیوست . ولی حکومت مرکزی بر زور آزمایی و لشکرکشی
 اتکاء کرد و امیر از خواب غفلت بیدار نشد .

از خصایص مزاجی و سجایای مردم مظلوم و مخصوصاً ملت افغانستان است
 که هر قدر کوفته ورنج دیده و سرکوب شوند ، بهمان اندازه مقاوت و
 استواری ملی ایشان افزوده می شود و در میدان مبارزه پیشتر می آیند .
 دو جنگ دفاعی مردم افغانستان با متهاجمین ستمکار خارجی (استعمار
 انگلیس) این سحبه ملی ما را به ثبوت رسانیده بود و با استبداد داخلی و
 چور و چپاول گماشتگان امیر ، نیز احساس ملی ما زنده بود که :
 ملت بود آن شیر ، که هنگام تزارحم

چون بیشتر آزرده شود، بیشتر آید

حرکت ملی و میمون مشروطیت اول ، بازور آزمایی و خونریزی و
 استبداد امیر و دربار یانش که میگفتند : «دیگر هر چیز را از اصول جدیده
 قبول داریم ، الا مشروطه» (۱) ظاهراً از بین رفت ، ولی بعداً در قلوب اولاد
 ملت ، اندر خفا ریشه دوانید و مشروطیت دوم را بوجود آورد ، که
 استقلال افغانستان و طرز نوین اداره و تحول افکار رادر دوره امین
 گمر داد .

(۱) این مطلب را عبدالقنوس خان اعتماد الدوله در استفتاییکه از علمای
 قندهار در سنه ۱۲۹۹ ش کرده ، نوشته است (برای تفصیل بنگرید :
 غبار ۸۰۳) وفات اعتماد الدوله شب چهارشنبه ۲۳ حوت ۱۳۰۷ ش در
 شهر آراء کابل است .

جنگ اول بزرگ جهانی که در رمضان سال ۱۳۳۲ ق اگست ۱۹۱۴ م آغاز شد ، تمام عالم انسانیت را تکان داد . چون مقام خلافت (سلطنت عثمانیه ترکی) هم در آن به طرفدارای دولت المان و متحدینش شرکت جست ، هیا هو بی برخلاف اقدامات جنگی دولت انگلیس و یاران او ، در میان مسلمانان هندوستان و دیگر کشورهای اسلامی افتاد و در مدت کمی تجارت و اوضاع زندگانی ملل شرق و جهان را دگرگون ساخت . امیر حبیب الله خان یکماه بعد در کابل ، بین مجمع بزرگی از کلان شوندهگان آنوقت اعلان بیطرفی داد و اول شوال ۱۳۳۲ ق (۱۹۱۴ م) درحاضر -

لیکه عامه مردم علنا برای پیروزی ترکان عثمانی و مقام خلافت اسلامی که در استانبول بود - شعار میدادند و در هندوستان حزب خلافت بین میلیونها نفوس مسلمانان نیم قاره نفوذ کرده و به تقوای ترک عثمانی وسایل امدادیه و اعانه هافرهم می آوردند و روزنامه خلافت از بمبئی هر روز به عدد هزاران نسخه توزیع می شد و کلاه سرخ سلطانیه شعار مسلمانان گشته بود .

اما امیر خاموش بود و از کنایه حرم دوری نجست و شاید برای اروپایان انگلیسی او در دهلی ، همین وضع سکوت و آرامش ، در کنایه هندوستانی که یکی از منابع پیروزی در جنگ بود ، مطلوب بوده باشد .

افغانستان بعد از جنگ دوم افغان و انگلیس در کنار دولت قوی هند بریتانوی واقع شد و امیر عبدالرحمن خان که مرد سیاست مدار قهار و دارای تیغ برنده برای سرکشان داخلی بود ، در سیاست خارجی با خوشرویی تمام ، فقط بردهلی اتکاء کرد و سیاست تمایل افغانستان را بروسیه تزاری که امیر شیر علی خان داشت و سبب برپادی او گردید علنا خطا پنداشت و در شرح حالیکه منشی سلطان محمد هندوستانی تحت نظر -

شش نوشته و بنام تاج التوار یسخ ترجمه شده محکوم نمود . ولی باوجود مدارا و نرمش و اخذ امدادیه سالانه ۱۸ لک کلهدار از وایسرای هند ،

سرحدات شرقي و امور قبایل را تنها به رحم و کرم و ایسرای نگذاشت و بالیاقتی که در سیاست داشت از يك طرف و ایسرای را از ينطرف مطمئن نگه داشت، ولی برای اینکه از موقعیت سیاسی و سوق الجیشی افغانستان، استفاده تام کرده باشد، گاه گاه می امثال ملا نجم الدین هلمه را از مسجد گدري کابل و دیگر مراکز دینی به قبایل فراری میساخت، تادر آنجا هنگامه جهاد را گرم سازند و ایسرا را بدینگونه جنبشهای قبیلوی متوجه می ساخت که اگر قبایل سرحدی غربی هند، ازینطرف تحریک شوند، نتایج آن برای هند بریتانوی، سخت ناگوار خواهد بود امداد ۱۸ لک کلنداری که وایسر امیدهد، فقد مزد شست امیر است و باید وایسرای هند بریتانوی همواره معترف باشد که :

« امروز در قلمرو دل، دست دست تست »

با چنین سیاست کج دار و مرین، امیر عبدالرحمن توانست، موقعیت خود را با امارت افغانستان استوار دارد ولی بعد از در گذشت او، فرزندش حبیب الله نتوانست به تنهایی چنین وضعی رادوام دهد. بنابراین برادرش سردار نصرالله را - که مرد دستا پوش اخوند مشربی بود - به پیشبرد يك پهلوی این سیاست گذاشت. خودش با وایسرای کنار آمد و فرزند کلانش سردار عنایت الله را مجاملتا بحضور لاردرگز وایسرای هند فرستاد (۱۲ دسامبر ۱۹۰۴ م) و یکسال بعد (۱۹۰۵ م) لوئیس ولیم دین سکر تر خارجه هند را با خوش رویی و مدارا در کابل استقبال نمود و در يك معاهده چند سطری آنچه امیر عبدالسر حسن درسفر را و لپندی ۱۸۸۴ م)) بالارد دفن قبولدار شده بود، عینا پذیرفت و بدینصورت افغانستان باز تحت نفوذ مستقیم وایسرای هند باقی ماند. این پهلوی موافقت برای جلب اعتماد سیاسی وایسرای بود، که همواره خود امیر متعهد آن بود و سزمویی از آن انحراف نکردی و اعتماد دولت بریتانیه را از دست ندادی.

ولی در عین دین مدارای سیاسی - که خود امیر باز یگر آن بود - برادر دیگر خود سردار نصرالله را از داخل ارگ شاهی کشید و بسمت غربی ارگ، قصری که اکنون محل کار شورای وزیران است به نام زمین العماره برایش ساخت. تاهواره مردم بتوانند آزادانه و بدون قید پیش او بیایند و هر خان و ملک و اخوندی را با او رابطه باشد و تمام امور سرحدات و قبایل را او اداره نماید و در صورت لزوم بتواند حرکتی را در مرزهای شرقی بوجود آورد، و اگر بخواهد جهادی را اعلان نماید و آنها را مظهر اراده مردم افغانستان جلوه دهد.

این سیاستی بود که امیر و برادرش از پدر آموخته بودند، که با نرمش و سازش، سلاح خشم و پرخاش را هم در دست داشته باشند و بنابراین مقر سردار نصرالله، همواره مرجع سرداران قبایل و روحانیون و آخوند های جهاد باز مرکز و اطراف مملکت بود و بدین ترتیب، حکمرانی مطلق خود را بر مردم افغانستان ادامه میدادند و سراج الملتهو الدین (؟) ذات خود را منبع روشنی های دینی و دنیوی قرار داده بود. در حالیکه اکثر اوقات گران بهایش به تزیین در بارو آرایش و پیرایش خواتین زیبا روی حرم میگذاشت و اگر از آنجا بیرون می آمد، بشکار و دیگچه پزانی و ترتیب فرش ظرف و اسباب تعیش می پرداخت و سراج الاخبار در باره شکارش بر سنبل طنز و سخریه می نوشت:

همه آهوان صحرا، سر خود نهاده بر کف!

بامید آنکه روزی بشکار خواهی آمد!

(۲)

عوامل محرکه همجوار

قبایل آزاد و مراکز مجاهد یمن هندی:

در دو کنار خط سرحدی دیورند - که بین هند بریتانوی و افغانستان در ۱۲ نومبر ۱۸۹۳ م ۱۳۱۱ ق به وسیله سر ما تیمر دیورند سکرتر خارجه هند و امیر عبدالرحمن بوجود آمد - و بر خلاف رضای قبایل و مردم افغانستان برسمیت شناخته و تحمیل شد، قبایل پشتو زبان سرحدی جنوبا از وزیرو مسید، دور، بنگس اپریدی، مومند و غیره تا سرزمین الانی شمالا میز یستند. این قبایل رابطه یی با حکمرانان انگلیسی پشاور و دیگر بلاد تحت سلطه مستقیم آنها به وسیله پو لیتیکل ایجنت های هندو - ستان داشتند. ولی قوانین پلیسی و امنیتی داخل صوبه سرحد بر آنها جاری نبود و عموما برسم عنعنوی جرگه اداره می شدند و بنا بر یمن پو لیتیکل ایجنت انگلیسی حق نداشت، در امور داخلی آنها مداخله مستقیم نماید.

در حدود ۱۱۷۳ ق ۱۷۶۶ م در مرکز امپراتوری مغولیه دهلی، یک حرکت بسیار مهم فکری و اصلاحی دینی به وسیله عالم مشهور آن عصر شاه ولی الله دهلوی بوجود آمده بود، که از طرف اخلاف این خانواده تعقیب شد و از اصول مهم آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و جهاد در راه حفظ حکومت اسلامی بود. و چون بعد ازین لارڈ لیسک Lord Lalke حکمران انگلیسی در ۱۸۰۳ م دهلی را گرفت هم سکهان در پنجاب سلطه خود را

استوار داشتند ، بنابراین موسوی اسماعیل دهلوی نواده شاه ولی الله بمعیت سید احمد بریلوی ، با کاروانی از مجاهدین ، از راه سندو قندهار و کابل به پشاور رسیدند و هنگام جهاد را با سکهائی که پشاور را گرفته بودند و هم با سرداران بارکزا ئی (برادران امیر دوست محمد خان) گرم داشتند و یک حکومت شرعی را بتاریخ ۱۲ جمادی الاخری - ۱۲۴۲ ق ۱۰ جنوری ۱۸۲۷ م در چار سده پشاور اعلان کردند . ولی هر دو پیشروان این حرکت در ۲۴ ذی قعدة ۱۲۴۶ ق ۶ می ۱۸۳۱ م در بالاکوت کنار جیلیم علیا در مقابل لشکریان سکه بشهادت رسیدند و تبعه آنها در آن کوهساران متفرق شدند ، تا که یکتن از باز ماندگان این خانواده سید نصر الدین دهلوی مرکزی را در ستهانه کوهستان صوبه سرحد ، برای مجاهدین آزاد ، در ۱۸۴۰ م ساخت و از اخلاف سیاسی او در موضع سمخ چمر کند ، مولانا عبدالله متوفا ۱۹۰۲ م و بسعد ازو برادرش عبدالکریم متوفا ۱۹۱۵ م و نعمت الله و رحمت الله نواسگان او بجایش نشستند و این سلسله به نشر جریده المجاهد و مدیرش مولانا محمد بشیر که تا حدود ۱۳۱۰ ش هم زنده بود دوام داشت و همواره با دربار کابل و حلقه های روشنفکران اینجا مربوط بوده اند ، که برخی از اسناد این ارتباط در آرشیف ملی کابل هم موجود است و حکو متهای افغانی به آنها کمک پولی و اخلاقی هم میکرده اند .

در آغاز قرن بیستم میلادی ، حرکت آزادی خواهی کانگرس در هند و بعد از آغاز جنگ اول جهانی ۱۹۱۴ م حرکت خلافت و مهاجرت در آنجا با شدت جریان داشت و در جوانان هند ، اعم از هند و مسلم جذبۀ تحصیل آزادی هندوستان ریشه می دوانید و تحلق این گونه مردمیکه با حکومت اجنبی و استعمار انگلیس سازش نداشتند و میخواستند در راه آزادی کاری کنند ، روی بقبایل آزاد سرحدی پشتون و آشیانه های مجاهدین می نهادند و بسویله این مردم زحمتکش و فداکار به مراکز افغانی در کابل معرفی می شدند و وسایل رسانیدن آنها از راه سرحدات

قبایلی بکابل فراهم می آوردند . و این مردم بودند که زمینه آزادی هند و تأسیس حکومت موقت آزاد هندوستان را در کابل فراهم آوردند ، که انگلیسیان دهلی و مراکز سراغ رسانی استعماری را سخت نا را حست ساخته بودند .

تحریک شیخ الہند و مراکز آزادی خواهان در بین قبایل یا غیستیان کابل:

بعد از قیام آزادی خواهی هند ۱۸۵۷ م ۱۲۷۳ ق که استعمار چیان انگلیس آنرا بنام غدر Mutiny

سرکوب ساختند ، برخی از پیشوایان مسلمانان هند ، به اشاره و تلقین شیخ الہند مولانا محمود الحسن (اسیر ما لثا ۱۹۱۷ - جون ۱۹۲۰ م) حرکات آزادی خواهی را در داخل و خارج هند ادامه دادند که از آنجمله مولانا ابوالکلام آزاد و مولانا محمدعلی جوهر و حکیم اجمل خان ونواب وقارالملک و دکتر مختار احمد انصاری و مولانا تاج محمود امروٹی و عبداللہ ہارون سوداگر کراچی وغیرہ در داخل هند بصورت مخفی و در سرحدات آزاد فضل واحد حاجی ترنگزئی وملا صاحب بابڑہ (قاپیہ حملہ بر شہنشاہ سہتمبر ۱۹۱۵ م) وملا احمد جان صاحب سندھ کی کوهستان اباسین (مجاہدین سرسخت با استعمار انگلیس در آغاز قرن ۲۰) و بعد از آن خان عبدالغفار خان موسس جمعیت خدائی خدمتگا را ن بودہ اند .

شیخ الہند در ۱۸ سہتمبر ۱۹۱۵ م ۱۳۳۳ ق بہ حجاز رفت و از آنجایی کہ ہمراہان مبارزہ آزادی ، مولانا عبید اللہ سندھی (شاگرد نو مسلمان خود) را از راہ کویتہ و پشاوراوک وقندہار بکابل فرستاد کہ در اکتوبر ۱۹۱۵ م با ینجا رسید و بہ اسمد ا د سردار نصر اللہ خان و سردار عنایت اللہ خان وحاجی عبدالرازق انیس ، مرکزی در کابل برای فعالیت آزادی خواہان ہند ساخت و با مراکز مجاہدین ستہانہ و سمخ چمر کند

(مرحد آزاد) روابط خود را استوار داشت و ازین راه بود ، که بسا از علما و جوانان حریت خواه هند ، برای ادامهٔ تحریک خود بکابل می آمدند و از اینجا برای تحصیل آزادی هند ، درکشور های آسیا و اروپا مساعی خود را دوام میدادند .

در همین اوقات یکده سته طلبهٔ گورنمنت کالج لاهور ، از راه هری پور و سرحدات آزاد در فبروری ۱۹۱۵ م به کابل هجرت کردند ، که درینجا جمعیت آزادیخواهان هندی شامل شدند ، که درین دسته اشخاصی مانند الله نواز خان پسر خان بهادرپ نواز (قوم بابری) مجستریت افتخاری ملتان هم بودند که بعد اطلاعات آزاد یخواهان حقیقی هند را از کابل به منابع جاسوسی انگلیسی میداده اند . (۱)

بدین تہج کابل مرکز فعالیت های سیاسی احرار هند گشت ، و محمد میان بن عبیدالله (مولوی منصورانصاری) که از شاگردان فداکار شیخ الہند بود ، از حجاز با اسناد مهم سیاسی بہند رسیدر اپریل ۱۹۱۶ م ، و از آنجا از راه سرحدات آزاد در ماه جون ۱۹۱۶ م به کابل آمد . این شخص عالم با عملی بود کہ در سنہ ۱۳۰۱ ق در سہانپور ہند متولد و در دلو ۱۳۲۴ شس بہ عمر ۶۲ سالگی وفات یافت و در حفرۂ مہتر لملک لغمان مدفون است .

مولانا منصور علاوہ بر کردار آزادی خواهی ، شخصیت فکور و مؤلف بانظریات سیاسی خاصی بود . ہژدہ جلد کتابرا بہ زبانہای اردو و فارسی در سیاست و دین و حقوق از نظر اسلامی نوشت کہ برخی طبع شدہ است و نگارندہ این سطور او را دیدہ با او صحبت ہا داشتہ ام . وی تا آخر

(۱) الله نواز کہ در دورہ اما نی شخصیت مشکوک بود و از معارف اخراج گردید ، در کابینہ محمد ہاشم خان بہ وزارت و سفارت رسید و تا آخر عمر در کابل ماند ، کہ ہمدرینجا بتاریخ ۱۲ سنبلہ ۱۲۴۵ شس بمرد . وی در جنگ جهانی دوم بعنوان سفیر کبیر افغانستان در برلین پہلوی ہتلر نشستہ بود .

عمر برمسلك آزاد بخوای و درویشی با افكار ثابت ولايتغير « حكومت الهی »
باقی مانده و چون مدتهدا در سرحدات آزاد با افغانان مجبور بود، زبان
پشتو و دری را خوب حرف میزد و بازها نام بنت سید محمد امین بنوری
باجری ازدواج کرده بود ، که اخلاقیش تاکنون در ننگرها و کابل
و هند باقی اند .

سده و اقامه سوم

باشدت و وسعت جنگ جهانی اول، هندوستان مستعمره گروتمند امپرا
توری انگلیس ، از نظر آلمانها و همراهان آن در جنگ دور نبود
و میخواستند که در آن نیم قاره و مخصوصا مسلمانان آنجا نفوذ کنند
و این کار به وسیله خلافت عثمانیه که در جنگ با آنها متحد بود میسر
میکشت ، تا مسلمانان افغانستان را بجهاد با انگلیس تحریک کنند و بدین
وسیله قیامی را در هند بوجود آورند و قوای انگلیسی را در خود هند
مشغول و از میدان جنگ دور دارند .

ازین رو کابل ، مرکز فعالیت های سیاسی برخی از ملاک اروپا و آسیا
گردید ولی امیر با خونسردی و تجربه یی که از ایام پدرش درینگونه موارد
داشت ، يك جرگه محدود مشایخ و سران افغانستان و سرحدات را در
کابل فراهم آورد (اپریل ۱۹۱۵ م ۱۳۳۴ ق) و باز بیطرفی
افغانستان را تأیید کرد ، در حالیکه مردم افغانستان عموما طر فدار
كمك با خلافت عثمانی و اتحاد اسلامی بودند و محمود طرزی مدیر سراج لا-
خبار بترجمانی احساسات عامه، مقاله « حی علی الفلاح » را در شماره
ربیع الاول ۱۳۳۴ ق ۱۶ جدی ۱۲۹۴ شس جریده مذکور انتشار داد و در
آن مردم را برای تحصیل استقلال سیاسی و قیام ملی تحریک کرد، که
این مقاله سانسور گردید و به محمود گفته شد : مرغیکه بیوقت اذان دهد،
سرش از بریدن است ، و او را ۲۶ هزار رویه جریمه داشتند ، که شهزاده
امان الله خان دامادش ادا کرد . انگلیسیان مراقب احوال و بیدار

بودند و با وسایل استخبارات ملکی و عسکری که در ممالک آسیا و هند وستان داشتند - بوسیله انتلجنست سرویس و سی آی ، دی و نمایندگان سیاسی از تمام بلاد و مخصوصا کابل اطلاع می گرفتند که يك مجموعۀ این اطلاعات محرمانه ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸ م اکنون از محرمانیت بر آمده و در اندیا آفس لندن موجود است و ترجمه اردوی آنرا در کتاب « تحریک الشیخ الهند » طبع دهلی ۱۹۷۵ م نشر کرده اند، که درین فصل از آن سود برده ایم و حواله آن به علامت اختصار یسه « تحریک » داده شده است .

درین اوقات در کابل چند واقعه مهم روی داده که بر او ضاع فکری مردم داخلی افغانستان اثر افکنده و با مشروطیت دوم ارتباط فکری دارد، که باید در اینجا باختصار آورده شود:

اول : تنظیم هندیان .

طوری که گفتیم مو لانا عبید الله سندهی شاگرد رشید و آزادی طلب شیخ الهند در اکتوبر ۱۹۱۵ م به کابل رسید و تمام طلبۀ هندی را که قبلا بسر حدات آزاد و کابل آمده بودند فراهم و تنظیم نمود (و با سردار نصر الله خان و سردار رحیم الله خان که از طرف امیر قندهار بودند) و وسیله حاجی عبدالرازق اَنَلِي، مقاضیه که از طرف امیر قندهار بودند به ۱۹۱۶ م مو لانا منصور انصاری هم و صحبت ها روی داد و در ماه جون ~~الله خان و سردار رحیم الله خان~~ در ین گروه شامل شد و هدایات مهم شیخ الهند را با آنها رسانید. (مطابق دست نوشته قلمی از امیر قندهار و سردار رحیم الله خان) اندرین هنگام شخصی نو مسلم دیگر بنام مو لوی عبدالرحیم (برادر کلان اجاریه کر پلانی لید رنامور هند) (۱) که از کار کنان فعال آزادی خواهان هند بود بکابل رسید و بحیث ایلچی مجاهدین سرحد با نائب السلطنه ملاقات تهادت و وسیله ارتباط مهاجران هندی با رجال افغانی بود ، که پول نقد امدادی و اسلحه را از طرف نائب السلطنه به قبایل آزاد میرساند .

(۱) متوفا در دهلی ۲۸ حوت ۱۳۶۰ ش ۱۹۸۲ م

گروه هند یان زیر مراقبت شدید حکومت و نمایندۀ سیاسی بریتانیۀ در کابل بودند و چون نمیتوانستند با مردم کابل دیدار کنند ، بنابراین اطاق دکتور منیر بیگ سر طبیب ترک را در داخل شفا خانۀ ملکی کابل - که از طرف ترکان عثمانی همکار این حرکت بود - دیدار گاه یکد یگر قرار داده بودند و در اینجا با همدیگر می دیدند و مشورت میکردند .

چون در اکتوبر ۱۹۱۵ م مولوی برکت الله بهو پالی (مرد انقلابی مفرور هندی) هم با وفد المانی به کابل رسید ، باین گروه متشکل پیوست و در راس آن به اقدامات انقلابی پرداخت . (۱)

دوم: آمدن راجه مهنده پر تاب باو فدا المان :

جنگجویان آلمان و طرفدارانش در اروپا ، بشمول دولت عثمانیه که سجاده نشین مقام خلافت بود ، برای ایجاد شورش و نا آرامی در هندوستان ، مملکت بیطرف افغانستان را تشخیص کرده بودند و بنابراین یک وفد مکمل که در آن منصبداران آلمانی و استریائی و ترکی و هندیان آزادی خواه متواری شامل بوده اند از راه استانبول و حلب و بغداد و اصفهان و قم و هرات به کابل فرستادند که بتاريخ ۲۶ سپتمبر ۱۹۱۵ م از راه هزاره جات به کابل رسیدند و از اکتوبر ۱۹۱۵ م تا مئی ۱۹۱۶ م در مهمانخانه باغ بابر در کابل باقی ماندند و مهماندار این وفد از طرف دولت شجاع الدوله فرا شباشی بود .

باین وفد به قرار می آید که شجاع الدین - یکی از طلبۀ مهاجر هندی بکابل (گرفتار شده در ایران) حین استنطاق به پولیس هند وستان داده عبارت بود از : (۲)

۱- راجه مهنده پرتاب :

فرزند گهشام سنگم راجه مرسان ، از یک خاندان حکمرانان موضع

(۱) در تحریک شیخ الهند به تفصیل آمده است .

(۲) همین ماخذ

مرسان علی گره ، برادر راجه دت پرشاد سنگم و دارای جایداد وسیع اراضی در آنجا بود، که در کالج علی گره درس خواند و کمیته ، اتحاد مسلمانان و هندوان و مسیحیان را به فکر هندوستان متحد در بندر این بساخت . چون ذوق سیر و سیاحت داشت ، در امر یکا بملاقات هرد یال واعضای جمعیت باغیان آزادیخواه هند رسید و با فکر انقلابی گروید و بتاريخ ۲۰ دسمبر ۱۹۱۴ م در راه هندوستان به مارسیلز آمد و از آنجا به برلین رفت و در اندیا سوسائیتی شنا مل گردید، که برای تحصیل استقلال هند میکوشیدند و مولوی برکت الله بهوپالی و هرد یال هندی هم در آن شرکت داشتند .

راجه بعد از ملاقات با قیصر آلمان Wilhelm II و دیگر رجنال جرمنی ، پلان کار خود را چنین طرح کرد ، که يك هیئت مشترك آزادی خواهان هندی و رجنال ترکی و آلمانی را با خطوط قیصر و سلطان محمد رشاد خامس و انور پاشا و فتوا ی شیخ الاسلام استانبول ، به افغانستان برساند تا به موجب آن رجنال افغانستان بر علیه انگلیس قیام و اعلان جهاد نمایند .

در خطوط طیکه راجه از برلین آورده بود، مکاتیب رئیس دولت جرمنی بنام راجگان ایالات هند به زبان آلمانی و هندی و هم بنام امیر کابل و را نانیپال و جود داشت ، تا با همبندره بر تاپ کمک نمایند و هندوستان را از چنگ استعمار انگلیس برهانند و دولت آلمان حفظ آزادی هندوستان را تضمین مینماید .

چون وفد آلمانی و هندی و نیز حکومت مو قتی هند در باغ با سر کابل ناکام ماند ، راجه بعد از انقلاب اکتو بر ۱۹۱۷ م از کابل بر آمد و از راه دولت شوروی به اروپا رفت و بعد از اعلان آزادی هند، حکومت جواهر لال نهرو و او را در ۱۹۴۷ م به هند دعوت کرد و مدتی در مجلس اعیان هند عضویت داشت تا که در سن پیری در دهلی جدید بتاريخ ۹ نور ۱۳۵۸ ش ۲۹ اپریل ۱۹۷۹ م وفات یافت و این شعله پر شور خاموش گشت .

۲ - فان هنتنگ Von Henting

وی کاپیتن تو پخانه آلمان و پدرش وزیر عدلیه ، جوان فعال نظامی بود ، که در وفد مذکور سمت ریاست مشترک بانیدر مایر داشت . چون در مقاصد خود به پیروزی نرسید واپس به آلمان رفت و راپوری نوشت که متن آن در گوتن گن ۱۹۶۳ م طبع شد.

وی در صفحات ۹۳ - ۹۴ این رپوراعضای وفد خود را چنین معرفی کرده: Dr. Beerer و لفتننت Rdeher آلمانی و کاظم بی ترکی و مهندره پر- تاپ و برکت الله هندی و شش نفر افریدی از عساکر انگلیسی که در جنگ بدست المانها افتاده بودند . دوتن افغان بنام عبدالرحمن و سبحان خان هم بمصارف خود درین وفد شرکت داشتند . (۱)

۳- ویگنر :

فرزند يك خانزاده آلمانی و کاپیتن مغابره بی سیم .

۴ - لوارى :

بحیث سکرتر وان هنتنگ .

۵ - ووکا ت (هوخت)

سکر تر وان هنتنگ .

۶ : نیدر مایر :

کاپیتن عسکر آلمانی و مرد نظامی فعال بود ، که نامش در ترجمه اردوی مسوخ بیانیة شجاع الله سیندیری مثر آمده (تحریک ۲۶۵) ولی اصلا در آرشیف ملی آلمان (بون) و دیگر منابع Niedermeyer است . وی در سپتمبر ۱۹۱۴ م عضو هیئت عسکری ۲۳ نفری آلمان زیر ریاست و یلهلم واسموس - Wassmuss در استانبول بقیادت روف بی ترک بود . که به وفد مهندره پرتاپ پیوست و خود را متعهدا مور نظامی و تربیة

(۱) لودویگ ادمیک : افغانستان ۲۲۳ طبع ۱۹۶۷ م .

منصبداران جنگی در آسیای میانه میدانست ، در حالیکه همگاردیگرش هنتنگ برای ایجاد روابط سیاسی با افغانستان سعی بود .

نیدر مایر در کابل مقرّۀ کوچکی عسکری افغان را زیر تربیه نظامی قرار داد که از جمله قوماندان عبد الحمید رئیس ارکان دوره امانی بود ، که در سنه ۱۳۰۳ ش در قضیه بغاوت ملای لنگ در لوگر کشته شد .

۷- یوز باشی کاظم بی (توک)

وی دگروال عسکر ترک واز هیئت منصبداران کارمند انور پاشا بود ، که تا عصر امانی در افغانستان ماند و در جنوری ۱۹۱۹ م به بخارا و خیوا آمد .

چون در اپریل ۱۹۱۹ م هیئت فوق العاده سیار محمد ولی خان بمسکو فرستاده شد . کاظم بی هم درین گروه شامل بود و بعد از آن اورادر عشق آباد میبینیم که با جریده ترکی زبان « صدای مستمندان » Vioce of the poors همکاری دارد و خود را حکمران فعال آنجا ساخته است . در اکتوبر ۱۹۱۹ م به تشکیل جمعیت بخارای جوان در کاکان همت گماشت و در آن جنبش سیاسی سهم داشت و با افغانستان هم رابطه خود را دوام میداد و به حکمران هرات می نوشت « که عنقریب قوای پان اسلامی به ایران داخل گردیده و لشکریان انگلیس را از آنجا بیرون خواهد راند و در بارۀ دوستان بلشویک بشما اطمینان شخصی میدهم که ایشان دوستان همیمی مسلمانان اند و برای امیر غازی امان الله طیاره و توپ و بسا سامان جنگی را تهیه خواهند کرد » (۱)

۸- مولوی برکت الله :

فرزند منشی قدرت الله بهو پالی ، یکی از علمای جید هندوستان ،

(۱) آدمیک : افغانستان ۱۴۴ ، اسناد محرمانه ۱۶۰ آرشیف ملی هند
مورخ فبروری ۱۹۲۰ م .

که در توکیو پروفیسر زبان اردو و از مخالفان مبارز سر سخت بریتانیا در هند بود. چون در سنه ۱۹۱۴ م به اشعاره سفارت بریتانیا به او را در جاپان از کار بر طرف نمودند، از آنجا به سان فرانسسکو رفت و در جمعیت آزادی خواهان هند (غدر) شامل شد و بعد از آن به برلین آمد و عضو فعال پارتمنت ملی هند گردید. وی مقالات دقیق دینی و تبلیغی جهاد را به فارسی به سراج الاخبار کابل از جاپان میفرستاد (۱) و در کابل بحیث عنصر فعال ملی آزاد یخواه هند شناخته شده بود. بنابراین با وفدالمانی از برلین به کابل فرستاده شد و در اینجا با راجه مهندره پرتاپ و مولانا عبیدالله سندھی، هنگامه ضد بریتانیا نوی را گرم ساخت و درجنودر بانیه (عسکر نجات هند) رتبه معاون جنرال داشت و در حکومت موقتی آزاد هند - که در کابل ساخته شد - صدر اعظم بود (۲۴ جنوری ۱۹۱۶ م) و چون در اواخر ۱۹۱۷ م کمیساریت خارجه ترکستان شوروی به امیر حبیب الله خان پیغام تحکیم روابط دوستانه داد، برکت الله بمعیت کاظم بی سابق الذکر به جمهوری ترکستان شوروی برای مذاکره فرستاده شد.

در سنه ۱۹۱۹ م هنگامیکه بعد از اعلان استقلال افغانستان، محمد ولی خان سفیر سیار فوق العاده امان الله خان به تاریخ ۷ اپریل همین سال از راه تاشکند بمسکو و دیگر ممالک اروپا فرستاده شد، درین هیئت سیاسی، برکت الله و کاظم بی هردو شرکت داشتند که در ۱۰ اکتوبر ۱۹۱۹ م در مسکو با احترام و گرمی پذیرائی شدند.

برکت الله از مسکو به آسیای میانه روسیه شوروی برگشت و تحریر یکات ضد بریتانیا را دوام داد و رساله بی بر موضوع بلشوی و اسلام نوشت و در آن سوشلیزم مارکسیستی را یکنوع بازگشت به

(۱) بنگرید: سراج الاخبار، ص ۴ شماره ۲ سال ۳ یکم ذیقعد.

۱۳۳۱ ق ۱۲ اکتوبر ۱۹۱۱ م

تصور بیت المال در اسلام خواند که خزانه ایست عمومی و متعلق به تمام جامعه .

نویسنده این سطور از عوا قیب برکت الله بعد از ۱۹۲۰ م خبری ندارم . ولی باید گفت : این شخصیت پویا و گویا و توانا عمری را در مبارزه با استعمار و امپریالیزم بریتانیا گذرانیده بود .

* * *

بهر صورت وفد مشترک در اواسط اکتوبر ۱۹۱۵ م در صیفیه پغمان ، بحضور امیر پذیرفته و مذا کره آغاز شد . وفد کوشش داشت که امیر را به اعلان جهاد بر خلاف انگلیس و طرفداری از متحدین آلمان وادارد و در مکتوبی که از انور پاشا آ و رده بودند ، چهار مطلب درج بود :

اول : چون سلطان عثمانی جهاد را اعلان داشته ، باید امیر هم چنین نماید .

دوم : آیا امیر گذشتن عساکر ترکیه عثمانی را از خاک افغانستان بسوی هند اجازت میدهد ؟

سوم : باید افغانستان روابط خود را با انگلیس قطع نماید .

چهارم : امیر باید تمام ملا های متنفذ و بارسوخ را به اعلان جهاد بگمارد .

اما امیر در جواب این مسایل به وفد مذکور گفت : مردم افغانستان مسلمانان عقیده را سخند ، و لیسایل جنگی ندارند و بنابرین همواره فقط به دفاع از مملکت خود آماده اند .

وفد به امیر وعده هر گونه امداد نظامی و اسلحه و دوازده صد هزار پوند تقاری داد . ولی امیر جواب قاطع نداد و مسئله را به مجلس مشوره خود وا گذاشت .

درینوقت درباریان امیر دو دسته بودند :

یکی طرفداران جنگ که در آن برادر امیر سردار نصرالله و دو فرزندش عنایت الله و امان الله شامل بودند که از محمود طرزی (خسر شهزادگان

و عنصر مهم پیشوای روشنفکران و حلقه های دینی و طرفداران ترک و اکثریت قبایل افغان حمایت میشدند. دسته دوم طرفداران انگلیس که گرد عبدالقبوس خان اعتماداللهوله فراهم می آمدند و در آن حامیان بی بی حلیمه (مادراندرامیر، که خواب امارت پسر خود محمد عمر خان را می دید) و دسته های سوداگران معامله دار با هندستان و برخی از نظامیان و بیو-روکراتان شامل بودند. ولی امیر میخواست با این دسته، بازی سیاسی را با احتیاط انجام دهد و طرفداران انگلیس را حمایت نماید، در حالیکه انتظار عمومی چنین بود، که امیر با وفد خارجی بسازد و جهاد را اعلان کند.

درینوقت بهحافظه سیف الله خان نماینده سیاسی دولت هندبریتانوی از طرف مردم اخطارهای مخفی داده می شد، که مقر نمایندگی او مورد هجوم مردم قرار میگیرد، تا عملیات جنگی با بریتانیه صورت گیرد (مراسله ماه جون ۱۹۱۶ حافظ مذکور).

ناگفته نماند که پیش از سپتمبر ۱۹۱۵ م هنگامیکه وفد آلمانی در راه هزاره جات بین هرات و کابل بود و ایسرای هند مکتوبی بامضای امپراتور بریتانیه، بنام امیر حبیب الله فرستاد و او را به اطاعت بریتانیه و حفظ بیطرفی فراخواند و تقاوی ماهانه او را از یکنیم لک بدو لک حق السکوت افزونی داد.

امیر در بین تمایل عمومی جهاد به دسته های مختلف درباری و خواہش های وفد آلمانی مانند بازیگر ماهر دست بعمل می یازید. از یکطرف مهمانان آلمانی و ترکی و هندی را به، انکرات مستقیم و غیر مستقیم مشغول

هیداشت و به ترتیب يك معاهده دهماده (۱) بین افغانستان و آلمان و متحدین او نزدیک میشد ، ولی از سوی دیگر روزیکه باید فردای آن معاهده امضا شود بتاریخ ۲۵ جنوری ۱۹۱۶م حافظ سیف‌الله نماینده بریتانیا را حاضر کرد و در يك مصاحبه خصوصی او را به ادامه سیاست بیطرفی اطمینان داد و گفت: که علاوه برین در دربار عمومی دوام این سیاست را اعلان خواهد کرد . ولی سخنان وی برای تسکین احساسات عامه خواهد بود و دولت بریتانیا نباید از کلامش مشوش گردد . و این در بار موعود بتاریخ ۲۹ جنوری چهار روز بعد تشکیل شد و چون امیر دوام‌بی طرفی را اعلان داشت ، مردم کابل و قبایل که منتظر اعلان جهاد بودند ،

(۱) قراریکه در روز نامه مخفف نویسی Seiler محفوظ در اندیا آفس (لندن) آمده ، این مسود معاهده ده ماده داشت ، که در مقدمه آن تحکیم دوستی بین آلمان و افغانستان و حکمداران طرفین و متحدین دیگر آلمان و بر سطحیت شناختن استقلال افغانستان مذکور بود و باید طرف افغانستان به تجهیز قوا و عسکری و تنظیم اساسی آن پردازد و روابط سیاسی را با مردم پارس ، هند و ترکستان روسی ایجاد کند و آلمان یکصد هزار تفنگ عصری و سه صد تنوب و دیگر تجهیزات عسکری را باده میلیون پوند سترلنگ به افغانستان میدهد و همچنین آلمان راه خود را به مملکت پارس میکشاید تا ازین راه به افغانستان کمک رسانده بتواند .

بین طرفین روابط سیاسی برقرار و هتنگ بحیث نماینده آلمان در افغانستان شناخته می شود و نماینده افغان به پارس فرستاده می شود ، تا در آنجا بانمایندگان سیاسی دول متحد آلمان (قوای مرکزی) مذاکره نماید . در باره افتتاح سفارت خانه و قونسلگری آلمان در کابل عنقریب مفاهمه لازمه صورت خواهد گرفت (ادمیک: افغانستان ۹۴)

عموماً رنجیده ندهد و مشترک آلمان-ترک - هندیان ناکام شد و بنا برین اروپائیان اعضای وفد در ماه مئی ۱۹۱۶م عزم کردند تا کابل را بدرود گویند .

قرار اسناد یکه در آرشیف ملی موجود است : سردار نصرالله می-کوشید تا آنها نروند و وعده میداد که قبایل سرحدی را بر خلاف میل امیر، برای جنگ با بریتانیا آماده خواهد ساخت . ولی اعضای هیئت بدین وعده اعتباری ندادند و نپذیرد. از راه آسیای مرکزی روسیه خود را به تهران و کرمانشاها ن رسانید و درین راه ۱ فرقه بهائی کمک دید. ولی هتنگ از راه چین و امریکا به جرمنی بازگشت. در حالیکه اعضای دیگر وفد در هرات تا وقتی باقی ماندند ، که انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ م شوروی ، راهی برای کار کنان مخالف بریتانیا مساعد میساخت . (۱)

بعین عملیات ماهرانه سیاسی ، امیر خود را از خواهشهای مشترک آلمان و ترک رها نید و بتاريخ ۶ سپتمبر ۱۹۱۶ م سیف الله خان نماینده بریتانیا را باز دفعه حاضر کرد و تنها با او نشست و اغراض و مقاصد و فدر را پسندیده خواند و گفت که آنها با یاس از کابل برآمده و از مرز کشور ما گذشته با شند . فقط سه نفر کاظم بی و برکت الله و مهندره پر تاپ در کابل باقی مانده اند ، که موجب نگرانی اوست . چون اینها مهمان اند او نمیداند که چگونه از جنگ آنها خود را رهایی دهد ؟ ولی خود ایشان هم عزم دارند ، تا عنقریب از اینجا برآیند .

امیر اطمینان داد ، که بر بیطرفی و وعده های دوستی و وابستگی خود با بریتانیا استوار است و دو نفر بنا م خیر الدین و احمد که قبایل تیراه را در مقابل انگلیس بر می انگیزانند نمایندگان ترکیه نیستند . شخص اول در مکتب حریه کابل استاد بود ، چون طلبه را به سیاست میکشاند بر طرف گردید و نفر دوم آشپز مطبخ شاهی بود ، که بنا بر نا اهلی رانده شد .

هر دو بدون اطلاع و اجازه امیر به تیراه گریخته اند و از هیچ طرفی نماندگی و اختیاری ندارند و باید که نماینده بریتانیا بدولت خود، ازین طرف اطمینان کامل دهد. (۱)

سوم : تاسیس حکومت موقت آزاد در کابل :

طوریکه گفته شد راجه مهندره پرتاپ و مولوی عبید الله سندھی قبلاً مقدمات مفاهمه بارجال افغانی را به وسیله حاجی عبدالرزاق چیمه و سردار نصر الله نائب السلطنه را راضی ساخته بودند که تشکیل يك حکومت موقت هند را در کابل اعلان دارند. چون برکت الله با وفد المانی به کابل آمد، قراریکه عبدالباری ولد مولوی غلام جیلانی (یکی از طلبه مهاجر هندی گرفتار شده در ایران) به حیث گواه سلطانی به پولیس هند بیان داده، سرکردگان گروه هندی و کاظم بی به اجازت نائب السلطنه در خانم حاجی عبدالرزاق فراهم آمدند تا زمینه تاسیس حکومت آزاد هند را آماده سازند و در ابتدا در نظر بود که این حکومت به صدارت یکی از شهزادگان خاندان شاهی کابل تشکیل گردد، ولی بعداً برین متفق شدند که صدر حکومت راجه مهندره پرتاپ و وزیر اعظم او مولوی برکت الله و وزیر هند (داخله) مولوی عبید الله سندھی باشد (۲) و این حکومت آزاد از مقرر آزادی خواهان (باغ بابسر کابل) اعلان گردید (سپتمبر ۱۹۱۶م).

(۱) تحریک ۱۱۸

(۲) طوریکه گفته شد وی یکی از همراهان شیخ الہند بود، کہ در کودکی بنام بوتاسنگه شهرت داشت و چون مسلمان شد عبید الله نامیده شد و در دیوبند علوم اسلامی خواند و در اکتوبر ۱۹۱۵م به کابل رسید کہ از سرائین مبارزان ملی بشمار می رفت. این شخصیت فعال و سرسخت انقلابی از شارحان دینای فلسفہ شاہ ولی اللہ دہلوی و عالم متبحر علوم اسلامی و مرد پویا و کوشا عفتور آزاد مشربی بود کہ علاوه بر*

اطلاعیکه درین باره از طرف دفتر امور خارجه ویسرای هندبه تاریخ ۱۵ سپتمبر ۱۹۱۶م ضبط شده و درونیا ی سیاست بنام قضیه مکاتیب ابریشمین) شهرت دارد چنین است: که عبیدالله سندھی خطوطی را بر دستمالهای ابریشمین مینوشت که ظاهراً دیده نمیشد، ولی مکتوب الیه میتوانست بعد از انجام يك عمل کیمیای آنرا بخواند. این نامه ها به وسیله عبدالحق جاسوس گماشته خان بهادر رب نواز خان ملتان که دو پسرش الله نواز و شاه نواز در گروه طلبه مهاجر هندی در کابل جازده بودند، به لاهور آورده شد و بوسیله خان بهادر مذکور، بدست حکومت هند رسید و مسئله فاش گردید.

درین نامه های ابریشمین که مولوی عبیدالله سندھی از کابل نوشته

* سیرت آزادی خواهی و کار نامه های سیاسی و عضویت در ارکان حکومت موقت هند و تاسیس جماعت خدام خلق (جنودالله) آثار برگزیده بزبان اردو و عربی تالیف کرده، که از آن جمله کتاب التمهید (عربی) و تحریک سیاسی شاه ولی الله بزبان اردو و هفت سال در کابل (اردو) است. وی تا اوایل عصر امانی هفت سال در کابل ماند و از آن شاه اجازه تاسیس يك درسگاه هندی گرفت که بعد از سفارت بریتانیا افتتاح نشد و در سنه ۱۹۲۳م از راه تاشکند به ماسکو و استانبول رفت و با انقلابیون شوروی ولین ملاقاتها کرد و تجارب انقلابی اندوخت و در ترکیه مصطفی کمال را دید و از آنجا به مکه معظمه اقامت گزید و دست به تالیف و تحریر افکار دینی و انقلابی خود برد.

چون هند آزاد گردید و در سنه ۱۹۴۹م زمینه عودتش میسر شد به هند بازگشت و بنام ((هندسا گرا کادیمی)) موسسه علمی را تاسیس کرد و آخرین ایام عمرش را در نشر و تبلیغ و تفسیر فلسفه شاه ولی الله گذراند و در قصبه امرو تاشکند نزدیک مرقد مولانا تاج محمود سندھی میزیست تا که در آنجا وفات و دفن شد.

گفته میشود که وفدالمانی در کابل با احترام پذیرفته شد، و لسی در مذاکرات خود به جایی نرسید. زیرا افغانستان خواست که عساکر ترکی باافسران و اسلحه و امداد نقدی به مدد افغانستان بیایند و متحدینش در جنگ، تضمین حفاظت و سالمیت این مملکت را بنمایند. آنگاه افغانستان در جهاد بر علیه انگلیس قیام خواهد کرد. و لسی چون این شروط را دوالت عثمانی پذیرفت، بنا برین وفدا لمانی ناکام ماند.

دولت موقتی آزاد هند، که اعضای آن در باغ بابر کابل نشسته بودند با اقدامات ذیل دست زد:

اول: ارسال هیئت سفارت به روسیه تزاری و خواهش جلیب سفیر از آنجا بکابل (۱)

دوم: ارسال سفارتی به هندوستان (که کامیاب نیست).

سوم: ارسال سفارتی از راه پارس به استانبول و برلین. (۲)

(۱) در آخر اطلاعی ۱۵ سپتمبر ۱۹۱۶م دفتر امور خارجه هند گوید: که دکتر مهتر داس بنام شمشیر سنگه و هم خوشی محمد و عبدالقا در از طلبه لاهور، جزو هیئت بودند، که در مارچ ۱۹۱۶ به تاشکند رفته و در می همین سال به کابل واپس آمدند. (تحریر یک ۱۱۷)

(۲) برای این مقصد دو تن از طلبه مهاجر لاهور، عبدالباری پسر غلام جیلانی و شجاع الله پسر حبیب الله لاهوری از طرف مولانا عبیدالله سندھی از کابل فرستاده شدند تا از راه ایران به ترکیه بروند. ولی در ماه اگست ۱۹۱۶م در محمود آباد ایران بدست لشکریان ایران گرفتار و به گارد روسی تسلیم کرده شدند، تا که در تربیت جام هردو را به مامورین انگلیسی سپردند و از آنجا ایشا نرابه هند بردند تا که به حیث گسواه سلطانی، تمام معلومات فعالیت های حکومت آزاد هند را به حکومت انگلیسی سپردند که تفصیل آن در کتاب تحریک شیخ الہند آمده است.

چهارم : ارسال سفارتی به چین و جاپان . (۱)
پنجم : به هندوستان و بر لیسن مکرراً هیئت دیگر سفارت فرستاده
میشود . (۲)

ششم : حکومت موقت موقتی هند ، بنام جنود ربانیه (الشکر نجات مسلم
سالویشن آرمی) تشکیلی رادر مدینه ، استانبول ، تهران و کابل ، بروی
کاغذ بوجود آورد ، که تمام عالیم اسلام را از هند تا مصر و استانبول
دربر میگرفت و مربیان آن خلیفه مسلمین و احمدشاه قاجار ایران و امیر حبیب
الله خان بوده اند ، که مردان کار و سالاران آن مشتمل بر رجال تمام
اسلام ، بشمول رجال مبارز قبایل افغانی قرار داده شده بودند و شرح
تمام این ماجرای غیر عملی در مکتوب های ابریشمین مولوی عبید الله
سندھی (که بدست جواسیس انگلیس افتاد) آمده است . (۳)

(۱) درین هیئت متبرک سنگهوشیخ عبدالقادر باخطوط مهندره پر -
تاپ و پرکت الله ، عنوانی دکتر من یا ت سین (چین) و میکا دو
شهنشاه جاپان ، در ماه جولای ۱۹۱۶م از راه ترکستان روسی سفر
کردند . ولی در آنجا بدست حکام تزاری گرفتار و در مشهد به جنرال
کونسل بریتانیا سپرده و به لا هور آورده شدند و در یک محکمه خصوصی
عسکری متبرک سنگه محکوم و در ۲۱ مارچ ۱۹۱۷م اعدام شد (تحریر یک
۳۴۲ .

(۲) تحریک ۱۱۶ .

(۳) ترجمه اردوی این نامه های ابریشمین در کتاب تحریر یک ، از روی
استناد اند یا آفس طبع شده است و عبید الحق آورنده این نامه ها ، اصلاً
چون داس ولد لور ندارام ساکن جنجیال ضلع شاپور پنجاب بود ،
که در سنه ۱۹۱۲م مسلمان شد و مدتی در خانه خان بهادر رب نواز خان
ملتان معلم دو پسرش بود و در فبروری ۱۹۱۵ به همراهی الله نواز و شاه
نواز پسران خان بهادر مذکور بکابل رفت و در جولای ۱۹۱۶م نامه های *

ولی تمام این ترتیبات بر روی کاغذ ماند و جنبه عملی نداشت و
بنابرین رجال انگلیسی در هند آیرامضحکه بی بیش نمی شمرده اند .
اما از طرف شرق :

جریان دیگر سیاسی که افکار مردم پشتون را تا کن می داد و بیداری
سیاسی را بار می آورد و بر مردم افغانستان نیز تاثیر عمیق میکرد
همانا حرکات آزادخواهان هند و احزاب سیاسی آن سر زمین بود ،
که در اوایل قرن بیستم با نشاط فراوان در سرتاسر هند به آن دست
زده بودند ، همواره میخواستند که از نیروی مردم سرحد شمالی
غربی هند و قبایل نیمه آزاد نیز کاریگیرند و چنانچه گفته شد ، مردم
آزادخواه این سر زمین از اوایل قرن بیستم با احزاب سیاسی و دینی
هند آشنا شدند و جای تعجب است که در اواخر عهد بریتانوی ، هنگام
میکه هیئت الرسالی دولت بریتانیه برای سروی و مطالعه اوضاع
سیاسی هند می آمدند در یافتند که بیداری سیاسی و فعالیت منظم آزادی
خواهی ، در صوبه شمال غربی از تمام ولایات دیگر هند ، حتی
بمبئی هم افزونتر است (رجوع به راپور کرپس ، سال ۱۹۴۵ و
۱۹۴۶ م).

حزب الله :

اولین حرکت سیاسی و اصلاحی که مطلع بیداری سیاسی مردم پشتون
سرزمین محکوم بریتانیا است ، از طرف فضل واحد مشهور به حاجی
صاحب ترنگزی و همکارش مولوی عبدالعزیز اتمانزی (متوفای ۱۹۳۴ م)
بوجود آمد .

* ابریشمین را از عبیدالله سندهی بنام شیخ عبدالرحیم سندهی گرفت
که آنرا در عربستان به مولانا محمود الحسن برساند . ولی عبدالحق
آنرا در لاهور به خان بهادر داد تا به حکومت هند رستید .
گویا این شخص و پسران خان بهادر برای اینکه به کابل هجرت (ا) کرده
بودند و عبدالحق در پاداش خدمتش در پولیس راه آهن پنجاب مقرر گردید
(تحریک ۳۰۲)

و جمعیتی که مزاحمهای اصلاحی و سیاسی داشت بنا م حزب الله ساء خته شد ، که مو لانا سيف الرحمن الكوزا يی (متوفا در دوا به چارسده بعمر ۱۱۰ سالگی روز شنبه ۷ جمادی الاولی ۱۲۶۹ق) و مولوی فضل ربی (متوفا در لور کابل حدود ۱۲۳۵ش) و فضل محمود مخفی (متوفا - ۱۹۴۷م) شنا عر مشهور پشتو از پیشمویان این حزب بودند .

حزب الله دو مرام مهم داشت : یکی اصلاح اجتماعی و مبارزه با رستم و عادات مضر .

دوم کوشش برای تحصیل آزادی و تعمیم جهاد بر ضد استعمار انگلیس که در آن وقت خانزاده جوان اتمانزیی چارسده جناب خان عبدالغفار خان ولد بهرام خان نیز درین راه منی کوشید و چون در آغاز جنگ جهانی اول ۱۹۱۴م امر گرفتاری حا جی ترنگزیی صادر شد ، وی مر کز حزب خود را به سرحد آزادسور کمریا جور انتقال داد و قریه غاز ی آباد را بنا نهاد ، که آرامگاه حا جی هم در آنجا ست .

طوری که گفتیم حا جی با حزب الله خود مصدر مبارزه های طولانی بر ضد استعمار انگلیس در سرحد بود و رفقای خون گرم مبارزی داشت ، که از آن جمله میرسید جان مشهور به بابری ملادر شبنقر شمال پشاور در ۱۹۱۱م بالشکریان انگلیس در آویخته بود (متوفادر چار منگس ۱۳۴۲ق) و ملا احمد جان مشهور به ملا صاحب سندیا کی در چکدره ومله کند با انگلیس جهاد کرد (۱۹۱۴ م) و یکسال بعد در ۱۹۱۵م نیز قبا یل وزیرستان باقوای استعمار دست به جهاد بردند و قبایل مو مند بقیادت حاجی ترنگزیی بر مقر عسکری انگلیس در شبنقر شبنخو نها زدند و این آویز شهای قبایل در ۱۹۱۸ ۱۹۱۹م هم دوا م داشت ، ما نسند جنگهای مغول کوت ، تافک ، ایوژی ، توجی ، کسپی ، غر ، کاور ، مانجی گری وژی ، دراین ، ترکی ، قلعه دوه و غیره ، که تمام این حرکات رستاء خیز آسا در شر ق مملکت ما ، مرد مرابیدار می ساخت و در عوام رو حیه

آزادی رانبرو می بخشید ، در حالیکه جنگ استقلال افغانستان نیز با پیروزی سپری شده و مردم افغانستان را هم بیدار ساخته و مشروطیت دوم به ثمر رسیده بود .

اوضاع شمال و غربی مملکت :

جنگ بزرگ اول جهان که در اگست ۱۹۱۴ مشتعّل شده بود تا ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ م مدت چهار سال دوام کرد و اوضاع سیاسی و اجتماعی برخی از ممالک و ملل را تغییر داد . در حالیکه در جوار افغانستان شرقی رستاخیز ملی مردم آزادی طلب هند و قبایل سرحدی - طوریکه اشاره رفت - قائم بود .

در شمال نیز در کشور پهنای روسیه تزاری ، کارگران روس قیام عظیمی نمودند و نخستین بار ایدیا لوزی سوشلزم را به مرحله عمل رسانیده و با انقلاب کبیرا کتوبر حزب کمونیست (بالشویک) دوکت استبدادی تزاری را سرنگون ساخته و دولت جدید روسیه شوروی را در دست گرفت (۷ نوامبر ۱۹۱۷ م و در سال ۱۹۱۸ م کمیسار امور خارجه ترکستان شوروی به امیر حبیب الله بیگم داد ، قاپا همدیگر را بطرد ستانه را استوار سازند .

ناگفته نماند که بین دولت روسیه تزاری و بریتانیه در ۱۹۰۷ م قرار دادی امضاء شده بود ، که در ماقول آن افغانستان ، خارج منطقه نفوذ روسیه شمرده شده و در ماده چهارم اصل مساوات را در امور تجارتی بریتانیه و روسیه در افغانستان پذیرفته بودند و بنا برین در دهه عشره اول و دوم قرن بیستم افغانستان و مخصوصاً هیرات و قندهار و کابل گذرگاههای تجارتی روس و ایران با هندوستان بوده اند و داد و ستد اموال تجارتی و رفت و آمد مردم به بخارا و تاشکند و مشهد و پشاور و کراچی و بمبئی فراوان بود . در حالیکه جنبش مشروطیت در ایران قاجاری باوجود رسیدن و منجر به صدور فرمان



علامہ محمود طرزی پند زور نالیزم افغانستان

مظفرالدین شاه قا جا ر (۱۹۰۷م) راجع به قانون اساسی و کشا یش مجلس شورای ملی شده بود .

تمام این او ضاع از عوامل محرکه علم خا موشی شعله مشروطه خواهی در افغانستان بود و در روشن فکران این سر زمین درك وسنجش سیاسی و بینش عینی نشو و نما میکرد .

باقسا وتیکه در صفر ۱۳۲۷ ق نهضت اول مشروطه در کابل سر-
کوب شد ، باز هم او ضاع سیاسی و بیداری ملی در سه سمت افغا -
نستان ، و هم باز تابی از عوام مل محر که داخلی جامعه افغانی نمی
گذاشت که این شعله به کلی خاموش گردد و بنا برین می بینیم که مشرو-
طیت خواهی دوم با روحیه انقلابی متکا ملتری در بین جوانان روشن -
فکر افغانستان نشو و نما یافت و منجر به تغییر او ضاع اجتماعی و
باز ستانی استقلال افغانستان گردید .



محمود طری و سراج الاخبار

بعد از قتل و تاراج صفر ۱۳۲۷ ق که امیر و دربار یانش بر مشروطه خواهان روا داشتند، ظاهراً از ترس حاکمان ستمگر و منابع جاسوسی داخلی و انگلیسی، این صدا خاموش ماند، ولی :

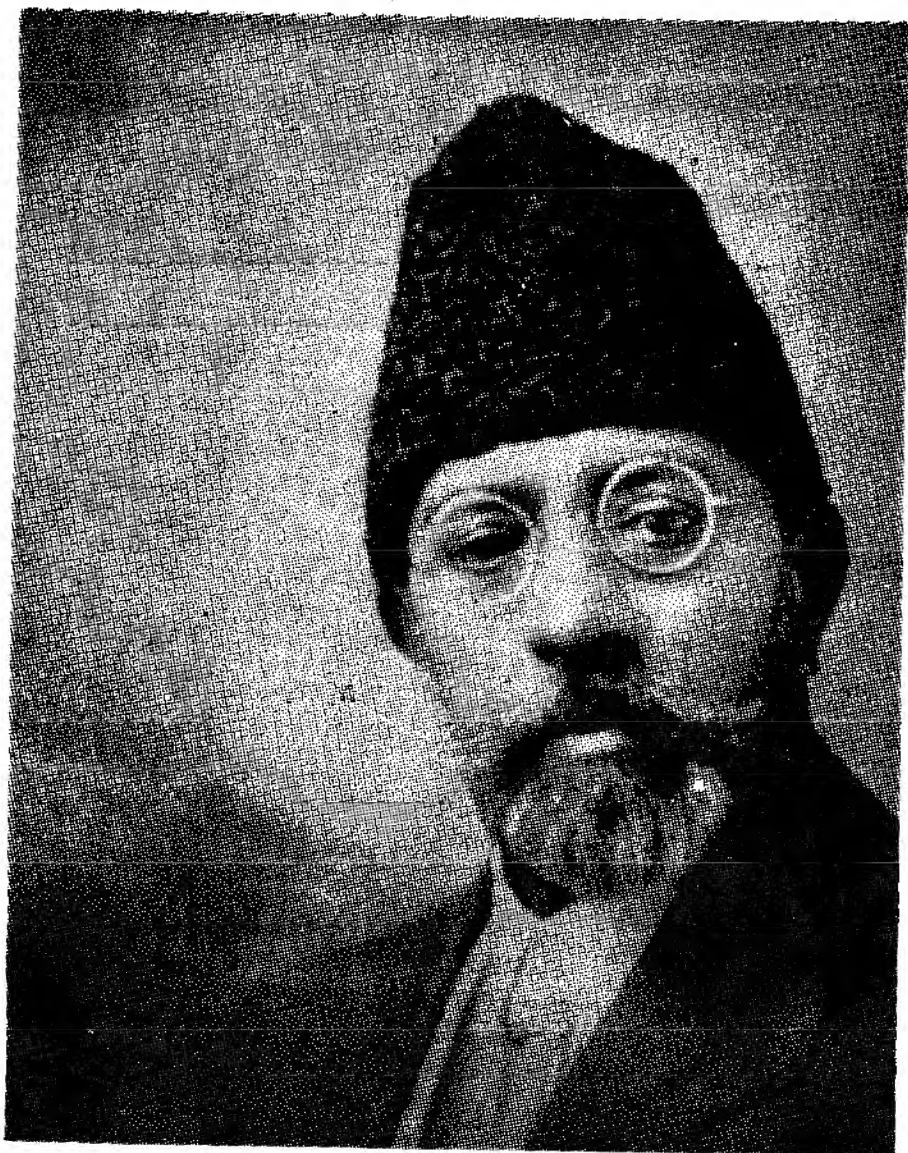
زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست

کوته نظر نگر، که سخن مختصر گرفت !

جامعه های مظلوم استبداد زده، خاصیت آب روان دارند، اگر مانعی پیش روی نداشته باشند، جریان طبیعی خود را ادامه میدهند. ولی اگر سدی رادر مقابل آن ایجاد کنند، موقتاً بی حرکت مانده و روی همدیگر متراکم میشوند و با فشار و نیروی فوق العاده، موانع را از پیش خود بر میدارند.

سر پنجه استعمار، گلوئی سراج الاخبار اول رادر ۱۳۲۳ ق فرا گرفت و جز يك شماره بیشتر نشر نشد. ولی شش سال بعد امیر به تقاضای عصر و اجبار محیط سر فرو آورد و در سنه ۱۳۲۹ ق باز اجازه نشر همان جریده را به محمود طری داد، که منبع بیداری سیاسی و زمینه پرورش تخم مشروطه خواهی - بلکه آزادی خواهی - گردید.

این حرکت میمون که در سنه ۱۳۲۷ ق اختناق یافته بود، دو سال بعد با نشر مجلد سراج الاخبار و نفوس مسیحایی يك افغان مخلص



علامہ محمود طرزی پند ژور نالیزم افغانستان

و وطن دوست دانشمند و نو یسنده نیرومند محمود طرزی پس زنده و پویا گردید و این مرد عاقل و مدبسر بدو ن ایجاد هیا هو و تر سانید ن در بار حقا به جای مولوی محمد سرور و اصف (علیه الرحمه) نشست و نخل مشروطه خواهی را به ثمر رسانید .

محمود طرزی کی بود ؟

در دهه ی نخستین قرن ۱۹ م امپراتوری احمد شاه ابدالی - که بین اخلاف او اختلاف شدید ی روی داده بود - از هم پاشید و سر داران بارکزییی (پسران سر دار پانده خان محمد زایی) به موجب عهد نامه ربیع الثانی ۱۲۴۲ ق ۱۸۲۶ م که اصل آن در آرشیف ملی کابل موجود است سر زمین های باقی مانده امپراتوری درانی را مانند مال موروئی شخصی ، ترکه و تقسیم کردند ، که ولایت قند هار وسیع از شاه جوی تافراه و شکار پور به پنج برادر از بطن مادر غلجی ابدوخیل هوتک تعلق گرفت : پردل خان ، شیردل خان ، کهندل خان ، رحمدل خان ، مهردل خان متخلص به مشرقی .

رحمدل خان که در سنه ۱۲۷۵ ق در ایران مرد و در نجف اشرف دفن شد ، پسری بنام غلام محمد خان داشت که شاعر صابادیوان در سبک هند و کاتب هنرمند متخلص به طرزی بود (متولد قند هار ۱۲۴۵ ق و متوفی در دمشق جمعه ۱۵ شعبان ۱۳۱۸ ق) این سردار خوش ذوق صوفی مشرب هنر دوست قند هاری ، در رقابتی که بر امارت افغانستان بین دو عمزاده سردار محمد ایوب خان فاتح میوند و سردار عبدالرحمن خان خواسته و گماشته لیبیل گریفن (نماینده انگلیس) روی داده بود ، متمایل به شخصی سردار ایوب خان (عنصر مخالف استعمار انگلیس) بود ، و چون سردار عبدالرحمن خان به امارت برداشته شد جنوری ۱۸۸۰ م) جو اسیس امیر اطلاع دادند ، که در محفل یگتن هراتی با سردار غلام محمد خان طرزی نشست و می گفتند : اینک سردار محمد ایوب خان - که بعد از

جنگ پیر پایمال قند هار وشکست در مقابل لشکر انگلیس با یرا نرفته بود - فاتحانه پس می آید .

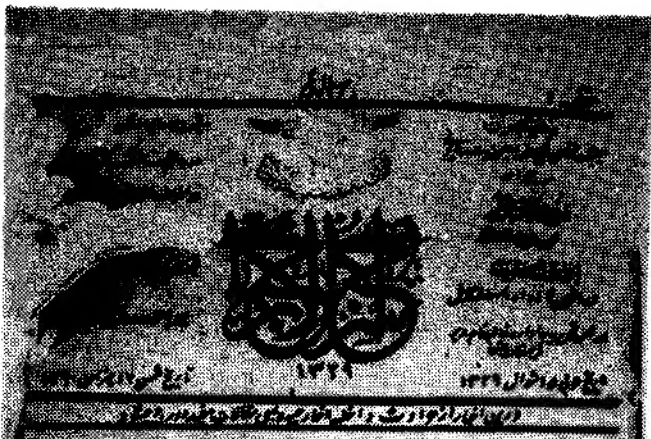
گویند : امیر پس از گر فتن این اطلاع، امر به مصادره اموال و تبعید طرزی به هند داد و آن هراتی دیگر رادر غل ورنجیر کشیده بر دند ودر سرحدات غوریان هرات بر درختان سر به فلک کشیده تا جوی آنجا قفس محکم بساختند و آن مظلوم رادران قفس انداختند تا استخوانش در آن یوسید و به قول امیر «تابییند که چگونه موکب سر دار ایوب خان از ایران باز میگردد !!» (۱)

گویند که سر دار طرزی را از مرزهای قندهار به اسوء خال با ۳۶ تن از افراد خانوادهاش به کویت و کرچی فراری ساختند (جنوری ۱۸۸۱ م ۱۲۹۹ ق) .

در میان این کاروان فراریان اجباری از وطن ، فرزند ۱۶ ساله سر دار غلام محمد خان بنام محمود هم بود ، که روز اول ربیع الثانی ۱۲۸۲ ق اول سنبله ۱۲۴۴ ش ۲۳ اگست ۱۸۶۵ م در جوار مرقد سلطان محمود در غزنه تولد یافت و بدین مناسبت او را «محمود» نام گذاشته بودند .

محمود جوان ۱۷ ساله با سواد و دارای ذوق ادبی ، همراه پدر و خاندانش از سنه ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۵ م و عمر ۲۰ سالگی خود در کراچی زندگی کرد و زبان اردو آموخت . ولی پدرش با وجودیکه دولت هند بریتانوی معاش میداد - نخواست در درازحرب زندگی کند . بنابراین در تابستان همین سال به وسیله کشتی بحری با پسرش محمود و خانواده خود به بغداد رفت و در اینجا محمود جوان زبان ترکی را نیز آموخت و چون در ۱۳۰۴ ق ۱۸۸۶ م به دمشق رفت ، در آنجا عربی را هم کاملاً فرا گرفت و تا سال ۱۹۰۰ م ۱۳۱۸ ق که ایام عمرش ۲۵ سال بود و اندکی فرانسوی را هم

(۱) مهدی فرخ : تاریخ سیاسی ۳۵۱



اقتباسات

... (Text in Persian script, likely a quote or reference)

... (Text in Persian script, likely a quote or reference)

... (Text in Persian script, likely a quote or reference)

... (Text in Persian script, likely a quote or reference)

... (Text in Persian script, likely a quote or reference)

... (Text in Persian script, likely a quote or reference)

... (Text in Persian script, likely a quote or reference)

... (Text in Persian script, likely a quote or reference)

... (Text in Persian script, likely a quote or reference)

... (Text in Persian script, likely a quote or reference)

آموخته ، مطالعات وسیع خود را در رادییات و حقوق و سیاست و اجتماعات و مبادی علوم طبیعی ادامه داد و نویسنده و مترجم و سیاستمدار مدبر و شاعر وطن خواهی بر آمد و بسا کتب به زبان دری تألیف یا ترجمه کرد و به بلاد مملکت وسیع عثمانی و عربی سفر ها نمود و با رجال با ثقافت ترکیه و عرب محشور گشت .

سردار غلام محمد خان طرزی در ۷ دسمبر ۱۹۰۰ م ۱۳۱۸ شس در دمشق شام در غربت وطن چشم از جهان بست و در آنجا بخاک سپرده شد . محمود طرزی ۳۵ ساله از همین هنگام در صدد عودت ب وطن افتاد و در فبروی ۱۹۰۲ م ۱۲۸۰ شس در حالیکه امیر عبدالرحمن خان از جهان گذشته بود ، به کابل آمد و نه ماه سکونت گزید که در اینجا به « بیگ صاحب » شهرت داشت .

چون امیر حبیب الله خان او را به باز گشت وطن دعوت کرد ، به دمشق رفت و با تمام عایله پدری بعد از تبعید ۲۳ ساله در سال ۱۹۰۵ م به کابل برگشت و در خانه ملا عموی توحی ده افغانان (مقابل شار والی کنونی) سکونت کرد و ازین وقت است که این جوان دانشمند و پر کار و مدبر ، دست به خدمت وطن یازید و علاوه بر نشر هشت سال سراج - الاخبار افغانیه ، سیویک کتاب پورساله منشور و منظوم بزبان دری تألیف یا ترجمه کرد ، که تنها یک کتاب تاریخ محاربه روس و جاپان او در چهار جلد در حدود ۱۲۷۰ صفحه حجم دارد (طبع کابل ۱۹۱۶-۱۷ م) . زندگی محمود در عین خاموشی و خون سردی ، پر از شور و تلاش و تدبیر بود . وی کار میکرد ، پویا و جویا بود و با عقیده و ایمان کامل به « معالی و مفاخر افغانیت » برای وطن خود خدمات مهم و ارزنده انجام داد مثل :

۱- تحکیم بنای ژور نالیزم و فکر جدید در افغانستان ، که او را « پدر صحافت و تجدد » افغانستان می نامیم و این کار از ۱۵ شوال ۱۳۲۹ ق (۱۶ میزان ۱۲۹۰ شس ۱۹۱۱ م)

که شماره اول سراج الاخبار افغانستانیه نشر گردید آغاز یافت و تا شماره (۶) سال هشتم مورخ ۱۵ ربیع ۱۳۲۷ ق ۲۷ قوس ۱۲۹۷ ش ۱۹ دسمبر ۱۹۱۸ م دوام کرد .

۲- استوار سا ختن سبک نشر نویسی دری و رواج تالیف و ترجمه و ترتیب مطبعه مطابق اصول و معاییر جدید عصر (۱۳۲۹ - ۱۳۳۷ ق).

۳- رهنمایی موثر جوانان مشروطه خواه دوم و توسیع فکر آزادی و تجدد خواهی . یعنی احیای مجدد تحریک سرکوب شده مشروطیت اول و پرور- شس جوانان فداکار مانند امان الله خان و عبدالرحمن لودین و عبدالهادی و امثال ایشان .

۴- بعد از اعلان استقلال ۱۹۱۹ م و انتصاب او بحیث اولین وزیر خارجه کابینه امان الله خان ، تشکیل وزارت خارجه در قصر ستوری کابل و ریاست هذاکرات تحصیل استقلال (اپریل ۱۹۲۰ م در کوه مسوری هند و ۱۹۲۱ م در کابل) و بعد از این تاسیس سفارت های افغانستان در لندن ، پاریس و مراکز دیگر جهانی و رهنمایی سیاست خارجه به جا نشینان و شاگردان خود در وزارت خارجه .

۵- توجه وی به نهضت نسوان و گشایش مکاتب زنان به وسیله دخترش ملکه ثریا و رفع نقاب و نشر جریده ارشاد النسوان کابل بوسیله اسما زوجه محمود و زوج افزا برادرزاده اش (اول حمل ۱۳۰۰ش) باین کار نامه های ارزشمند ، محمود در سنه ۱۹۲۲ م وزیر مختار افغانستان در پاریس و در سنه ۱۹۲۴ م بار دوم وزیر خارجه بود و در سنه ۱۹۲۷ م جهت علالت مزاج در اروپا به تداوی پرداخت و در جولای ۱۹۲۸ م بکابل بازگشت و چون در برخی موارد با اعمال حکومت امانی اختلاف داشت و سنش به ۶۰ رسیده بود ، از مشاغل رسمی کناره گرفت .

محمود طرزی تا آخر دوره امانی ، شخصیت محترم پاکدامن و رهنما باقی

ماند و چون ملکه ثریا زوجه امان الله خان دخترش بود و در بار امانی بر محور ضد انگلیسی میچرخید ، منابع پرو پاگندی بر یتانوی ، دست به تبلیغات زهر آگین بر ضد شاه و ملکه و دربارزده بودند ، که علت اصلی آن سیا - ست ضد انگلیسی امان الله خان و رفتنش به مسکو بود . بنا بر این اغتشاشی را در خزان ۱۳۰۷ شس ۱۹۲۸ م بوجود آوردند ، که شورشیان در جمله هفت فقره پیشنهادی خود ، اخراج خاندان محمود طرزی را هم تقاضا کردند .

چون امان الله خان هم کابل را به سر دسته شورشیان ، حبیب الله کله کانی (مشهور به بچه سقاو) گذاشت و در جدی ۱۳۰۷ شس به قندهار رفت ، محمود طرزی هم در طیاره از قندهار به هرات و ایران رهسپار شد که هشت ماه در ایران بود ، و از آنجا از راه باطوم اتحاد شوروی (۲۶ اکتوبر ۱۹۲۹ م) باز به مملکت ترکیه پناهنده شد و در استانبول مسکن گزید ، تا که بتاريخ ۲۲ نومبر ۱۹۳۳ م به سن ۶۸ سالگی در اثر سرطان جگر ، چشم از جهان پوشید و د رمزاری نزدیک ابویوب انصاری بخاک سپرده شد (رحمة الله علیه) گویا وی در زندگانی خود ملهم بود ، که مرگش در فراق وطن عزیزش واقع میشود و گفته بود :

در غربت اگر مرگ بگیرد بدن من آیا کی کند قبر و کی دوزد کفن من ؟
تا بوت مرا بر سر کوهی بگذارید ! تا باد وزد بر سر آن از وطن من
بعید نیست که بقدر دانی نسل جدید افغان از خدمات گرانمایه اش
بوطن ، وقتی عظام رمیم او را مانند استادش سید جمال الدین افغانی ،
به وطن باز آرند ، و او را در دل پوهنتون کابل ، در کنار سید مذکور ،
آرامگاه ابدی بخشند :

« تاباد وزد بر سراو از وطن او »

از پیلوت افغانی که محمود را به قصد خروج آخرین از وطن به هرات میبرد

روایت است که محمود دران پرواز سخت نا راحت بودو اشك میریخت
وباخود این بیت پشتو را زمزمه میکرد :

داستا په مینه په شپو شپوزه کړیدلی یم

اوس دی پرین دمه چی انگریز درته غندلی یم

او میگفت که در مصرع دوم اصلا «چی رویار درره غندلی یم» بود
واین بیت را ملا محمد اکرم هو تک استاد وفادار محمود که باخاندانش
در دمشق فراری بود - حین تـسـرک وطن گفته بود .



ساختمان فکری محمود طرزی

چون اندیشه محمود طرزی بر تمام جوانان افغان در مشروطیت د و م
تأثیر عمیق داشته و رهنما و پیشوای همگان بود بیجا نیست درینجا بنیاد
های فکری او را هم قدری توضیح بدهیم :

۱ - ضد انگلیسی بودن خاندان او :

پدر محمود سردار غلام محمد خان طرزی فرزند سردار رحمدل خان یکی
از حکمرانان بار کزائی (محمد زئی) قندهار بود، که در ایران مرد و پسرش
برخلاف تمایل برخی از افسراد خاندان اعمامش مانند سردار شیر -
علی خان ولد سردار مهر دل خان مشرقی ، از سلطه نفوذ انگلیس
متنفر بود و بنا برین در جنگهای ۱۲۹۷ ق ۱۸۷۹ م طرفدار سردار محمد -
ایوب خان فاتح میوند بود و هم بدین سبب ، امیر عبدالرحمن خان او را
از قندهار به کراچی تبعید کرد .
طرزی زیر بیرق انگلیس در گراچی زندگی کرده نتوانست و طور -

یکه گفته شد ، به بغداد و دمشق به دولت اسلامی عثمانی پناه برد و تا آخر عمرش در آنجا ماند .

محمود که از سن کودکی بدین روحیه پرورده شده بود ، تا آخر عمرش برین مفکوره استوار ماند و در هر جایی که کردار و گفتار و خامه اش کار میکرد ، بر ضد نفوذ استعمار بریتانوی مقاومت و مبارزه کرد .

پدرش طرزی هنگام سکو نیت در قندهار در عصر امیر شیر علی خان به شعر و ادب و دانش و فرهنگ شهرت یافته و با علمای عصرش دوست و محشور بود . در آرشیف ملی يك مکتوب بسیار فصیح عربی با خط بسیار زیبای نسخ در دو صفحه به خط قاضی طلا محمد پشاوروی موجود است که بنام مولوی عبدالرحیم بن مولوی حبیب الله محقق قندهاری نوشته شده و نویسنده آن طلا محمد یکی از اعضای خاندان قاضی خیسل پشاور و علمای صاحب تالیف و شاعرو هنرمند است ، که در آن سلام و احترامی به سردار طرزی نیز اهدا شده و معلوم است با طرزی ارادت و روابط علمی و ادبی داشته است . ولی هنگامیکه سردار از وطن به جرم مخالفت به انگلیس تبعید شد و در هند دریافت که قاضی مذکور از کارمندان دستگاه استعمار و مانع دمو زاده اش قاضی قادرو (جاسوس در دربار امیر شیر علی خان) است ، او را هجو کرد ، که این هجویه در دیوان مطبوع طرزی (کراچی ۱۸۹۲ م) موجود است .

با وجودیکه سردار طرزی ، پیرمرد زاهد خدا پرست و بیغرضی بود ، ولی در اثر سعایت ما مورین سفارت انگلیس ، نظر گماشتگان دولت عثمانیه در شام ، نسبت به پدر و پسرش تغییر کرده بود و مشکلاتی را در امور زندگانی محمود ایجاد میکرده اند . ولی پدر و پسر هر دو بر عقیده ضد بریتانوی بدین جهت استوار ماندند ، که سیاست استعماری و رویه امپراتوری بریتانیه را با ملل اسلامی و مخصوصاً در دو جنگ با افغانستان در خور نفرت و خصومت میدانستند .

در تاریخ صحافت افغانستان واقعه شنیدنی است ، که خودنویسنده این سطور آنرا دیده و خوانده ام و بسال ۱۳۰۱ شس تعلق دارد ، که در آنوقت جریده بلوچستان گزٹ ۱۵ سپتمبر ۱۹۲۲ مقالتي بالهجه ومطالـ لب طمنه آمیز راجع به بیداری افغان نوشت ، که گویا استقلال افغانستان نتیجه عقد معاهده با حکومت هند بریتانوی (۲۸ اسد ۱۲۹۸ شس) است و همین رابطه با این دولت بود ، که افغانستان قدامت پسند را تمایل به اصلاحات و مدنیت جدید ساخت .

جریده طلوع افغان قندهار ، در جواب این مقاله از شماره ۱۴ تا ۱۷ سال دوم ۱۰ قوس ۱۳۰۱ شس ۱ دسمبر ۱۹۲۲ م مطالب مفصلی را در چهار بخش نگاشت و با لهجه درشت به پاسخ بلوچستان گزٹ پرداخت مثلاً : « استقلال افغانستان یک چیز اعطا کرده انگلستان نیست . . . ورنه اگر تکرین استقلال بر مواعید سیاسیون بر طایفه و معاهدات قرطاس منتج می بود ، آیر لیند باید صد سال و هندوستان یکنیم صد سال قبل دارای استقلال می شدند ، ولی :

آزاده گی بقبضه شمشیر بسته اند

مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند . . .

بلی می خواهم بالفاظ واضح تری گویم که ما از افکار سیاسیون انگلیس بکلی واقف هستیم که در مشرق وسطی ، برای استحکام نفوذ و اقتدار حکومت بر طایفه تسخیر کابل ، آخرین و مهم ترین نقطه خیال آنهاست . لیکن سیاسیون انگلیس باید بدانند که آن قدح بشکست و آن ساقی نماند . . . برای سیاسیون و پراپیگند یستهای انگلیسی بهترین راه عمل فقط همین است ، که دیگر خیالات پیشرفت پالیسی (فار ورد پالیسی) را طرد نموده ، با پالیسی رجعت قهقری عمل پیرا شوند . تصور میکنم که پراپیگند یست انگلیس در ضمن پیشرفت پالیسی ، به غرض عوام فریبی ، دیگر اقدام به اشاعه اینگونه لغویات نخواهند

نمود از ریشه دوانیهای و دسیسه‌های خارجه دست باز داشته و در رفع
اغتشاش خانگی خود سعی باشند .

بدریا در ، منافع بیشمار است اگر خواهی سلامت برکنار است .
در مقاله مفصل جوابیه طلوع افغان به سوء نیت و دسایس سیاسیون
انگلیس در ممالک شرق و اسلام اشاره های زننده موجود و لهجه آن
هم خشونت آمیز بود .

قرار یکه حبیب الله طرزی - یکی از مامورین زیر دست محمود در وزارت
خارجه مینویسد : چون وظیفه او ایجاب میکرد ، مکتوبی به قند هار
نوشت که تحریر چنین مقالات در مناسبات سیاسی جنجال بارمی آورد ،
پس راجع به نشر این چنین موضوع ها باید با وزارت خارجه مشوره شود .
مدیر آن جریده (مرحوم عبدالعزیز خان بعدا مشهور به بابا جان) در
جواب این نامه مکتوب شدیدی به وزارت خارجه فرستاد و شا غلی
حبیب الله طرزی هم به جواب آن چنان مکتوب شدید تری تسوید کرد و خوا-
ست که امضای وزیر خارجه (محمود طرزی) را بر آن بگیرد .

حبیب الله طرزی مینویسد : چون وزیر نامه را سرا پاخواند ، بسوی
من نگریست و گفت : میخواهی که این مکتوب را من امضا کنم ؟ بلی !
زیرا بر وزارت خارجه تعرض سخت کرده ! وزیر گفت : « نزد من این
جوکی و این مقام ارزشی ندارد و در مقابل مسلک من که ژور نالیزم است
به توتی نمی ارزد . من هم مثل او یک جریده نگارم و هرگز خود را اجاز
نمیدهم که در مقابل « کولیک » خودم چنین یک چیزی را بنویسم . » (۱)
این نوشته حبیب الله طرزی درست است و خود نویسنده این
سطور که مدتی مدیر طلوع افغان بودم ، مکتوبی را در آن اداره دیده ام ،
که محمود طرزی به قلم خود نوشته و امضا کرده و از مدیر طلوع

(۱) محمد کاظم آهنک : سیر ژور نالیزم در افغانستان ۷۹ طبع
کابل ۱۳۴۹ ش .

افغان به خطاب « عزیز جان عزیزم » معذرت خواسته و گفته که جواب خوب دندان شکن به یاوه سرایی آن جریده انگلیسی داده ای ! بارک الله، باینطور محمود طرزی تا آخرین لحظه زندگانی، پرنفرت و نگو هشی سیاست استعماری انگلیس استوار بود.

۲- تاثیر محیط ایام جوانی

محمود در حدود ۱۵ سالگی و آغاز ایام بلوغ با پدر و خاندان مظلوم مش به اسوء حال از وطن تبعید گردید و این مظلومیت او بسببی بود، که پدرش با امیر گماشته استعمار انگلیس (دولت متهاجم در دو جنگ با افغانستان) اختلاف داشت .

بچنین حال در ذهن و روحیه این جوان مردم دوست افغان که اجباراً از وطنش اخراج می شود - چه تأثراتی راجع به آن قوه قهار نقش بسته باشد ؟

محمود چون از وطن فراری شد، چشمش نخستین بار به آثار مدنیت اروپا مانند راه آهن، چراغ برق، جریده و مطبعه و غیره - که بوسیله همان قوه استعماری در هند ایجاد شده بود آشنا گردید و از آثار ایام جوانی او معلومست که از همان وقت آرزو داشت که وطنش نیز از آن مدنیت برخوردار باشد .

در قدم دیگر چون به بغداد و استانبول و دمشق رفت، در آن وقت قلمرو خلافت عثمانی نهایت وسیع بود و آثار مدنیت صنعتی و نهضت های علمی اروپا هم به این مملکت وسیع رسیده بود، ولی ملت های ترک و عرب و بالکان که داخل قلمرو خلافت بودند، در یک نوع استبداد سخیف و قاهر سلطان عبدالحمید خان میسوختند و دسایس درباری و کجروی های گماشته گان خلافت و فعالیت ناروای جواسیس ما بین همایوتی (۱)

به درجه می بود، که از کمیزات خاص اجتماعی آن دوران بشمار

میرفت و جرجی زیدان مورخ و نویسنده معروف عرب، آنرا در انقلاب عثمانی به نحو موثری تصویری کشیده است.

در آن وقت سید جمال الدین افغانی هموطن محمود، کمر به بیدار ساختن ملل اسلامی از ترك و عرب و ایران و هند بسته و به استانبول آمده بود.

محمود طرزی در دیوان پدر قصیده‌یی در ستایش سید خوانده و پدر و ملا محمد اکرم هوتک بارها از آن مرد دانشمند و پرشور سخن گفته بودند. در سنه ۱۳۱۴ ق (۱۸۹۶ م) در جریده خواند که سید از اروپا به استانبول آمده است.

سردار غلام محمد خان فرزند خود محمود را به استانبول فرستاد، به دستش نامه‌یی بنام سید جمال الدین داد. محمود رفت و این جوان پرشور افغان با پیشوای آزاد یخوایان شرق، چندین ماه در استانبول محصور شد و از دم مسیحائی آن مرد گرانمایه، شور و بیداری او افزو نثر گردید. و ی مینویسد:

«علامه سید جمال الدین يك معدن عرفان بود. این هفت ماهه مصاحبت من با او بقدر هفتاد ساله سیاحت در بر دارد. . . مباحث علمیه، حکمیه، فلسفه، سیاسیه اجتماعی و غیره که هر روز در محفل بزم حضور آن علامه دهر جریان می یافت، هر جمله و عبارت آن کتابها، رساله ها تحریر بکسار دارد.....» (۱)

مبارزه سید جمال الدین افغانی که بسطیح جهانی آغاز شده و پیروان فکری او در ترکیه، مصر، ایران و هند و دیگر نقاط اروپا آنرا تعقیب میکردند، مبنی بر دو اصل مهم بود:

اول: مبارزه با استبداد داخلی شاهان و حکمرانان در ممالك اسلامی دوم: مبارزه عنیف با امپریالیزم، مخصوصاً با اعمال شهنشاهی انگلیس و تعدیات آنها در ممالك شرقی.

محمود که از کودکی نفرت شدیدی از انگلیس به ارث برده بود،

(۱) محمود طرزی: مقالات ۴۴۳ طبع کابل ۱۳۵۵ ش

در صحبت هفت ما هه خودبا سید افغانی برین نفرت و
نگویش استوار تر گردید و ضمناً متوجه شد . که استبداد دا خلی و
خود سری شاهان و حکمرانان شرق نیز از آن بلیه خارجی کمتر نیست . وی
دید که احرا ر و جنوا نان تبرك بقیادت ابو الا حرار
مدحت پاشا و انور بی درمقا بل سر پنجه بی امان استبداد خلیفه قهار
و جاسوس مشرب سلطان عبدالحمید ، به خداکاری و سربازی ایستاده
اند و انقلاب عثمانی - که جرجی زیدان صحنه های آنرا مصور ساخته
با پیروزی پیش می رود و مشروطیت در قلمرو خلافت و هم در سر زمین
ایران و مصر و غیره ریشه می دواند . تمام این مناظر بیداری با تلقینات سحر
آمیز سید جمال ، در مفکور محمود طرزی نقش می بست و با
این اندیشه های رستخیز آسا ، به فکر وطن و استبداد امیر عبدالرحمن
و پسرش امیر حبیب الله می افتاد ، که ما بعد ازین کار نامه و مبارزه
بسیار عاقلانه بر تدبیر خاموش - اما مهیج او را - در آینده روشن
می سازیم .

۳ - تلاش و مجاهدت شخصی او در تکمیل نفس :

محمود در ایام جوانی زبا نهیای پشتو ، دری اردو ، عربی ، ترکی
و اندکی فرانسوی میدانست و از ادبیات و شیعی که درین زبا نهی بود ،
استفاده میکرد . وی از ملا محمد اکرم هوتک ، استادیکه از قندهار با خاندان
طرزی همراه بود - دروس عربی و عربی خوانده و از پدرش ادبیات دری
را باندازه شاعری و نویسنده گسی درین زبان آموخته بود . و چون ترکی
و عربی وارد و راهم فرا گرفت و به پیشرفت ادبی و ترجمه های علمی
و آثار علوم جسدیده در عربی و ترکی و صحافت زبان عربی
در شام و مصر و به جنبش های فکری ترک و عرب آشنا شد ، شخصاً
به مطالعات جدید در ادبیات و علوم پرداخت و به تکمیل نفس کوشید
این تلاش و ذوق شخصی او بر چیزهایی که از پدر و معلم اندوخته

بود، خیلی افزود و چون همسوا ره در صدد باز گشتن بوطن بود میگو-
شید، تا از آنجا از مغا نهایی بوطن و مردم خود آرد، که بدرد ایشان
بخورد و چیزی را فرا هم سازد، که قبل از و نیاورده باشند.
در مثنوی عشق وطن که در سنه ۱۳۲۵ ق ۱۹۰۷ م سروده میگوید:
پس عشق تو چسان ز سر من بدر شود؟

«باشیر اندرون شد و با جان بدر شود»

شد سالها که داغ جدایی و فرقتت
میسوخت همچو شمع، دل و جان عاشقت
شبها بیاد وصل تو بیخواب مانده ام
در روزها بفکر تو در تباب مانده ام
هر علم و فن که خوانده و تحصیل کرده ام
نیت برای خدمت و نفع تو بوده ام
ای خاک پاک و ایو وطن خوش زمین من!
معشوق من، حبیب من و دلنشین من!
مسعود باش و شاد بزی، تا ابد بمان!
در حفظ و در ترقی و معموری و امان
روشک آور بلاد تمدن نشان شوی!

در شرق همچو شمس درخشان عیان شوی!

در دارالسلطنه کابل ۱۳۲۵ ق، سراج الاخبار، سال ۲ شماره ۷ ص
(۱۳) در حقیقت حب وطن و متمدن ساختن آن از مفکوره های اساسی
محمود بود، که برای این مقصد نیکو شخصاً در تلاش افتاد و از همه
اولتر به تکمیل معلمات و مطالعات خود کوشید و با فرآورده های جدید
خود را مجهز گردانید و وقتی بوطن باز گشت، اولین منادی تلقین وطن-
دوستی و اصلاح طلبی و خیر خواهی عمومی گردید.

نویسنده این سطور اعتراف دارم که بعد از ۱۳۰۰ ش چون معارف
توسعه یافت و اولین مکتب ابتدایی در قندهار تاسیس گردید و دارای

سواد و خوانش و نگارش شد م، اولین بار مفهوم «حب وطن» را از آثار محمود طرزی دریافتم و این احساس شریف تاکنون که ۷۵ ساله ام، در خاطر م ازان وقت باقی مانده که محمود گفته بود زر شبها بیدار وصل تو بیخواب مانده» و قس علی هذا هرگز از جوان افغان رابه فکر وطن و آباد ساختن آن پرورده بود.

من محمود طرزی را در عمر خود یکبار دیده ام و آن هم در وقت بود، که بعد از تخلیه کابل در زمستان ۱۳۰۷ ش منهن ما در قندهار توقف داشت و بعد از چند روز وطن را برای ابد پدرود گفت: در آن وقت من جوان و معاوان جریده طلوع افغان قندهار بودم.

وی از آینده وطن سخت نگران و غمگین بود و میگفت: من ناچار اکنون میروم و باز به هجران و وطن مبتلا میشوم. ولی از خدا میخواهم که این دیدار آخرین من ازان نباشد و پس برگردم. در حالیکه استقلال وطن بجا مانده و از نعمت امنیت برخوردار باشد.

«الای جوانان وطن! بیدار باشید که استقلال وطن را از دست ندهید! زیرا با بدل جانها، مالها و مساعی فراوان متمادی بدست آمده است.» در پایان سخن به زبان پشتو گفت: «ماله خپله قندهار ی استاد ملا محمد اکرم څخه دغه زده کړی وه، چی وطن مه هیروه!»

تأثیر فکری سراج الاخبار در خارج

سراج الاخبار تنها در داخل مملکت یگانه منبه و جنبش بخشای فکر نو جوانان و مشروطه خواهان نبود، بلکه در محافل آزادی خواهان هندو مشروطه طلبان ایران و جوانان آسیای میانه - که در شعله های آتش استعمار یا استبداد شاهان خودسر و خودخواه می سوختند، نیز جنبش آفرین و روان بخشا بود.

بچشم کم منکر عاشقان صادق را

که این شکسته بهایان متاع قافله اند

بلی ! کاروان یغما زده ملل مشرق از حرکت باز مانده بود . سگون مرگ آسا حیات مردم را تهدید میکرد . استعمار انگلیس ، نیم قاره هند را گلو می افشرد ، که از آنجا حدی خوانان خوش آهنگ برای بیداری ملی بز مزه سرایی آغاز کردند . جراید امثال الهلال (ابو الکلام آزاد) و حبل الاحثین (سید جلال الدین) از کلکته و زمیندار (مولانا ظفر علی خان) از لا هور به نشر و تبلیغ آغاز کرده بودند . کاوه اقدام ، وصور اسرافیل و غصیره را ایرانیا ن بیدار و حق طلب نشر میکردند . پیروان سید جمال الدین افغانی در کشور های عربی و ترکیه صحافت مترقی جدید را وقف بیداری ملی ساخته بودند . در چنین هنگامه رستخیز آسا ، کشور افغان نیز از جنبش و کوشش و تپشی تهی نبود . محمود طرزی حدی خوان کاروان ملی مابود و در بیدار ساختن مردم ، مخلصانه میکوشید و حرکت فکری نوینی را بوجود آورده بود ، مثلاً می نوشت :

حی علی الفلاح

نوا را تلخ تر میزان ، چون ذوق نغمه کم یابی !
 حدی را تیز تر میکن ، چو محمل را گران بینی !
 آری ، آری ! هر آنقدر که میتوانی نوا را تلخ تر بزین ! هما نقدر که در
 حنجره ات بگنجد ، حدی را تیز تر بکن .
 چرا که منزل خیلی دراز است و محمل بدرجه یی سنگین میرود ، که
 صدا های حدی با آواز های در اها دمساز آمده ، شرق و غرب را در یک
 اهتزاز سامعه خراشی در آورد ! اما هزاران افسوس ! که شتران بار
 بردار محمل یا ر غمگسار را از کسالت و عطالت و انمی رهاند و قدم از قدم
 بر نمیدارد ...
 صبح شد بر خیز ! ساز راستی آسا نواز !
 شام حرمان در عقب با شد چو وقت از دست شد ...

علی الفلاح! ای ملت نجیبه افغانیه! شرافت ملتی و عظمت قومی خود را محافظه کنید! استقلال و حاکمیت دولتی خود را صیانت نمایید! افغان که بد یانت و دینداری، بشجاعت و بهادری، به غیرت و ناموس شعار داری در تمام دنیا مشهور شده باشد، آیا این را برو جدان و ایمان و شرف و ناموس خود، چسان گوارا کرده میتواند که نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی غیر دین و ملت پرورده باشد؟ ... معنی صاف و صریح تابعیت و حمایت اینست که یک دولت دیگر دولتی بگوید که بغیر از من دیگری را نشناس! بغیر از من بدیگر دولت نه سفیر بفرست و نه سفیر قبول کن! معنی صاف و صریح استقلال تامه و آزادی کامله نیز اینست که هر دولت در همه چیز هایی که در با لا مذکور گردید، مستقل و آزاد باشد ... تا به حال هر چه که بود بود، هر چه که شد شد! لکن بعد از این افغان آن افغانی نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند»

(تلخیص از سر مقاله سنسکر شده شماره ده سال پنجم سراج الاخبار ربیع الاول ۱۳۳۴ ق ۱۷ جنوری ۱۹۱۶ م) با چنین نشرات تنبیهی و صراحت لجه، تاثیر سراج الاخبار در داخل کشور منجر به احیای حرکت مشروطیت دوم و نهضت استقلال و تجدید بنیان دولت افغان گردید. اما در خارج مملکت هم صریحاً و خامه محمود طرزی در گوشه های مردم، سامعه نواز بود و چشمهای خواب برده گان را باز میساخت.

برای مثال: در فبروری ۱۹۱۷ م جنرال کورا یا تگین حکمران روسیه قزاقی در ترکستان، تلگرافی به نماینده روسیه تو میسکی که در هند بود فرستاد: که شماره های سراج الاخبار در بخارا و بلاد دیگر ترکستان منتشر میگردد و از مقالات آن احساسات ضد روسی و بریتانوی ذر مردم به جنبش آمده است، بنا برین باید دولت هند بریتانوی برامیر افغانستان فشار آورد، تا این جریان خط مشی تبلیغی خود را تغییر دهد (۱)

(۱) این تلگرام در کتاب آبی (ص ۱۱۵) نشر شده (تاریخ افغانستان جلد دوم ص ۳۵۱ طبع مسکو ۱۹۶۵ تالیف ماسون ورو مالدین).

تصدیق این سخن را نویسندۀ این سطور از مرحوم صدر الدین عینی پیشرو حرکت جدید فکری در مردم ماوراء النهر و اولین رئیس اکادیمی علوم تاجکستان در سنه ۱۳۲۵ ش در شهر قدیم سمر قند شنیدیم ، که در تاشکند در مراسم تجلیل سال ۲۵ پوهنتون آنجا شرکت کرده بودم .

شادروان عینی که مرد محترمی بود و به لهجه شیرین تاجیکی حرف میزد میگفت : « در ایام حکمرانی امیر اخیر بخارا ، جوانان تاجیک بیدار شده و او را باصلاحات جدید و تأسیس مکاتب و آزادی مطبوعات واداشته بودند . چون سراج الاخبار کابل و نوشته های محمود طرزی هم بما میز سید و آنرا اندر خفا می خواندیم ، گماشتگان امیر بخارا نمی گذاشتند و خوانندۀ سراج الاخبار را تعقیب و تنبیه میکردند .

خوب بیاد دارم که روزی فطرت بخارائی يك شماره سراج الاخبار را در حجره مدرسه بخارا بمن رسانید و در همان دم جاسوس امیر بخارا به تعقیبش آمد . ولی من آن شماره را در لحاف پیچانده و از نظرها مخفی داشته بودم . اکثر شعرای جوان تاجیک به پیروی اشعار تنبیه آور سراج الاخبار ، شعرها می سرودند و جوانان تاجیک آنرا از بر می کردند . پیام سراج الاخبار در جوانان ماوراءالنهر خیلی تأثیرات نغز و نیکو داشت . »

اما در هندوستان

قراریکه از اسناد محرمانه ۲۱ جولائی ۱۹۱۶ م محفوظ در آرشیف ملی هند (شعبه داخلی سیاسی) برمی آید : شماره های سراج الاخبار علاوه بر اینکه در بازارهای بلاد افغانستان و قبایل پشتو زبان سرحدی دست به دست میگشت ، در جراید هند و پارس و کشور عثمانی نیز مطالب آن اقتباس میشد . بنا برین در سپتمبر ۱۹۱۴ م W.M. Haily چیف کشمیر دهلی به سرما موراطلاعات جنائی Sir Charles clive land نوشت : چون لهجه سراج الاخبار به کلی منافق منافع ماست ، باید ورود و توزیع آنرا در هند ممنوع قرار دهیم . ازینروست که نائب السلطنه هند در دسمبر ۱۹۱۴ م عدم نشر چنین مقالات را از امیر افغانستان خواسته و امیر هم وعده داده بود که چنین خواهد کرد . ولی لهجه پان

اسلامی جریده تغییر نکرد و در شماره ۱۶ اپریل ۱۹۱۵ م شعر پشتوی (مولوی) صالح محمد (قندهاری) را به نشر سپرد، که تماماً مبنی بر پیغام اتحاد اسلام بود و گفت: که کفار در پیکار یکدیگر تماماً نیست و نابود خواهند شد.

اگر چه حکومت هند بار ها درین باب، به امیر هوشدارها داد، ولی سراج الاخبار بر نگشت و بنابرین مستر A.H. GRANT ناظر امور خارجه و سیاسی نائب السلطنه یاد آوری کرد: «مانباید انتظار داشته باشیم که این جریده دفعتاً طرفدار انگلیس خواهد شد، ولی با تکرار این هو - شدار ها، امیر را باز عایای خود دست بگریبان خواهیم ساخت. يك جریده که در کابل نشر میگردد، باید تماماً یلات اتحاد اسلامی و مخالفت با خارجی ها داشته باشد. اگر شماره های دیگر این جریده هم اینچنین قند باشد، ما باید امیر را بروضه دوستانه یی که خودش درین باره اختیار نموده بگذاریم»

این یادداشت را گرفت بتاريخ ۲۱ جولائی ۱۹۱۵ م نوشته که در آرشیف ملی هند محفوظ است. ولی چون سراج الاخبار در شماره های بعدی همان روش را ادامه داد، بنابر آن گرانت سیاست نرمش در مقابل آن اتخاذ کرد و نوشت: «اگر مادر مقابل سراج الاخبار، روش تندی را عملی سازیم، موجب شدت عمل گروه طرفدار جنگ در کابل خواهد بود. بنابرین اگر امیر بر سیاست بیطرفی خود مستقیم باشد، باید درینگونه مسایل زیاده ازین نپیمیم.»

بالاخره سیاست حکومت هند بریتانوی تقاضا کرد، که مانع توزیع تمام شماره های سراج الاخبار در هند نگردد و تا وقتی که خود امیر یا کار گزاران افغانستان درین باره چیزی نگویند، حکومت هند نیز خاموش ماند و این پالیسی در نوشته های ۳۱ اکتوبر ۱۹۱۶ م ضبط شده است. (آرشیف ملی هند، دهلی)

(۴)

نمایش مساعی مشروطیت دوم

مشروطیت دوم از جهت تشکیلاتی و کمی، يك حزب متشکل شامل و حاوی بر اکثر مردم مملکت نبود. ولی به لحاظ نتیجه و اثر افکنی و تغییر سیمای سیاست و طرز اداره، در نهایت اهمیت بود زیرا بفحوائ «دو صدمرد جنگی به از صد هزار» جوانان مبارز این حرکت ملی، سر چشمه امور مملکت را تصفیه نموده و بعد از کشتن امیر حبیب الله، زمام اداره را به اعلان امارت شهزاده امان الله خان و استقلال افغانستان بدست گرفتند.

این انتقال اقتدار سیاسی و اداره از دست يك گروه نادان کهنه پرست و سرداران مرتجع فرسوده مغز، به جوانان فی الجمله دانا و بینا و جویا، کاری بود نیکو و میمون و مثمر، که تا سه چهار سال اول دوره امانی به نفع مردم و مملکت جریان یافت. ولی این گروه کوچک و مخلص، خالی از عناصر مغرض و فرصت طلب نماند و دستهای خرابکاران در آن به فعالیت افتاد. میدان خاندان پروری و پاره ستانی و جمع اموال و عقار و حتی فحشا و منکر گرم کردید و مرامهای نیکوی پادشاه و طرفداران اصلاح امور و حرکت جدید راسیمای مکرومی داد، که منجر بسقوط این رژیم در زمستان ۱۳۰۷ ش و اغتشاش ارتجاعی گردید. و این محل عبرت است برای جوانان مملکت، که همواره باید با چشم باز و تفکر و احتیاط قدم بر

دارند و عناصر مغرض و خرابکار را در بین خود نگذارند و بدانند که برای پیشبرد مملکت و تطبیق مقاصد نیکو و خیر خواهی، تنها جذبه و خلوص و حسن نیت کافی نیست، بلکه تدبیر و جامعه شناسی و سیاست مداری و رفتار مطابق موازین عقلی و اجتماعی نیز اشد ضرورت است.

بهر صورت ما نمیتوانیم از کارهای نیکویی که بدست این گروه مخلص و خیر خواه انجام یافته، به اعتبار سوء عاقبت آن رژیم و ناکامی بعدی آن چشم ببوشیم. زیرا فصلی مهم تاریخ اجتماعی افغانستان است که در تشکیلات مدنی افغانستان آزادچنین سهم گرفتند.

اول: در باز ستانی استقلال افغانستان پیشقدم و در جنگ استقلال رهنمائی نمودند و ضد استعمار بودن.

دوم: بعد از تحصیل استقلال، افغانستان را بحیث یک مملکت آزاد و مستقل بدنیای معرفی نمودن و ارتباطهای سیاسی آنرا با ممالک دنیا قایم نمودن.

سوم: الغای رسم اسارت در مملکت و امحای بقایای آن.

چهارم: تعمیم معارف و گشایش مکاتب و مدارس و نشر جراید برای تربیه عامه اولاد مردم در سراسر افغانستان و آغاز به پرورش زبان

پنجم: تشکیلات جدید در دوایر و دفاتر دولتی بر اساس تفکیک وظایف و تغییر سیستم مالیه ستانی و تاسیس گمرکات و دیگر دوایر مالی و حسابی بر اساس محاسبات طرز جدید و ترتیب بودجه مملکت.

ششم: فراهم آوری لویه جرگه های عنعنوی ملی و نشر قوانین انتخابات شورای دولتی و ملی.

هفتم: تشکیل کابینه مسئول و تفکیک قوای ثلاثه تقنین و قضا و اجرا تعیین مراکز نظارت امور (وزارتخانه ها).

هشتم: رواج برخی از مبانی ضروریه مدنیت جدید مانند پست، تلگراف، تلیفون، موتر، طیاره، راههای موتررو، شهر سازی و مصنوعات وطنی.

نهم: ارسال طلبه به خارج مملکت برای تحصیلات عالی.

دهم: ترتیب و انتشار قانون اساسی بر اساس حقوق مردم و دولت

و دیگر قوانین برای اجرای اموراداری و قضائی و آفریدن روحیه قا-
نونیت در مملکت .

تلك عشرة كاملة ، این کار های نیک و آغاز حرکت میمون دوره مانیت
که تا ریخ و قضاوت بیطر فانه انسانی فراموش کرده نمیتواند .
ولی سر انجام حسرتناك آنرا هم برای عبرت آیندگان در نظر بایسد
گرفت که بگفته مولانا بلخی :

هر هلاك امت پیشین که بود زانکه بر جندل گمان بردند عود
اگرچه انجام این حرکت بایبداش اغتشاش اسفناك ۱۳۰۷ ش میمون
نیفتاد ، مگر وجدان بیننده صدا دارد که :

گر نبودی کوشش احمد توهم می پرستیدی چو اجدادت صنم
(مولانا بلخی)

مراهای مشروطیت دوم:

روشنفکران افغان در مشروطیت دوم عیناً همانده مرام مشروطیت اول
۱ - که در سابق گذشت - پیروی میکردند . تنهابه تاکنیک قدری وسعت
بخشیده و در برخی از حلقه های تیز رو رادیکال آن اقدام به تر و ر
و استعمال سلاح گرم هم جایز شمرده شد . چنانچه یکی از جوانان
آتشین این گروه بر موکب امیر حبیب الله آتش تفکنجه هم کشود شب
۱۲ سرطان ۱۲۹۷ ش ،

از ادبیات همین عصر که نمایندۀ تندروی و روحیه انقلابی روشنفکران
آنوقت باشد، این ابیات از یک غزل (جلوه) شاعر جوان آنزمان است که
گفت :

تاکی از جور و ستم شکوه و فریاد کنید!

سعی برهم زدن منشأبیداد کنید!

ننگ دارد بشریت ز چنین کینه رژیم

طرح ویرانی این بنگه بیداد کنید !

آشیان همه مرغان، زستم آتش زد

قصد آتش زدن خانه صیاد کنید!

غازه سازیند خون شاهد آزادی را

تاز خود روح شهیدان وطن شاد کنید!

خانمان کردتبه، تا شود آباد خودش

خانه ظلم و ستم یکسره برباد کنید!

کبریت شاعر جوان تیز رو دیگر خطاب به امیر چنین گفت:

ای غافل از زمانه و شاغل به لپو گلف

با دشمن خبیث کسی کرده است ^{حلق}

خود فکر کن عدونه کند چون ز عهد خلف

باید گریست بر سر این احمق و جلف

تا چند بهر دیدن حق کور و کر شوید!

در نتیجه چنین افکار و تلقینات موثر بود، که بالاخر در زمستان همین سال، امیر مذکور بدست یکی از جوانان این گروه مقتول گردید، در حالیکه در مرامنامه مشروطیت اول دهشت افگنی و استعمال سلاح و زور نبوده است.

یکی از خصایص خط مشی گروهی این جمعیت، توجه به تعمیم نوشت و خواند در زبان پشتو بود که مکاتبه های شخصی خود شانرا هم باین زبان میکردند و نویسنده این سطور مکاتبه های شخصی پشتو را بقلم محمد ابراهیم خان چنداولی هم دیده ام، که بدون تعصب لسانی یا مذهبی به رفقای پشتو زبان ماننسمولوی غلام محی الدین و عبدالهادی - داوی و غیره نوشته بود (علیه الرحمه)

نکته سوم که در خط مشی انقلابی جوانان افغان بنظر می آید اینست که در ماده دوم مرام مشروطیت اول حاکمیت ملی و حکم قانون مطرح بود. چون این کار به انتخابات آزاد و ترتیب قوانین تعلق داشت و فرصتی

و مدتی را متقاضی بود ، بنابراین جمعیت اجازه میداد که يك شاه انقلابی - که بعد از امیر حبیب‌الله زمام امور را به کف بگیرد - میتواند که مدتی کار را موافق مصالح مملکت دوام دهد ، تا زمینه را برای حاکمیت ملی و حکم قانونی مساعد سازد و از اینروست که امان‌الله خان غازی در سالهای نخستین شاهی خود به جدیت و خلوص کار کرد ، تا اکثر قوانین ضروری را در مدت چند سال ترتیب و حکم نفاذ داد و برای این کار يك مرکز ترتیب قوانین را در شورای دولت ، تحت نظر بدری بیگ و مولوی عبدالواسع قندهاری کشوده بود . وسعت نظر و حرکات انقلابی این گروه - که شخص امان‌الله خان عامل و فراز آورنده آن بود - بدرجه‌ی جلب توجه دنیا را کرد ، که لینن اولین سازنده حکومت‌سوسیالیستی در باره آن گفته بود : يك شاهزاده زمامدار مطلق مشرق زمین ، امروز نسبت به کابینه کارگر انگلستان متمدن تر است !

جوانان روشنفکر مشروطیت دوم ، در خط مشی خود ، يك نوع وسعت و کشش و کوششی را جای داده بودند ، که مطابق ایجابات عصر بود و خود را در قالب محدود مراحمها یه‌رفقای سابق مشروطیت محدود نمی‌ساخته اند .

اگر چه این وسعت فکر و عدم محافظه کاری از يك طرف برای پیشبرد امور سود بخش بود ولی بقول غبار :

« دربین روشنفکران وطن پرست ، یکدسته عناصر مرموز ، به شکل « حزب نقابدار » و مصنوعی رخنه کرد . این نقابداران شارلتان ، در مرکز و شرق کشور ، جهت فریفتن مردم ، شعارهای دروغین « انقلابی » میدادند و ظاهراً از جمهوریت دم میزدند . اما اینها معنا دشمن جدی دیموکراسی و جمهوریت و ترقی بوده ، برای دیگران خدمت میکردند . . . و زیر عنوان جمهوری خواهی ، برای از پا در آوردن رژیم امانی کوشیدند (افغانستان در مسیر تاریخ ۸۴)

بهر صورت تغییر کلی در مرا م اول روی نداد و آنچه در سالهای اول دوره امانیه با خلوص و وطن دوستی اجرا شد، بحال مملکت و حرکت جدید آن مفید بود ولی انزوای سیاسی شخصیت های مانگد محمود طرزی و عبدالرحمن لودین و داوی و میر قاسم خان و دیگر عنا صر فکور جامعه شناس و وطنخواه و تخلیه میدان عمل برای دستهای مشکوک یا مفرض پول پرست، بنیان رژیم اما نی را سخت تکان داده بود. زیرا زمام امور بدست نادانان منفعت جوی که بر بنای خاندان پرستی یا حب شخصی به میان آمده بودند - افتاده بود، و هم اینان مسئول سقوط رژیم امانی اند، که فساد و رشوه ستانی و پول اندوزی و مردم آزاری را رواج داده بودند.

خزب سری در بار:

در باره این مطلب نویسنده این سطور از اشخاصیکه در آن وقت جوان و دخیل حلقه های روشنفکران بودند، بدین تفصیل چیزی ننشیده ام. ولی غبار در مسیر تاریخ (ص ۷۲۵) شرحی مینویسد که در اینجا (العبد علی الراوی) گفته اقتباس میکنم. چون مطابق اطلاعات منابع صراغ رسانی انگلیسی که در کتاب تحریک شیخ الهند ترجمه و چاپ شده، نائب السلطنه سردار نصرالله خان و پیشکارش مولوی عبدالرازق انیس (ظاهراً) مبداء بسی از حرکات ضد انگلیسی شمرده می شده اند، اگر چنین داستانی را واقعی و در خور یقین بدانیم بعید نیست. غبار مینویسد: «بعلاوه این جنبشهای فکری سری و علنی، هسته تحول در نفس دربار نیز نشو و نما میکرد. اصلاً طلبان لبرال در باری از روش امیر - حبیب الله منزجر بودند. چون خود قدرت حرکتی نداشتند، باید دور یکی از اعضای خاندان شاهی جمع شوند. این شخص سردار نصرالله

بزرگترین فرد خانواده شاه نبود، زیرا او با آنکه مرد ضد استعمار و خوا-
هان استقلال کشور بود (۹) در اداره دولت دلیستکی بنظام قرون و سطائی
و سلطنت مطلق العنان داشت پس یگانه شخصی که در آن خانواده،
مورد توجه لبرالهای در بار قرار گرفت، عین الدوله امان الله خان،
جوان صاحب نظر و ترقی خواه زحمت کش متواضع بود، که بزودی در
راس يك حلقه متجدد در بار قرار گرفت و او توانست نائب السلطنه را
بحیث رئیس این انجمن سری شامل نقشه کودتائی نماید، که امیر را در
جلال آباد بکشند و بجایش نایب السلطنه را بنشاندند. گویند برای
اجرای این عمل ده دوازده نفر از اعضای جمعیت سری بر قرآنی تحریر
وامضا نموده به سردار سپردند (۱۰) ولی در روز معین، سردار از خانه نبر
آمد و با کشتن برادر مخالفت کرد و نسخه قرآن شریف پیش او ماند.
ولی معاهدین خود را در معرض هلاک قرار نداد. . . . تا که امان الله خان
بعد از جلوس خود واسارت عمش، شجاع الدوله را بطلب همان عهد نامه
پیش او. در محبس ازگ فرستاد. ولی سردار جواب داد: نمیدانم آن
قرآن شریف کجاست؟ . . . این قرآن شریف با تمام تلاشی که در
جلال آباد و کابل در خانه های سردار بعمل آمد، پیدا نشد. « (۱۱)

این داستان را مرحوم غبار در سنه ۱۹۲۱ م ۱۳۰۰ ش در هرات از شجاع-
الدوله شنیده بود و این حزب سری در بار غالباً همان گروه رجال در بار
و غلام بچه گان مربوط شهزاده امان الله خان اند لاغیر، که درین کتاب
چند بار از آنها ذکری کرده ایم

(۱) غبار امیسر ۷۴۶

(۵)

رجال مهم در حرکت دوم مشر و طیت

۱- عبدالهادی داوی «پریشان»:

فرزند عبدالاحد اخوند زاده طیب قوم داوی قندهاری و متولد ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۱۳ ق ۱۲۷۴ ش در باغ علی مردان کابل است ، که از سال ۱۲۲۹ تا ۱۲۹۰ ش در مدرسه حبیبیه نا درجه زشديه تحصیل کرد و شاعر و نویسنده هر دو زبان پشتو و دری برآمد و زبانهای اردو ، ترکی را هم یاد گرفت . عربی و انگلیسی را نیز بدرجه یی که ترجمه کرده میتوانست میدانست و در سنه ۱۲۹۰ ش بمعیت عبدالرحمن لودین در اداره سراج الاخبار به شاگردی و زیر دستی محمود طرزی کسب افتخار کرد ، تا حدیکه آن شخصیت بر جسته مملکت ، این دو نو جوان فاضل را « دوشهبال » خود میگفت و او گاهی به امضای واضح و گاهی به تخلص پریشان مضامین انتباهی و سیاسی در سراج الاخبار نشر میکرد و عضو فعال و فکور جمعیت رفقای مشروطیت دوم و سر بر آورده جوانان متحد وطن دوست بود و بدو سر کز پرورش فکری جوانان افغان که یکی اطاق مولوی غلام محی الدین افغان در سرای پشاور یان شور بازار و دیگری حجره مولوی عبدالکرب در مدرسه شاهی بود رفت و آمد داشت و این هردو از رهنمایان حبس دیده مشروطیت اول بودند .

پریشان کسی است که در نهضت ادبی و فکری جدید ، بعد از استاد

خود محمود طرزی در صف اول قرار میگیرد و از ایام جوانی به آثار و اشعار شاعر و فیلسوف مسلمان هند علامه اقبال و لعلی داشت و در جنگ اول جهانی هنگامیکه جوانان افغان، مقارن با مرام مشروطه خواهی، به غرض استفاده از فرصت مساعد، صدای استقلال طلبی افغانستان را هم بلند ساختند و وفد آلمانی و ترکیه به کابل رسید، محمود طرزی مقاله سیاسی حی علی الفلاح را در شماره غره ربیع الاول ۱۳۳۴ ق ۱۶ جدی ۱۲۹۴ م نوشت (که سانسور شد) عبدالهادی بافضای پریشان، منظومه مسدس بر انگیزنده « بلبَل گرفتاره را در شماره ۱۲ سال ۶ سراج الاخبار ۵ دلو ۱۲۹۵ ش ۲۵ جنوری ۱۹۱۷ م به نشر سپرد. چون ترجمه پشتوی آن از طرف مولوی صالح محمد قندهاری در شماره ۲۰ سال ۶ مورخ ۲ جوزا ۱۲۹۶ ش ۲۳ می ۱۹۱۷ م هم منتشر شد، موجب نگرانی نماینده سیاسی بریتانیه در کابل گردیده و خودش بدیدن پریشان و صالح محمد به مدرسه شاهی و مجمع این جوانان سرکشی کرد، که سرگذشت این قضیه در آرشیف ملی دهلی موجود است.

نویسنده این سطور خوب بیاد دارم، هنگامیکه همین شماره سراج- الاخبار بقندهار رسید، آنرا در محافل جوانان و پیران و حتی در مجامع نسوان نیز با مرق و دلچسپی فراوان میخوانده اند و گاهی باخوابیدن آن اشک هم میریخته اند.

پریشان با وجودیکه جوان منور و شاعر و دانشمند و مشروطه خواه بود، در گپ و سخن مانند محمود طرزی آهسته و سنجیده و متین می نمود، با شور و حرارت سخن نمی گفت. ولی میتوانست با خونسردی و تحمل شنونده را زیر تاثیر عمیق بگیرد و از یثرو در طبقه جوان آن وقت نفوذ ژرف و استادانه یی داشت و چون در سالهای طولانی حکمرانی کابینه محمد هاشم خان در حبس نگه داشته شد، وقتی سید احمد خان قندهاری مشاور صدارت به محمد هاشم خان یادآوری کرد: که اگر یک فرقه منظم با توپ و تفنگ بدست این آدم بی آزار (مراد او ایست) بدهند، وی از استعمال آن قوه عاجز است. پس چرا او را در زندان



اعلیٰ حضرت شاه امان الله (۱۲۹۷ - ۱۳۰۷ ش) پادشاه
محبوب افغان. بالباس سربازی و شمشیر برهنه در روز
اعلان جہاد علیہ استعمار انگلیس و اعلام استقلال تامہ افغانستان

نگهداشته اند ؟ محمد هاشم خان در جواب گفته بوده شما اورا نمی شناسید ،
با این قیافت آرام و صالح ، يك گپ او از يك گلوله توپ زیاده تر موثر
است ! (۱)

پريشان با سنجايی خوب ره آموزی و رهروی و رهبری با محمود طرزی
در اداره سراج الاخبار باقی ماند و با تمام جوانان مشروطه خواه و شخص
امان الله خان آشنا و محشور بسود. چون شب ۱۲ سرطان ۱۲۹۷ ش در
جشن تولد امير حينيكه موكب او به سوازی موثر به شور بازار كابل
رسيد ، يکی از همكاران پر شو رونو جوان داوی ، عبدالرحمن لودين
بر امير بضر گلوله تفنگچه حمله کرد که به آماج نشست و خود لودين
شدیدا در ارگ در غل و زنجير کشيده شد ، فردای آن پريشان را هم
تا او بزنيدان انداختند ، که اين دوره حبس بسيار پر آزار را مدت هفت ماه
در غل و زنجير گذرانيد و يکی از ياران محبوس او مير يار بيگ خان
بنحسني در آنجا ميسرود :

بندي يی رابسي بود ز لانه يی اين همه زنجير در زنجير چيست ؟
پريشان ميگفت که يکی از ياران بيرون محبس چنين نوشته بود :
به شمع نشيني زندانيان برم حسرت !

که نقل مجلس شان دانه های زنجير است .
در باريان امير اين دو جوان را محکوم به اعدام ميدانستند و لي خود
امير حکم کشتن نداد و چون در اواخر خزان ۱۲۹۷ ش به جلال آباد رفت ،
اين کار را به باز گشت خود در بهار آينده موکول نمود و خودش شب
۱۹ د ۱۲۹۷ ش ۲۰ فيروزی ۱۹۱۹ م در کله گوش
لغمان گشته و شکار اجل شد .

تمام زندانيان جوان ، بعد از جلوس امان الله خان ۹ حوت ۱۲۹۷ ش
رها شدند و چون در حرکت مشروطيت با شخص ياد شاه جديد آشنا و همکار

(۱) شنيدگي نويستنده اين سطور از خود مشاور مو صوف .

بودند ، در ساختن افغانستان نوین و تحصیل استقلال نیز با او هم‌نوا و
هم‌دست گردیدند و عبدالهادی پریشان بیچت اولین سردبیر جریده نوین‌یاد
امان افغان منصوب شد ، که شماره اول آنرا در ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ش این‌پیل
۱۹۱۹م نشر نمود و مدتی بدین‌وظیفه باقی ماند و بعد از این مراتب
ذیل را طی کرد :

۱- عضو هیئت سیاسی افغانستان در کوه مسوری هند تحت ریاست محمود
طرزی ۱۶ اپریل تا ۱۸ جولائی ۱۹۲۰م ۱۲۹۹ ش .

۲- سفیر افغانستان در بخارا ۲۱ دلو ۱۲۹۹ ش ۱۹۲۰ م

۳- عضو هیئت مذاکرات افغان-بادا پس نماینده هند بریتا نوی در
کابل (۵ جنوری تا ۲۲ نومبر ۱۹۲۱م) - ۱۵ جدی ۱۲۹۹ تا
عقرب ۱۳۰۰ ش .

۴- مدیر شعبه هند واره و پا در وزارت خارجه ۱۳۰۰ ش ۱۹۲۱ م .

۵- مستشار وزارت خارجه ۱۳۰۱ ش ۱۹۲۲ م

۶- رئیس هیئت سفارت فوق العاده به بخارا ۱۳۰۲ ش ۱۹۲۳م

۷- وزیر مختار نخستین افغانستان در لندن و افتتاح سفارت
خانه افغانی در آنجا ۱۳۰۲ ش ۱۹۲۳م

۸- استعفا از سفارت لندن و وزیر تجارت در کابل ۱۳۰۵ تا زمستان
۱۳۰۷ ش (۱۹۲۶ - ۱۹۲۸ م)

۹- وزیر مختار افغانستان در برلین ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ ش (۱۹۲۹ -
۱۹۳۲ م)

۱۰- استعفا از سفارت برلین و بازگشت بوطن ۱۳۱۱ ش ۱۹۳۲م

۱۱- عضو افتخاری انجمن ادبی کابل ۱۳۱۱ ش ۱۹۳۲ م

۱۲- دوره حبس ۱۳ ساله درازگه کابل ۱۳۱۲ - ۲۵ قوس ۱۳۲۵ ش
(۱۹۳۳ - ۱۹۴۶ م)

۱۳- سر منشی در بار شاه ۱۳۲۷ ش ۱۹۴۸ م

۱۴- وکیل ده سبز کابل و رئیس گماشته شورای هفتم ۱۳۲۸ -

۱۳۳۲ ش (۱۹۴۹ - ۱۹۵۳ م)

- ۱۵- سفیر افغانستان در مصر ۱۳۳۲ ش ۱۹۵۳ م
- ۱۶- سفیر افغانستان در اندونیزیا ۱۳۳۴ - ۱۳۳۸ ش (۱۹۵۵-۱۹۵۹ م)
- تاریخ وفات در کابل ۲۷ اسد ۱۳۶۱ ش ۱۹۸۲ م بعمر ۸۸ سالگی .
- ۱۷- رئیس گماشته مشرانو جرگه (مجلس اعیان) بعد از ۱۳۳۸ ش
- تالیفات :**

۱- زما رسول پاک : ترجمه پشتوی کتاب اردو پیغمبر اسلام
تالیف عبدالمجید قرشی طبع لاهور ۱۳۳۸ ق از طرف جریده افغانستان .

۲- تجارت ما با س، س، ر : رساله بزبان دری در باره تجارت دو
مملکت که در اوقات تصدی و زارت تجارت نوشته شده و در ۱۹۲۷ م در
مطبعه انیس چاپ شد .

۳- غیاصه : نظم پشتو در ۱۳۶۵ ق

۴- لالی ریخته : ترجمه منظوم اشعار اردوی دکتر اقبال بسزبان
دری، که جلد اول و دوم آن در کابل ۱۳۵۵ ش طبع شده است .

۵- نغمات : مجموعه اشعار و خود او.

۶- گلخانه : مجموعه اشعار پریشان با منتخبات اشعار شعرای
دیگر .

۷- رجال وطن : شرح احوال و آثار برخی از مشاهیر افغانستان .

۸- زیست نامه : مشتمل بر شرح حال خودش .

۲- عبدالرحمن لودین متخلص به کبریت :

پسر کاکا سید احمد لودین قندهاری که در نمره (۷) رجال و محبوسین
مشروطیت اول ذکرش گذشت . کبریت در حدود ۱۲۷۲ ش در شهر
کابل بدنیا آمد و در ایام کودکی سواد خوانی را از پدر خود یاصول
مرتبه پدرش « طرز کاکا » آموخت و در مدرسه حبیبیه تا نهایت متوسط
(رشديه) درس خواند . در حالیکه علاوه بر زبان دری و پشتو ، زبان
ترکی وارد و اندکی عربی و انگلیسی را هم فرا گرفته بود و از این زبانها به

دو زبان داخلی وطن ترجمه کرده میتوانست و نو یسلنده نیز و منددری و پشتو و از پیشروان جوانان تیزرو افغان بود.

کبریت بعد از تکمیل تحصیلات خود تا درجه رشديه مکتب حبیبیه در سنه ۱۲۹۰ ش در اداره سراج الاخبار به حیث محرر پذیرفته شد و چند سال زیر تربیه فکری و ادبی محمود طرزی کار کرد و در ینوقت بود ، که چند زبان آموخت و در ادبیات و اجتماعیات و حقوق مطالعه کرد و از آن استاد ، بسا چیز ها فرا گرفت و مقالات و سراج الاخبار نشر می شد .

کبریت جوان آزاده ظریف و نقا و کوشا و نهایت دلیر و صریح اللہجه بار آمد و همواره تمایلات دست چپی داشت و در مشروطیت دوم ، گروه تند رو دست چپی را رهنمائی میکرد و طوریکه گفتیم شب ۱۲ سرطمان ۱۲۹۷ ش بر موکب امیر حبیب الله آتش تفنگچه کشود . چون گلوله اش به آماج نشست او را بگر فتنه و در غل و زنجیر کشیدند ، ولی مدت ۸ این زندان و محکومیت به اعدام ۱ و کوتاه بود . زیرا بعد از کمی ۸ ماه خود امیر در شکار گام کله گو ش کشته شد .

عبدالرحمن که به قول غبار : جوان چهار شانه دارای چشمان سیاه و نافذ و موی مجعد و قدری به فریبی متمایل و در زبان دری نویسنده و شاعر مبتکر و مستقلی بود . بمجرد جلوس امانی در اواخر حوت ۱۲۹۷ ش از زندان بر آمد و با همان روحیه جدی و دلیر در راس جوانان متجدد پیشرو ایستاد و همدتی در اداره جریده نو بنیاد امان افغان کار کرد و بعد از آن به مشاغل رسمی ذیل پرداخت :

۱- عضویت مرکز قانون گذار ی ۱۳۰۰ ش .

۲- عضویت هیئت سیاسی فوق العاده افغانستان در بخارا ۱۳۰۲ ش .

۳- رئیس ثانی مرکه پشتو ۱۳۰۲ ش .

۴- رئیس اول مرکه پشتو ۱۳۰۲ ش .

۵- کفالت سر منشی شاه ۱۳۰۳ واستفعا از ان و کناره گیری در قندهار
۱۳۰۴ ش

۶- رئیس بلدیة قندهار ۱۳۰۵ ش

۷- رئیس گمرکات کابل ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۷ ش (حبس اودر دوره سقوی)

۸- رئیس بلدیة کابل ۱۳۰۸ ش. آویزش با نادر شاه و قتل او بیرون

قصر دلکشا بحکم پادشاه مذکور بمهر ۲۷ سالگی ۱۳۰۹ ش ۱۹۳۰ م.

کبریت که مرد نقاد و دارای صراحت لهجه بود، همواره در دست

چپ کردار های عمال ناپاک دولت امانی واقع میگردد و حتی موجب

استعفای او از سر منشی گری شاه در ۱۳۰۴ ش همین سبب بود

بود. وی عملاً از « میدان فساد » به قندهار کناره گزید و طوریکه خودش

در همان سال به نویسنده این سطور گفت: سازمان دولت مانند لجن زاری

بود، که هر کس در داخل آن آلوده دامن شدی. بنابراین از آن « میدان

فساد » خود را بر کران ساختم.

در ایام فراغی که کبریت در بازار پردرانی و کوچه لودینان در خانه پدری

کناره گیری کرده بود، نویسنده این سطور گاهی بخدمتش میرسید م و

او در مقاله نویسی و مطالعات ادبی بمن رهنمائی ها میکرد و آنوقت جوانی

من بود، که از صحبتش سودها برد می و حفظ ها اندوختی.

چون شاه امان الله خان در سنه ۱۳۰۵ ش به دین اوضاع قندهار آمد،

بخواش مکرر او ریاست بلدیة (بناروالی) قندهار را قاسیس کرد، ولی بعد از

یک سال در کابل به ریاست گمرکات مقرر شد، که با پاکدامنی و تقوای

اداری آنها پیشش برد. وقتی که از قندهار به کابل حرکت میکرد، به

یاران خود میگفت: ادارات دولتی (مخصوصاً گمرکات) مراکز فساد

و پول ستانی است، خدا یاری دهد، که گمرک کابل را ازین آلودگیها

پاک سازم.

کبریت در لویه جرگه های پغمان ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸ م برخی خوا-

هش های مردم را نمایندگی کرد و در مجلس قصر ستوری ۱۵ می-زان

۱۳۰۷ ش ۱۹۲۸ م هنگامیکه شاه امان الله برخی ریفورمهای افراطی خود را اعلان داشت و خود را «پادشاه انقلابی» خواند. کبریت گفت: اعلیحضرت خود را شاه انقلابی معرفی نمودند. پس توقع میرود، که انقلاب در دستگاه دولت رایبذیرند. ده سالست که اعلیحضرت وظیفه صدارت عظمی را شخصاً بدوش گرفته اند. در حالیکه انقلاب متقاضی آنست که شخص مسئول دیگری به حیث صد اعظم تعیین گردد، تا مردم او را مسئول اعمالش قرار داده بتوانند. (۱)

در همین مجلس چون شاه رفع نقاب زنانه را اعلان داشت و ملکه ثریا بازوی باز دران شرکت کرد و در باره این حرکت رای خواسته شد، همه تایید کردند الا دوتن عبدالرحمن رئیس گمرک کابل و عبدالها دی وزیر تجارت. این دوتن میگفته اند که ما از اولین کسانی هستیم که طرفدار رفع نقاب زنانیم، ولی نه در این موقع که دست دسیسه انگلیس در افغانستان دراز است و از همین حرکت مصلحانه هم يك فتنه می سازد (و چنین هم شد) این بود که فردای آن میرقاسم خان سر - منشی از طرف شاه گماشته شد. تا از هردو استعفا بگیرد و میر مذکور هم هردو استعفا نامه را با استعفای خودش بحضور شاه تقدیم داشت و آغاز زمستان ۱۳۰۷ ش بود، که باین حرکت ناسنجیده، اغتشاش نا میمون ارتجاعی هم آغاز شده بود...

عبدالرحمن از ایام جوانی رویه ضد انگلیسی را در سیاست داشت و همواره درین راه گام میزد و حکم قتلش هم غالباً از همین رو صادر شد. در اوایل شاهی نادر شاه که او را رئیس بلدیۀ کابل گماشته بودند، روزی در دلگشا برسفره شاهی نان خورد و شاه با او بنر می سخن میگفت. چون از نان خوردن فارغ شدند شاه به سپاهیان حاضر

یاش ، بدون مقدمه امر داد ، تا او را بگیرند و بیرون قصر دلکشا بکشند .
این امر در چند لحظه در پای یکی از دیوار های دلکشا بمعرض عمل
گذاشته شد و جوانی را که دارای سجایای عالی شجاعت و مقداری از
دانش و بینش و طبعی دراز و ظریف و وطن خواه راستین بود ، بگلوله
ستم و جفا کاری زده و بکشتند و طومار زندگی پر افتخارش را در نور
دیدند .

از عبدالرحمن برخی منظو ما ت سیاسی و اجتماعی تند و زنده با يك
رساله بيو گرافي رجال عمده افغانی و قاموس بزرگ لغات
بشتو بزبان دری باقی مانده بود ، که متأسفانه نسخ آن با کشتنش از بین
رفت .

از يك مخمس انتقادی او قوه سخن وری و صراحت لهجه اش آشکار است ،
که راجع به ارباب اقتدار و مغروران عصر خود چنین میگفت :

هريك تشسته است بزین آنچه ن تلک

کش نیست غم زملت و پرواش از ملک

با صد اغرور و کبر همی تازد اسپ دك

کس نیست تا بسینه ایشان کند شلک

خوب ای خران چرید که تا چاغتر شوید!

باری کبریت لودین در حرکت جدید فکری که بعد از ختم جنگ اول و
نهضت استقلال در افغانستان پدید آمده بود ، شخصیت پیشرو و نقاد
و ظریفی داشت و بین جوانان معاصر خود ، محبوب و گاهی
پیشوا بود ، که کهنه پرستان محافظکار او را دوست نداشته اند .

۳- میر غلام محمد غبار :

میر غلام محمد غبار ولد میر محبوب خان کابلی (اصلاً فرملی) که در حدود
۱۲۷۶ ش در دروازه لاهوری شهر کابل بدنیا آمد و دروس ابتدائی را در
خانواده خود که اهل سواد و دانش و کار مندان دفاتر حکومتی بودند

فراگرفت و در اواخر عهد امیر حبیب الله خان با جوانان افغان مشروطیت دوم محسور گردید و مطالعات خود را در تاریخ و اجتماعیات دوام داد، تا نویسنده نیرومند صاحب ذوق زبان دری برآمد و به نوشتن مقالات ادبی و سیاسی پرداخت.

وی در حدود ۱۲۹۶ ش در خان آباد مأموریت گمرک داشت و در ۱۲۹۸ ش کارمند کوتوالی کابل بود. بعد از آن جریده ستاره افغان را بتاریخ ۹ قوس ۱۲۹۹ ش از جبل السراج نشر کرد و در سنه ۱۳۰۰ ش بحیث عضو ریاست تنظیمه شجاع الدوله به هرات رفت و بعد از آن در سنه ۱۳۰۳ ش در مسکو نماینده تجارتی بسود. چون در ۱۹ سرطان ۱۳۰۳ محمنداندرخان به حیث سفیر افغانی در پاریس مقرر شد، غبار با او سکرتر آن سفارت بود و پس از آن به کابل آمد و در لویه جرگه های پغمان ۱۳۰۳ و ۱۳۰۷ ش بحیث وکیل مردم کابل شامل شد و افکار جوانان افغان را مانند يك عضو دست چپی نمایندگی میکرد و مبلغ دیمو کراسی و حکومت قانونی بود، تا که در سنه ۱۳۰۹ ش

مقرر شد. ^{مجلس} سر کتابت سفارت افغانی در برلین در سنه ۱۳۱۰ ش چون انجمن ادبی در کابل تاسیس شد، غبار يك عضو فعال این انجمن بود و سلسله مقالات «افغانستان و نگاهی به تاریخ آن» را می نوشت، تا که در سنه ۱۳۱۱ ش در مجلس سرای هوتی کابل زندانی سیاسی گردید و مدت ایسن حبس رنج افزا تا ۱۳۱۵ ش دوام کرد و از آنجا بیکی از قرای دور دست ولایت فراه تبعید گردید که تا سنه ۱۳۱۷ ش در آنجا ماند و در سنه ۱۳۱۸ ش به قندهار آورده شد، که در آنجا کتاب احمد شاه بابا را تالیف کرد و در سال بعد از ۱۳۲۰ ش پس بسکونت در کابل اجازت یافت و در اینجا عضو انجمن تاریخ بود و مدتی هم جریده انیس را نشر میکرد.

در انتخابات شورای دوره هفتم ۱۳۲۸ ش به حیث وکیل مردم شهر کابل منتخب گردید و در مبارزه های قانونی دسته کوچک

وکلای روشنفکر و مبارز شرکت کردند و به تأسیس حزب و طنز و نشر جریده هفتگی وطن پرداخت هنگامه حق طلبی و دیموکراسی و قانونیت و حکومت مشروطه را گرم داشت و در انتخابات دوره هشتم ۱۳۳۱ ش باز داوطلب و کالت مردم کابل در شور اگردید ، ولی در ضمن مظاهره عامه مردم کابل که به طرفداری او میگردند گرفتار شد و بزندان افتاد که این دوره حبس او در ولایت کاپل تا ۸ سال دوام کرد ، و چون از یمن زندان ولایت کابل در ۱۳۳۹ ش رهایی یافت در ریاست مطبوعات مشاور بود ، و کتاب افغانستان در مسیر تاریخ را مینوشت .

غبار در آخر عمر خود به مرض معده گرفتار و در سنه ۱۳۵۶ ش در يك شفاخانه برلین بستری بود تا که بعد از عملیات بطنی بتاريخ ۱۶ دلو همین سال ، چشم از جهان پوشید و روز ۲۲ دلو در مقبره خانوادگی در شهدای صالحین مدفون گردید ، در حالیکه مدت نیم قرن در حرکات اجتماعی و سیاسی و ادبی مملکت سهم بارزی گرفته بود .

غبار که در ایام سالخوردگی بسن پیش از هشتاد از جهان رفت مرد خوش قیافت بلند بالا و ظریف گویا و جویای گریزی بود ، که با نفوذ کلام و استدلالات قوی میتوانست جوانان را بدور خود فراهم آورد ، و چون قلم روان و نیرومندی داشت میتوانست در تاریخ و ادبیات و سیاست و اجتماعات مباحثات دلچسپی بنویسد ، که از آنجمله نمونه کار و افکار و تحلیل و نظرش بر وقایع ، در کتاب مسیر تاریخ آشکار است که آن کتاب را با وجود برخی لغزشهای تاریخی و عسادی و بعضاً ارادی ، با قوت بیان و ظرافت ادبی ، دلچسپ و درخور خوانش و مطالعه ساخته است .

وی در تاریخ نویسی سبکی خاص داشت که وقایع تاریخی را همواره به نفع تصور خاص عنندی و قالب فکری خود استعمال میکرد و بنابراین در تاریخ نگاری خود ناظر بیطرف بنظر نمی آید و لو به استعداد های

مختلف مردم افغانستان - که در طول تاریخ نشان دادند ایمان کا مل داشت و این ملت را می پرستید و همواره میخواست بدین مقصد گام بر دارد و حتی گاهی تظاهر هم نماید.

روی هم رفته غبار در رجال سیاسی و ادبی دوره معاصر، چهره نقا دو شخصیت رادیکال دیمو کراسی طلب دانا و گریزی بود، که در مراحل ترقی خواهی و تجدید و حرکات ادبی و سیاسی سهم کافی داشته و در این راه بحیث فرد ترقی خواه پیشرو، رنجهای فراوان و محرومیت ها دیده و دوبار در حدود زیاده از ۱۴ سال حبسهای طاقت فرسا را تحمل کرده است. وی گاه هی این بیت را زمزمه میکرد:

شمعها برده ام از صدق بخاکشدها

تا دل و دیده خونابه فشا نم دادند

زوانش شادباد!

آثار غبار:

- ۱- افغانستان و نگاهی بتاریخ آن - مقالات مسلسل در جلد اول و دوم مجله کابل انجمن ادبی ۱۳۱۰ - ۱۱ ش
- ۲- احمدشاه بابا افغان طبع کابل ۱۳۲۲ ش
- ۳- افغانستان در مسیر تاریخ، مشتمل بر رویداد تاریخی سیاسی افغانستان از گذشته دور تا ۱۳۰۷ ش طبع کابل ۱۳۴۶ ش ۱۹۶۷ م
- ۴- خراسان (رساله) طبع کابل ۱۳۲۶ ش
- ۵- افغانستان بیک نظر طبع کابل ۱۳۲۶ ش
- ۶- تاریخ افغانستان جلد سوم از ظهور اسلام تا سقوط طا هر یان طبع کابل ۱۳۲۶ ش
- ۷- تاریخ ادبیات دری افغانستان در قرون اخیر (کتاب در سی وزارت معارف) طبع کابل ۱۳۳۱ ش



محمد ولی خان دروازی

۴ محمد ولی خان دروازی:

از اشراف زادگان بد خشان و سر گروه دسته غلام بچه گان خاص، جوان دراک و هوشیار کار دانی بود که بدربار امیر حبیب الله خان قریب خاصی داشت و وابسته گروهی بود که شهزاده عین الدوله و خاندان شاه غاسی (۱) بارکزائی علیا حضرت سرور سلطان سراج الخواتین مادرش هم بدان متعلق بودند و افراد خاندان سپه سالار غلام حیدر خان چرخ می مانند غلام نبی خان و غلام جیلانی خان و غلام صدیق خان پسران چرخ و دیگران نیز باین گروه بستگی داشته اند . چون دختر خاله سراج الخواتین صبیبه فقیر محمد خان شاه غاسی در حبالت محمد ولی خان بود (۲) در وقایع جلوس امانی ، فعالیت شایانی به اثبات رسانیده که به تاریخ دهم حوت ۱۲۹۸ ش برتبه جنرالی و نشان حسن خدمت نواخته شد و بعد ازان به حیث سفیر فوق العاده سیار افغانستان در راس هیئتی به دولت شوروی و دیگر ممالک اروپا از راه تاشکند و مسکو فرستاده شد و باموسس دولت شوروی لینن و سران انقلابیون اکتوبر ۱۹۱۷ م ملاقاتها نمود و روابط سیاسی افغانستان مستقل را بآن دولت قایم داشت و معاهده نخستین دولتین را با چیچرین و قره خان در ۱۲ ماده امضا نمود ۲۸ فیبروری ۱۹۲۱ م ۱۰ حوت ۱۲۹۹ ش)

این هیئت سفارت سیار به ریاست محمد ولی خان بعد از سفر اروپا و

(۱) شاه غاسی شکل مفعول کلمه ایشیک آقاسی ترکیست که رتبه دولتی موازی وزیر دربار بود و شاه غاسی شیردل خان ملقب به لوی ناب در عصر امیر شیر علی خان این مقام را داشت که نائب الحکومه ترکستان افغانی نیز بود و پسرش خوشدل خان لوی ناب دوم پسر اندر سراج الخواتین ، مدتی نائب الحکومه کی قندهار داشت که پدر والی علی احمد خان باشد .

(۲) مهدی فرخ : تاریخ سیاسی افغانستان ۳۶۰

امریکا و معرفی افغانستان مستقل بدینا و مذاکرات سیاسی باوزارت های خارجه ممالك اروپا به تاریخ ۱۱ جوزای ۱۳۰۱ ش ۱۲ می ۱۹۲۲ به کابل برگشت در حالیکه شخص امان الله خان از خدمات محمد ولی خان قدر دانی نمود و او را بجای محمود طرزی بحیث وزیر خارجه مقرر داشت (پنجشنبه ۲۵ جوزا ۱۳۰۱ ش) و پس از یکماه بمو جب فرمان یکشنبه ۷ اسد ۱۳۰۱ ش نشان اول مملکت لمراعلی با املاک مزروعی و باغی و عمارات قلعه مرادیگ باو بخشیده شد و بعد ازین دوره های وزارت خارجه و وزارت حربیه ۱۳۰۲ ش راعم طی کرد و در اغتشاش ۱۳۰۳ ش پختیا در انطفای بغاوت قبایل، قوماندان آن محاذ بود و چون در سنه ۱۳۰۶ ش شاه افغانستان عزم سفر اروپا نمود، وی بحیث کفیل وزارت خارجه و وکیل مقام سلطنت باقی ماند، که متهم به مخالفت رژیم و تهیه مقدمات يك جمهوریت بوده است (۱)

محمد ولی خان از آغاز جوانی در حلقه های ضد انگلیسی کابل محسور بود و تا آخر عمرش چه در سفر اروپا و امریکا ۱۹۲۱ م و چه در ایام وزارت خارجه و کفالت مقام شاهی بهمین صفت باقی ماند و هنگا - میکه در میزان ۱۳۰۸ ش کابل فتح گردید وی بامحمود سامی قوماندان قوای کابل در عصر امانی - که هر دوازده قربان در بار امانی بودند - محاکمه و در اواخر ۱۳۰۸ ش در کابل اعدام شد .

۵- شجاع الدوله :

اصلا از خانزادگان غور بند و در جمه غلام بچه گان در بار بود، که به عنوان فراشباشی، متصدی فرشهای ارگ شاهی و در سفر منتظم خیمه های موکب سلطانی شمرده می شد و بارجال مشروطیت او لهم رابطه داشت. و در حرکت دوم وابسته به حلقه جوانانی بود که شهزاده امان الله خان از آن سر پرستی میکرد.

طوریکه قبلا در شرح حال جوهرشاه غور بندی (یکی از شهدای



شجاع النوله خان با بکر خیل غور بندی

مشروطیت اول) نوشتیم، گویا قاتل امیر حبیب الله خان همین
جوان مشروطیت طلب از گروه امان الله خان بود که به اشاره همین
گروه امیر را کشته باشد. یعنی حادثه قتل، علت سیاسی و عامل حزبی
و گروهی داشته است.

اما بر خیم این قتل را مبنی بر انتقام شخصی دانسته و سر اغ پای
ملکه سرور سلطان (سراج الخواتین مادر امان الله خان) را در آن
دیده اند. مثلاً امیر شبی در قصر چهلستون محفل عیش و نوش آراسته
و جمعی از دختران زیبا را بوسیله اخت السراج خواهر خود، در آن
فراهم آورده بود که سراج الخواتین در آن محفل عیاشی و سرور وارد شد
امیر و تمام گلرویان رقصان را مورد شتم و ضرب و هتاک قرار داد. چون
امیر از این حرکت عصبانی شده و ملکه را طلاق داد، وی و پسرش عین الدوله
به همدستی خاندان لوی ناب (بارکزی) و خاندان غلام حیدر خان چرخ
و طبقه رادیکال در بار (غلام بیچه گان خاص) و دیگر روشنفکران کمیته یی
تشکیل دادند تا امیر را بکشند و درین گروه شجاع الدوله فراشباشی
در بار هم شرکت داشت. چون امیر در صفر ۱۳۳۷ ق بعات همه ساله
در شکار گاه آهو به کله گوش لغمان رفت، در آنجا بسبب اعوجاج دیرک
خیمه، شجاع الدوله فراشباشی شی راسخت زد و دندانهایش شکست و
این عمل موجب گردید، که شجاع الدوله انتقاماً او را بکشد. (۱)

مهدی فرخ نویسنده ایرانی که تمام تاریخ افغانستان را با نظر
سطحی نوشته و اراده داشته تا هر چیز مهم را هم کوچک و ناچیز، بدون
عمق تاریخی مبنی بر رقابت های قبیله ای و خاندانی نشان دهد و در تاریخ نو -
یمنی خود، به هیچ گونه عوامل و موثرات زمانی و روحی و تکامل اجتماعی و
مراحل تسلسل سیر طبقاتی قایل و ناظر نیست، طوریکه در بالا اقتباس

(۱) مهدی فرخ: تاریخ سیاسی ۳۶۰

شد، قتل امیر راهم مبنی بر انتقام جویی مردی یازنی دانسته و سخت
بخطا رفته است .

اگر ما این کوتاه نگری و سطحی نشان دادن تاریخ اجتماعی و فکری
ملتی را چنین بپذیریم ، پس سوال خواهند کرد ، که آیا آن حرکت
مشروطیت اول و بخون تبیدن های مردان افغان که ده سال قبل واقع
شد ، هم اینچنین يك علت شخصی و سطحی داشت ؟ آیا در قیامهای
عمومی ملت افغان در جنگ اول و دوم افغان و انگلیس و کشتاروا خراج
یغما گران انگلیسی ، هم فقط دست انتقام جویانه کدام ملکه یا فراشباشی
در بار کار میکرد ؟ آیا حمله قاتلانۀ عبدالرحمن لودین ، چند ماه پیش
ازین واقعه هم يك عمل انتقامی شخصی مردانه یا زنانه بود ؟

تا جایکه نو یسنده این سطو راز اشخاص راستگوی دخیل یا ناظران
نزدیک واقعه شنیده ام ، تر تیباً قتل ، قبلاً در مرکز سری مشروطیت
دوم گرفته شده و حتی برادر امیر ، نائب السلطنه را هم با خود همنوا و
هم قسم ساخته و بر مصحفی امضا کرده بودند ، که شرح آن را مرحوم
غبار از قول شجاع الدوله داده است (۱)

مرحوم میر قاسم خان که در مشروطیت دوم هم سهیم و حاضر و ناظر
وقایع بود میگفت : عوامل موجبۀ نفرت از روش سیاسی و عیاشی امیر
قبلاً مهیا گردیده بود ، که آویزش علیا حضرت با امیر یا کجی دیر کخیمه
و تنبیه و ضرب شجاع الدوله ، جزو یا تی بود که بعد آ
آن عوامل را تشدید بخشید و شجاع الدوله (مطابق پلان مطروحه قبلی)
داخل خیمه امیر گردید و او را بضر ب تفنگچه بدار الحساب فرستاد .

باری شجاع الدوله که عضو فعال گروه شهزاده امان الله خان بود ،
بعد از قتل امیر به فعالیت پرداخت و ظاهراً برای تبلیغ امارت نصر الله خان

(۱) بنگرید افغانستان در مسیر تاریخ ۷۴۶

که در جلال آباد از مردم بیعت گرفت - و باطناً برای اجرای نقشه کار خود بکابل آمد و در وقایع جلوس امان الله خان واز بین بردن رقیبانش و دیگر امور دست داشت . چون در می ۱۹۱۹ م کا بینة اول امانی تشکیل یافت ، همین شجاع الدوله و زیرامنیه بود و بعد از ان در راس هیئت تنظیمه بهرات مقرر گشت (۲۰ جدی ۱۳۰۰ ش) و از حوت ۱۳۰۳ ش تا ۱۳۰۷ ش سفیر افغانستان در لندن بود و بعد از ۱۳۰۸ ش از آنجا بر طرف و در برلین مقیم گشت و هم در آنجا در سنه ۱۳۲۴ ش مرد (بشرح احوال جوهر شاه در رجال مشروطیت اول رجوع کنید)

در کتاب معرفی رجال افغانستان طبع امریکا تولد او را در ۱۸۹۶ م در غور بند و شمولش را در جمله غلام بیگان ۱۹۱۶ م و هم او را مهمان دار هیئت المانی نوشته اند .

در سنه ۱۹۲۹ م هنگام سقوط دولت امانی ، رئیس تنظیمه هرات شد ، که از حمله عبدالرحیم نائب سالار کوهستانی به مشهد و تاشکند گریخت و در برلین مقیم شد .

۶- محمد ابراهیم خان جمشیدی :

از خانزاده گان او یماق جمشیدی هرات و غلام بچه در بار و شخص صالح و مردم داری بود که در مشروطیت دوم در صف دوم قرار داشت و بعد از جلوس امانی ، در قندهار مدیر گمرک (حدود ۱۳۰۴ ش)

۷- آدم خان :

از پشتو زبانان لوگر و مربوط بیک خاندان مقتدر و غلام بچه در بار بود که در صف دوم مشروطیت دوم شمرده میشد و بعد از ان در عصر امانی در حدود ۱۳۰۳ ش حکمران گرشک و پشت رود مقرر گشت و در دوره نادری بعد از ۱۳۰۹ ش از اعضاء وزارت دربار و مصاحب بود .

۸- میر یار بیگ خان دروازی :

برادر مهتر میر زمان الدین خان والی کابل و هرات و از خواهرزاده گان

محمد ولی خان، شخص ادیب و شاعر منوری بود، که در جمعیت مشروطیت دوم شامل و با عبدالرحمن لودین و عبدالهادی داوی زندانی شد و با جلوس امانی رهایی یافت و در هیئت سفارت فوق العاده سیار بر یا ست محمد ولی خان عضویت داشت، ولی روزیکه این هیئت از کابل حرکت میکرد، با سکت قلبی از اسب افتاد و از جهان رفت.

وی هم شعر میگفت و هم شا عر شناس بود و تذکره یی بنام «آتش فشان» نوشته بود، که متأسفانه بعد از مرگش از بین رفت و بدست باز نیامد.

عبدالهادی داوی که از یاران هم زندان او بود، بعد از مرگش در باره سیرت و صورتش مقالتهای در امان افغان نوشت و ذوق ادبی او را ستود. در ایام محبس هنگامیکه سختی های تحمل فرمای زندان را بانرمیهای مزاج شاعرانه و لطیف احباب می سنجید میگفت:

ماتنک ظرفان حریف اینقدر سختی نه ایسم

دانه اشکیم و ما را گردش چشم آسیا ست

(بنگرید: فصل ۵ رجال مشروطیت دوم، شرح حال داوی عدد اول)

۹- میر زمان الدین خطن دروازی:

از میر زادگان درواز بد خشا ن و مردی هو شیار و کار گزار از غلام بچه گان در بار و مامور بار چالا نی ارگ بود که در حلقه های روشن فکران در باری نفوذ و با شهزاده امان الله بستگی فکری و سیاسی داشت و از سنو در آغاز عهد امانی ۱۳۰۰ ش والی کابل شد و در سنه ۱۳۰۲ ش نائب الحکومه هرات مقرر گشت تا که بتاريخ ۱۹ قوس ۱۳۰۳ ش بمرض سخته در آنجا در گذشت.

گویند وی شخصیت خلیق و با مردم مهربان و کار دان فعال بود، و در ایام حکمرانی اش کسی را نیاز رده است.

۱۰- غلام احمد اعتمادی :

از فرزندان عبدالقدوس خان اعتمادالدوله است که در مدرسه حبیبیه تا درجه رشديه درس خوانده و جوان فهمنده روشن فکری بود، که مدتی در وزارت خارجه بحیث منشی سفارت افغانی در انقره کار کرد در حدود ۱۳۰۶ ش جنرال قونسل افغانی در بمبئی بود و بزبان دری و پشتو وارو و کمی انگلیسی می فهمید و مینوشت و باادبیات این السنه آشنایی داشت . وی مجموعه اشعار تنبیهی واجتماعی فضل احمد غر شاعر پشتو زبان مردان پشاور را بنام دغره گل در بمبئی طبع و بران مقدمه همدردانه بزبان دری نوشت (۱۹۳۰ م)

از مرحوم داوی شنیدم که غلام احمد ذوقی بدیع داشت و نثر دری را روان مینوشت و در جمعیت جوانان مشروطیت دوم مقام ارجمند داشت .

۱۱- جمعه خان :

فرزند سردار عبدالقدوس اعتمادالدوله و در محافل روشنفکران محشور و از رجال کار دان دوره امانیه بود ، که در اواخر میزان ۱۳۰۱ ش به سفارت افغانی به دربار بخارا فرستاده شد و بعد ازان حاکم اعلای میمنه بود، که بتاريخ ۱۰ ثور ۱۳۰۲ ش وفات یافت .

۱۲- سید غلام حیدر پاچا :

از خاندان معروف سادات کنر ساکن چهار باغ لغمان و لد مجید سرور متولد ۱۲۶۶ ش .. جوان روشنفکر دلیر گویا و پویا بود ، که در حلقه های جوانان مشروطیت دوم با میر قاسم خان و داوی همکاری و همفکری داشت و در عصر امانی از جوانان آزاد یخواه به شمار می آمد و در سنه ۱۳۰۰ ش به ترکیه فرستاده شد و بعد ازان در اداره زراعت و معادن مامور بود، تا که در ۱۳۰۷ ش به وزارت خارجه رفت : وی در ایام اغتشاش ۱۳۰۸ ش در قلعه بابریهای جلال آباد بمعیت فرقه

مشر سید حسن خان شیون و محمد گل خان مومند ، جمعیتی بنام جمہو-
ریت ساخت و جریده یی بنام (دکور غم) نشر نمود و در جراید هندوستان
مانند زمیندار و افغانستان لاهور تبلیغاتی بر ضد رژیم حبیب اللہ بچه
سقاو میکرد . چون در اواخر سنہ ۱۳۰۸ ش بہ کابل برگشت ، بہ
طرفداری امان اللہ خان پرداخت و در سرای موتی مدت ۱۴ سال زندانی
شد ، تاکہ ہمد ران محبوس بہ عمر ۵۵ سالگی جان بجان آفرین سپرد
(۱۳۲۱ ش)

۱۳- غلام محی الدین ارتی :

ولد شیر ارتی از جوانان تندرو کابل و مرد گویا و نقاد و با جوانان
افغان محشور بود ، کہ در لویہ جرگہ پغمان ۱۹۲۸ م بہ حیث نمایندہ
انتخابی کابل شمول داشت و در موقعی خطاب بہ شاہ فریاد کرد و گفت:
اعلیٰ حضرت تا ! ما دامیکہ این و زرای مشہور بالفساد شما تاپای محاکمہ
دار بردہ نشدہ اند ، هیچگونہ اصلاحی در مملکت ممکن نیست . (۱)
این جوان دانا و توانا علناً با وزیران و کارمندان فاسد دولت می آو یخت
و عنصر مخالف رشوہ خوا ران و انگلیس مشربان بود ، تاکہ بعد از
سقوط رژیم امانی در حدود ۱۳۰۹ ش در پشاور آماج گلولہ قاتل نامعلومی
قرار گرفت و جان داد .

۱۴- احمد رحمانی:

پسر عبدالرحمن مستشار وزارت خارجہ - کہ ذکرش در مشرو طیت
اول گذشت - و از جوانان تندرو عصر امانی بود ، کہ برای تحصیل بہ اتحاد-
شوروی فرستادہ شد و در آنجا زبان روسی را یاد گرفت و خانم روسی
داشت و ازینرو او را در کابل (اخمدروس) گفتندی . دخترش ما گنہ-
رحمانی از پیش قدمان نسوان نویسنده و متجدد بود کہ کتابی بنام « پردہ
نشینان سخنگوی » تالیف کرد ، طبع کابل ۱۳۳۱ ش .
احمد در سنہ ۱۳۰۸ بہ اتہام مخالفت با سیاست انگلیس و تما یل

(۱) غبار : مسیر ۸۱۳

شدیدش به رژیم ساقط شده امانی مدت‌های طولانی در محابس کا بسل زندانی ماند و چون در حدود ۱۳۲۵ ش از زندان برآمد در کابل وفات یافت .

۱۵- گریم نژیبی (جلوه)

فرزند ملا بابا مراد قاضی کابل از مردمان صاحب نفوذ از بیک ، دارای نام و مقام در اندخوی میمنه است ، که در کابل در حدود ۱۲۸۵ ش بدنیاد آمد و در مدرسه حبیبیه تا درجه رشديه درس خواند و علوم و ادب عربی را در خاندان علمی خود تحصیل کرده است و بزبان عربی و ترکی و دری و اندکی انگلیسی آشناست .

نژیبی در جوانی با امثال میر قاسم خان و داوی و عبدالرحمن لودین محشور بود و در راه تجدید و مشروطه خواهی و نویسنده گی قدم میزد و در تاریخ و اجتماعیات و شناسائی رجال خراسانی و اسلامی مطالعاتی داشت و عنوان جمن ادبی کابل بود ، از آثار او مقالات مسلسلی است که درین باره در مجله کابل انجمن ادبی انتشار می یافت . وی بزبان دری اشعار نابی میسرانید که تخلص او « جلوه » است نژیبی در سنه ۱۳۱۰ ش به عضویت انجمن ادبی درآمد و بعد از آن به امور تجارتی پرداخت و در شورای هفتم ۱۳۲۸ ش و هشتم ۱۳۳۲ ش وکیل مردم اندخوی بود ، که در فراوانی کسیون ترقی پسند روشنفکران موقف دست چپی داشت ، وی بعد از آن مدتی کارمند صدارت عظمی و وکیل التجار افغانی در مشهد بود ، که بعد از آن متقاعد گردید و اکنون ایام پیری و ناتوانی را بسر می برد و به نمونه افکار و اشعارش را که در ایام جوانی میسرود ، در مرامهای مشروطیت در صفحات سابق نوشته ایم .

نژیبی با فضایل علمی و ادبی ، شخصیت محترم روشنفکر و پیرمرد پخته کار جامعه شناس است ، که اوقات زندگی خود را با نیک نامی سپری نموده و در طبقه ترقی پسند افغانستان و حرکات ادبی نفوذ و سهمی داشته است . وفاتش در دهلی در زمستان ۱۳۶۲ ش .

۱۶- سید قاسم خان :

از محصلان مکتب حبیبیه و اعضای مهم مشروطیت دوم بود، که از ۱۲۹۸ ش دروزارت خارجه زیر دست محمود طرزی کار میکرد و چون داماد طرزی بود ، در اکثر محافل روشنفکران و زمامداران عصر امانی شرکت داشت و مدتها مستشار سفارت افغانی در مسکو و بعد از آن جنرال قو نسل افغانستان در بمبئی و در سفر اروپا از همراگان شاه امان الله بود .

بعد از اغتشاش ۱۳۰۸ ش در اروپا ماند و چون در جریان قتل امیر حبیب الله و جلوس امان الله خان و وقایع سالهای نخستین عصر امانی شرکت داشت ، کتابی در آن باره نوشته بود ، که جزویات وقایع سیاسی و مذاکرات رجال افغانی را هم شرح داده بود . این کتاب چاپ نشده و متاسفانه به دسترس عامه نرسید .

۱۷- سید عبدالله خان :

برادر سید قاسم مذکور و از مامورین زیر دست محمود طرزی در وزارت خارجه بود، که در عهد امانی به حیث سکر تر سفارت افغانی در مسکو وظیفه داشت و بعد از سقوط دولت امانی در وزارت خارجه مدیر عمومی سیاسی بود ، تا که روز جمعه ۱۹ قوس ۱۳۱۵ ش ۱۵ دسمبر ۱۹۳۶ م حین اجرای وظیفه در دریای آمو غرق گردید .

۱۸- بشیر احمد خان :

از خانواده ابوی و شاگردان هم کار محمود طرزی در وزارت خارجه بود، که به حیث قونسل افغانی در کراچی وظیفه داشت ۱۳۰۰ ش . وی از جوانان فعال مشروطیت دوم بود .

۱۹- میرزا محمد مهدی چندیوالی :

ولد میرزا علی جان از جوانان روشن فکر بود، که علاوه بر زبان دری، عربی، و ترکی را هم آموخته بود و در عصر امیر حبیب الله خان در دفتر سنجش



سید قاسم خان نا مادعلامه محمود طرزی

کار میکرد و بعد از آن بدرجه غنیمتشر، مدیر لوازم وزارت حربیه و عضو وزارت دربار امانی بود و با جمعیت های افغان ربطی داشت .

هنگامیکه حکومت امانی سقوط نمود ، وی درمخالفان سلطه بچه سقاو و نادر شاه بر آمد و چون محمدعظیم در سفارت بریتانیا در کابل مر تکب قتل گردید ، وی به معیت چهار تن دیگر بتاريخ ۲۲ سنبله ۱۳۱۲ ش به دار آویخته شد . (۱).

۲۰- سیدحسن فرقه مشر(شیون):

ولد حسین پاچا در حدود ۱۲۷۵ ش در چهارباغ لغمان در خانواده سادات کتری به دنیا آمد و در مکتب حریبه کابل در عصر امیر حبیب الله در سی خوانده و چون از آنجا فارغ تحصیل گردید ، در قطعه پروانه حضوری ارگ مقرر گشت و درمراتب نظامی به رتبه فرقه مشری رسید و از صاحب منصبان بانام و نشان دوره امانی و محشور با محافل روشنفکران مملکت بود ، و همواره در مورد مبارزه سیاسی پیشقدم و شاعر روشنفکر زبان پشتو شمرده می شد و در سیاست مملکت عقاید خاصی داشت که از آن طرفداری یکحاکمیت نظامی استشمام می شد مثلا گاهی می گفت :

در افغانستان باید یک رژیم نظامی نظیر رژیم مصطفی کمال بوجود آید ، تا مردم را با استعمال قوه به طرف مدنیت جدید سوق دهد . ولی این دیکتاتوری باید برای اغراض شخصی و منافع مادی و خاندانی نباشد و هم بر خلاف طبقه منور استعمال نگردد . بلکه این گروه را در کار و فعالیت مددگار باشد پادشاهان سابقه افغانستان همه برای مقاصد شخصی و خاندانی بر مردم حکمرانی مطلق العنان داشته و دیکتاتور بوده اند ، ولی نتوانستند مملکت و مردم را خدمتی نمایند . دیکتاتور اگر مخلصانه خدمتگار باشد و هرچه می خواهد برای مردم می خواهد ، درین

(۱) یاد داشت از گفتار غبار .

صورت میتواند يك جامعه پسماند را برآه اندازد و مردم را در نتیجه به دیموکراسی و خود ارادی بودن رهنمایی نماید و به اذهان تار يك روشنی بخشد. ولی باید بجای شکستن يك بت، بت دیگر را برای پرستش نسازد..... (۱)

سید حسن در اوقات اغتشاش ۱۳۰۸ در جلال آباد فعالیت داشت و در نشر جریده دکور غم و بنیان گذاری بسیار ابتدائی جمهوریت با سید حیدر پاچا سهم گرفت و در دوره ظاهر شاهي فرقه مشر مرکزی وزارت حریبه بود. ولی در سنه ۱۳۱۹ ش بیپایان فعالیت های مخالف سیاسی محبوس در داخل زندان کشته شد.

۲۱- سردار عبدالعزیز:

پسر سردار عبدالعزیز و از خاندان سردار سلطان احمد سر کار حکمران هرات است، که پدرش از اعیان دربار و نخستین سفیر افغانستان بدر بار تهران بود و خودش از رفقای میر سید قاسم و داوی و دیگر ارکان مشروطیت اول و دوم شمرده میشود. چون پدرش از جمله فراریان سیاسی بود وی در منفای پدرش در سنه ۱۲۶۶ ش در تهران بدنيا آمد و در آنجا درس خواند و مرد با سواد فکوری بار آمد و چون به وطن بر گشت، سر حلقه جوانان مشر و طه طلب بود.

در سنه ۱۹۲۰ م با پدرش به تهران باز رفت و در ۱۹۲۴ م در وزارت خارجه سر کاتب شعبه معا هدات و قونسلگریها بود و چون از آنجا بر طرف شد در ۱۹۲۶ م به تاسیس شرکت حمل و نقل بین پشاور و کابل پرداخت و در ۱۹۲۷ م جنرال قونسل افغانی در دهلی و بعد از آن در ۱۹۲۹ م

(۱) چون نویسنده این سطور با مرحوم حسن آشنایی و صحبت داشتم بازها در ینگونه موارد با او گفتگو کرده ام و این مطلب را از گفتارش در جریده آزاد افغانستان طبع پشاور اسد ۱۳۳۳ ش، شماره ۶۷ ص ۱۷ نوشته ام.

قونسل افغانی در کراچی گردید تا که بعد از سقوط دوره امانی در ۱۹۳۰ م سفیر افغانی در روم مقرر شد و در سالهای بعد بمراتب بلند سفارت و وزارت باقی ماند و این وضع موجب نگرانی و سوء ظن وطن خواهان برو گردید :

نماینده افغانی در کنفرانس خلع سلاح جینوا ۱۹۳۳ م

سفیر کبیر افغانی در مسکو ۱۹۳۳ - ۱۹۳۷ م

وزیر فواید عامه در کابینه محمد هاشم خان ۱۹۳۸ م

سفیر کبیر افغانی در واشنگتن امریکا ۱۹۴۲ م

نماینده افغانستان در ملل متحد ۱۹۴۶ م

وزیر معارف ۱۹۵۰ م

سفیر کبیر افغانی در دهلی ۱۹۵۴ م

علالت مزاج و وفاتش در کابل ۱۹۶۰ م



دو گروه خاص

جوانان افغان :

چون روشنفکران کشور ، امیری عیاش و مستبد را از بین بردند و به جایش جوان ترقی خواه منوری مانند امان الله خان را بر تخت شاهی برآوردند و در کشور يك فضای آزادسیاسی را ایجاد کردند . پس حلقه های سیاسی روشنفکران مشروطه خواه که در زمان سابق مخفی بودند بشکل علنی در آمدند و آزادانه به فعالیت های سیاسی پرداختند و یکی از این گروه ها خود را « جوانان افغان » می گفت که مرام تندتر و شبیه به دست چپی داشتند و برخی از اعضای مشروطیت اواخر امیر حبیب الله هم در آن شامل بوده اند مانند عبدالرحمن لودین و تاج محمد خان بلوچ و محمد انور بسمل و فیض محمد باروت سازکابلی (اعدام شده ۱۳۰۸ ش) غلام محی الدین ارتی (که ذکرش گذشت) و میرزا عبدالرحمن خان و میرزا انور محمد خان و غلام جیلانی جنرال قونسل افغانی در بمبئی (اعدام شده ۲۴ سنبله ۱۳۱۲ ش) و میرزا محمد اسماعیل کاتب مکتب حریه و عبداللطیف خان و محمد سمید خان متخصص تلگراف و فقیر احمد خان نائب اول سفارت افغانی در مسکو و بعد از آن رئیس جنگلات (که در ۲۴ سنبله ۱۳۱۲ ش اعدام گردید) و غلام رضا خان (مجبوس سیاسی ۱۳ ساله) و فیض محمد خان ناصری و عبدالحسین عزیز (که بعدا به سفارت و وزارت رسید) .



از راست بچپ :

۱- غلام جیلانی خان اعظمی که زمانی معاون ریاست انجمن ادبی کابل بود .

۲- عبدالرحمن خان لودین متخلص به کبریت .

۳- محمد سعید خان حبیبی مشهور به «لالا» که از اولین گروه منحصتمین فارغ التحصیل افغانی در اتحاد جماهیر شوروی بود.

این اشخاص را درین گسـروه تنها مرحوم غبار نام برده است :

۱- عبدالمجید ساعت ساز کابل .

۲- محمد رسول اجیدن محمدزئی (منصبدار نظامی)

۳- عبدالحمید کمیدان نظامی .

۴- محمد اسحاق قزلباش .

۵- شمس الدین محصل مکتب حربیه .

۶- شیر محمد افغان بیگ .

گروه غلام محی الدین افغان :

این گروه که برخی اعضا و پیشوایان ایشان در مشروطیت اول هم دست داشتند، نسبت به جوانان افغان معتدل تر بودند، که گرد همان افغان (مذکور در عدد ۴ مشروطیت اول) فراهم می آمدند و عضو فعال و برجسته آنها همان میر قاسم خان بود ، که در عدد اول رجال مشروطیت اول ذکرش رفت .

ازین گروه ارجمند عکسی در دست است که از خاندان مرحوم ماما محمد ابراهیم خان (یکی از اعضای برجسته این گروه) بدست آمده و قرار یکه میگویند این عکس را در سنه ۱۳۳۴ ق در وقتی گرفتند که بدیدن مغاره جلندر میرفتند .

درین عکس ذوات ذیل دیده می شوند :

نشسته از راست بچپ :

۱- ماما محمد ابراهیم خان مشهور به ساعت ساز ، ساکن چنداول کابل ،

که در تشکیل انجمن های خیریه مانند مجلس امدادیه ملی و دارالایتم و دارالمساکین و کتابخانه ملی و در اواخر عصر امیر حبیب الله و سالهای امارت امانی تانادری دست قوی داشت و یگانه مرد خیر ملی و افغان بی تعصبی بود، که با هموطنان خود به هر زبان و مذهب و مشرب محشور بود و

در خدمت مردم خود را وقف کرد . هر چه که داشت ، آنرا بـ
مستحقان و مستمندان و یتیمان انفاق میکرد .

شخصیت نیک و جذاب محمد ابراهیم جوان در ایام فرار از وطن در
خدمت مامای خود تولمشر حسین علی خان سپه سالار کابینه امیر
شیر علی خان در لاهور و راولپنڈی به حب هموطنان و میهن عزیز شـ
سرشته و پرورده شده بود . چون در سنه ۱۹۰۷ م به اجازه امیر
حبیب الله خان به کابل بازگشت با مشروطه خواهان محشور شد و
دکان ساعت سازیش در بازار ارگ مانند یک کلوب مجمع جوانان بیدار
بود . چون با جلوس امانی از زندان سیاسی برآمد به کارهای خیریه
دوام داد مانند :

در سال ۱۳۰۳ ش مامور ناحیه اول بلدیۀ کابل .

در ۱۳۰۶ ش مامور ناحیه جنوبی شهر کابل .

در ۱۳۰۸ ش موسس جمعیت خیریه امدادیۀ ملی .

در ۱۳۰۹ ش تاسیس یتیم خانه در شهر کابل .

در ۱۳۲۰ ش تاسیس دارالمساکین و دارالایتام .

در ۱۳۲۵ ش رئیس مرستون .

وفاتش در کابل به تاریخ اول قوس ۱۳۳۲ ش به عمر ۷۲ سالگی

بود و آرامگاه او در دامنه کوه شیردروازه است و بران چنین نوشته اند:

گذشت آن حاجی پاکیزه طینت

که او بودی پدر هر بینوا را

دعای بینوایان بود دایم

نصیبش خیر کن پروردگار

زشمسی گشت بهتر سال فوتش

« نصیبش خیر کن » تاریخ پیدا



ایستاده گان

- ۱- میر هاشم خان برادر میر قاسم خان لغمانی
- ۲- حاجی شیر احمد خان از چهاردهی کابل
- ۳- عبدالهادی خان «داوی» که در آن زمان «پرشان» تخلص داشت .
- ۴- عبدالجبار خان جبارخیل برادر فتح محمد خان جبارخیل (ارسلا)
- نشستگان : از راست بچپ :
- ۱- ما ما محمد ابراهیم خان چنداولی (پسر دا کتر محمد اسماعیل)
- ۲- حاجی گل احمد خان افغان کابلی
- ۳- فتح محمد خان جبارخیل (ارسلا)
- ۴- غلام محی الدین خان جمریانی قندهاری متخلص به «افغان»
- ۵- میر قاسم خان لغمانی

که از کلمات « نصیبش خیر کن » بحساب جمل سنه وفاتش ۱۳۳۲ ش
برمی آید (علیه الرحمه)

۲- حاجی گل احمد خان از افغانان حدود کابل .

۳- فتح محمد خان جبار خیل مدیر مکتب حبیبیه در عصر امانی ،
که از خاندان معروف ارسلا خان غلجی وزیر خارجه کابینه امیر
شیر علی خان بود و پدرش بعد از سقوط امارت شیر علی خان به هند
فراری شد و پسرانش در آنجا درس خوانده و افغانان منوری بار آمده بودند ،
که بعد از مرگ امیر عبدالرحمن خان به وطن برگشتند و در گسترش معارف
و روشنفکری و تجدد سهم گرفتند . برادر بهتر ایشان امین الله خان
جبار خیل در عصر امانی معین وزارت عدلیه بود ، و این هر دو برادر بعد از
۱۳۰۹ ش وفات یافته اند .

۴- غلام محی الدین افغان جبریانی قندهاری که ذکرش در عدد ۴ رجال
مشروطیت اول گذشت .

۵- میر قاسم خان : که ذکرش در عدد اول رجال مشروطیت اول گذشت
مستأهلان از راست بچپ :

۱- میر هاشم خان :

برادر کوچک میر قاسم خان و از فارغان اعدادیه مکتب حبیبیه است که
در پشتو و دری و انگلیسی مطالعه و نگارش داشت و عضو جوان این
گروه بود ، که بعد از فراغ تحصیل در دارالتالیف کار میکرد و خلاصه
تاریخ افغانستان در یک جلد کوچک از آغاز اسلام تا ختم جنگ دوم افغان و
انگلیس برای تدریس صنف پنجم ابتدائی از تالیفات اوست طبع کابل
۱۳۰۰ ش . وی در حدود ۱۳۰۲ ش به حیث سرپرست محصلین افغان در

پاریس مقرر گشت و تا سال ۱۳۰۷ ش در آنجا بود در ایام اغتشاش در همین سال در زمستان به قند هارآمد و در سنه ۱۳۰۸ ش جنرال قو نسل افغانی در تاشکند بود و روز یکشنبه ۲۴ عقرب ۱۳۱۰ ش در حدود عشق آباد به دست قاتل نا معلومی کشته شد .

۲ - حاجی شیر احمد خان از مردم چهاردهی کابل .

۳ - عبدالهادی پیرشان داوی که ذکرش در عدد اول رجال مشروطیت دوم گذشت .

۴ - عبدالجبار خان جبار خیل برادر کوچک فتح محمد خان مذکور است ، که دروس ابتدایی را در مکاتب هند خوانده و باخا نواده خود پس به وطن برگشت و در مکاتب کابل معلمی داشت و با جمعیت مشروطیت د و م محصور بود و در سنه ۱۳۱۲ ش معین اول وزارت معارف مقرر گشت و تا ۱۳۲۴ ش برین مقام ماند و بعد از آن عضو مجلس اعیان بود ، تا که در حدود ۱۳۳۰ ش در کابل وفات یافت .



(۶)

نگاه انتقادی

قانون اساسی ۱۳۰۱ ش

در مبحث ۴ فصل دوم ، جا ییکه بر نتایج مساعی مشروطیت دوم سخن گفتیم در ماده دهم ، ترتیب و نشر قوانین را در مملکت از مزایا و کار های مهم دوره امانی شمردیم ، که در تاریخ چند هزار ساله این سر زمین نخستین بار يك قانون اساسی مبنی بر مبادی عالی حقوق انسانی بنام « نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان » نشر و مورد عمل قرار گرفت .

بتاریخ ۷ حوت ۱۳۰۱ ش بود ، که نخستین لویه جرگه ملی و غنعنوی افغانستان درین دوره در جلال آباد به ریاست شخص شاه و عضویت ۸۷۲ تن از نمایندگان اقوام و قبایل متعدد افغانستان بدون تبعیض بر اساس وحدت ملی و وسعت نظر تشکیل یافت و نخستین قانون اساسی افغانستان را در ۷۳ ماده ، تحت عناوین ذیل تصویب نمود .

(۱) نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان ، هفت ماده .

(۲) حقوق عمومی تبعه افغانستان ، هفده ماده .

(۳) وزراء ، یازده ماده .

(۴) مامورین ، سه ماده .

(۵) مجالس مشوره و شورای دولت ، یازده ماده .

۶- محاکم شش ماده.

۷- دیوان عالی دوماده .

۸- امور مالییه دو ماده .

۹- مواد متفرقه شش ماده .

این قانون اساسی اصلا بر نظریه تفکیک قوای ثلاثه : تقنین - اجرا - قضا بنیان گذاری شده ، ولی با داشتن شورای محدود دولت و تمرکز تمام اختیارات در ذات يك پادشاه غیر مسئول (ماده ششم) اصل مشروطیت در آن ضعیف است .

در فصل حقوق عمومیه ، اصول برابری و آزادی شخصیه و لغو اسارت و آزادی مطبوعات و شغل و پیشه و تدریس و حق ملکیت شخصی و مصونیت مسکن و منع مصادره و بیگار و شکنجه و مجازات غیر قانونی جای دارد و در ماده (۴۲) به مجالس مشوره و شورای دولت حق داده شده ، اگر در حقوق اهالی اخلاص و اوضاعه ملاحظه کنند نزد حکومت صلاحیت عرض استغاثه دارند (یعنی اگر از يك اداره حکومتی شکوه داشته باشند به خود حکومت عرض کرد میتوانند !!)

در ماده ۲۸ آمده که صدراعظم و دیگر وزراء از طرف پادشاه انتخاب و تعیین می شوند و در ماده ۳۱ مسئولیت وزراء هم تنها پیش پادشاه است و این مواد پادشاه را که غیر مسئول هم باشد ، بطور يك دیکتاتور مطلق - العنان قرار میدهد . زیرا او و وزیرانش مسئولیتی پیش مردم و یا مجلس نماینده مردم ندارند و نه در انتخاب تعیین مقام ایشان رای دیگری جز شخص شاه دخیل است .

در قانون اساسی طرح ، ترتیب و تصویب قوانین هم معلوم نیست و فقط در ماده ۴۶ گوید که نظامات دولت از شورای دولت تدقیق گردیده و به مجلس وزراء تقدیم میشود و بعد تصویب مجلس وزراء و منظوری شاه - مانده در موقع اجرا میدارند .

درینصورت گویا طرح کننده قانون و تصویب کننده و امضا کننده آن برای اجرا فقط يك مقام شاهی است و عملانیز چنین بود ، که این وضع ، نظام مشروطه را از بین می برد . زیرا خود وزیر قانون را طرح و ترتیب مینماید و شورای دولت (که مرکب از نصف نمایندگان همین وزراء است) آنرا فقط تدقیق میکند و پس در خود مجلس وزراء تصویب میگردد ، و برای اجرای نهائی باز به امضای پادشاهی میرسد ، که « خود کوزه گر و خود گل کوزه » است و در چنین حالت خلط و ظایف قریب تقنین و اجراییه بعمل می آید که خود نقیض روحیه تفکیک سه قوه و حکومت مشروطست .

فصل مربوط به محاکم ، بسیار کوتاه و گنگ و مجمل است ، در ماده ۵۳ گوید که « همه محاکم از هر گونه مداخلت آزاد هستند » ولی تصریح نشده که قاضی این محاکم از کجا می آید ؟ کیست ؟ و در دستگاه حاکمه اجراییه چه موقف دارد ؟

در اینجا انتظار میرفت که قانون اساسی ، قوه قضا را در دستگاه دولت يك دستگاه منفک از قوه های دیگر قرار میداد . زیرا مشروطیت قضا را د دستگاه مستقلی می شمارد .

در ماده ۲ فقط نامی از صدر اعظم برده میشود ، که اگر ذات شاهانه تشریف نداشته باشد ، صدر اعظم به وظیفه ریاست می پردازد و باز در ماده ۲۸ گوید : صدر اعظم و دیگر وزراء از طرف قرین الشرف پادشاهی انتخاب و تعیین میشوند . در حالیکه مسئولیت تمام وزراء بحضور پادشاه غیر مسئول در ماده ۳۱ تصریح گردیده است ، در چنین حال شخصیت مسئول در مملکت وجود ندارد ، زیرا خود شاه که تعیین کننده صدر اعظم و وزیران است و تمام اقتدار اجراییه هم پیش اوست ، غیر مسئول است . اگر چه عملاً خود شاه امان الله در سالهای نخستین شاهی خود ، سخت پابند قوانین بود و درین قانون اساسی هم حقوق عامه تا مصئونیت مکاتیب و مراسلات (ماده ۷۳) گنجانیده شده و نخستین اقدام مفید و

نیکو در تاریخ افغانستان است، ولی چون نظام مسئول در اصل این قانون وجود داشت، تنها نیت خیر و خلوص پادشاه نتوانست از فساد رژیم او جلوگیری کند، و بعد از چند سال ما می دیدیم، که عناصر نادان فاسد العمل به دور دربار فراهم آمدند و مملکت را به اغتشاش زمستان ۱۳۰۷ ش کشانیدند و دیده شد که آن شاه وطن دوست قربانی اعمال ناروای عمال فاسد در بار و همکاران مغرض او گردید، و در ما حول او به چابلو سی آنقدر سخن از نبوغ و زدند که روحا زیر تلقین رفت و چون انسان جایز الخطا است، غروری که با خلوص نیت و وطنخواهی او متناهی بود فراهم آمد.

مثلا مرحوم داوی میگفت: در سنه ۱۳۰۳ ش چون شورش قبایل سمت جنوبی به سر پرستی ملا عبداللہ لنگ آغاز شد و بعد از تلفات و مساعی و مصارف کمر شکن منطقی گردید و شخص شاه حکم به اعدام ۵۴ تن از سرغنه های اشرار، به شمول ملا عبداللہ و ملا عبدالرشید داد (۴ جوزا ۱۳۰۴ ش) داوی که وزیر تجارت و از مقربان در بار بود عرض کرد: بهتر است این محکومین به اعدام، محاکمه شده و بحکم قاضی کشته شوند. پادشاه با کمال خشم و غرور گفت: مگر نمیدانی که من نواسه امیر عبدالرحمن ام!!

بعد از سفر اروپا، چون آن پادشاه وطن خواه به کابل آمد و به برخی از کارهای مفید (اما قبل از وقت) دست زد، انعکاس آن در طبقه جوان که همکاران مخلص او بودند - نیکو نبود و ما دیدیم که در لویه جرگه پغمان، پسر شیر ارتی از محکومیت وزیران او گپ زد و در مجلس قصر ستوری عبدالرحمن و عبدالهادی - که از رفقای راه مشروطیت و ایام حکم داریش بودند - دست به مخالفت اقدام جایز و سودمند (اما عجولانه) او فراز آوردند.

این تنها نبود : شاه جوان که در بین بازار تنها میگشت و با مردم می آمیخت و مکاتب هر شهر را خودش میدید و عرایض اهالی را می شنید و واریسی میکرد ، در آغاز کار از طرف مردم با مهر و محبت تلقی شده همکاری مردم را جلب کرد و حتی مردم در بسط معارف اعانه ها دادند و مصارف مکاتب را بر مالیات گمرکی خود افزودند . ولی این روش نیکو از طرفین دوام نکرد ، تا چشم بهم میزدیم ، امواج بد بینی بین حاکم و محکوم حایل شد و مسئله به شورش ۱۳۰۳ و ۱۳۰۷ ش انجامید ، که مملکت را مدت ۵۰ سال عقب انداخت و خود آن شاه که اخلاص او به وطن بیش از تدبیر و سنجش بود ، از مملکتی که بدان عشق میورزید فراری گردید .

در پنجاست که برخی از ناظران اوضاع و نویسندگان داخلی و خارجی علت این اغتشاش را در تحریک اجانب (هند بریتانوی) و دسیسه سازی هم ری (سفیر بریتانیا در کابل) و دیگر فتنه انگیزیهای انگلیسی میداند و برخی هم کهنه پرستی و محافظه کاری و ضد ترقی بودن خود مردم افغانستان را عامل اغتشاش میدانند ، و جمعی عجلت و پیش از وقت بودن ریفرم های امانی را قلمداد میکنند ، که تمام این عوامل را میتوان از علل متعدده اغتشاش و ناکامی رژیم امانی دانست . ولی باید گفت : که هیچ ریفرم و اصلاح و اقدام ترقی خواهانه و خیر اندیشانه پیش نرفته است ، الا اینکه از حمایت جم غفیر قشرهای مختلف مردم و ملت برخوردار باشد . در حالیکه رژیم امانی با محبوبیت نخستین خود و پیروزیهایی که در اقدامات پیشرفت نصیبش بود ، در بطن خود فساد می یافت و کارمندان آن رژیم جز اشخاص محدود و وسایل ناکامی و پوسیدگی آنها به دست خود فراهم آورده بودند و بقول سعدی :

بوریا باف گرچه بافنده است نبرندش بکار گاه حریر

اکثر رجال این دوره که بعد از مشروطیت دوم بمیان آمدند ، بوریا بافانی بودند که بکار گاه حریر و ارد ساخته شده بودند ، و بنای این عمل هم بر رشته های تعارفات شخصی و خاندانی و قبیله ای بود ، که با عهد امیر حبیب الله خان و اعتبار محمد زائی بودن در آن عصر فرقی نداشت اگر بت محمد زائی شکستانده شده بود ، بجای آن درینوقت بت بارک زائی ایستاده بود . مثلاً در آنوقت کابل در دست والی محمود یاور و شاغاسی علی احمد و قندهار در دست عبدالعزیز و زیرو محمد سرور نائب الحکومه و عبد الکرم نائب الحکومه و نیک محمد فرقه مشر و مزار و هرات در دست محمد ابراهیم نائب الحکومه و عبدالرحمن فرقه مشر قرار داشت که همه آنها بارک زائی و مربوط به خاندان سراج الخواتین مادر شاه بودند !

در سمت جنوبی (پختیا) عبدالحکیم بارک زئی ، در غزنه و روژگان دوست محمد ناظم بارک زئی در گرشک محمد امین بارک زئی حکم میراندند و قس علی هدا بازار بارک زائیست سخت گرم بود و اکثر مردم پا کد امین و دلسوزی هم نبوده اند ، که بر احوال شاه و مردم دل شان بسوزد و یا از فساد اوضاع جلوگیری کنند .

بنابراین شاه محبوب تر قبیله او را از آغوش مردم دور ساختند و حمایت عمومی از او ، روی به کاهش نهاد و درینجا بود که عوامل موثره دیگر داخلی و خارجی هم در تخریب و نا بسامانی فعالیت کردند . چون در قانون اساسی بنیاد کار ، بر حکومت مشروطه و مسئولیت و زراء و جوابدهی آنها به مردم بنا نبود ، بنابراین هر وزیری و کار مندی میتوانست آنچه بخواهد بکند .

در اینجا است که مارشته سخن را بیکتن بصیر ناظر نزدیک اوضاع مرحوم غبار میدهم که می گوید :

« بعد از تشکیل دولت امانیه تقریباً تمام طبقات مختلف کشور

بحمايت دولت بر خاستند و در جنگ با دولت انگليس اكثريت فيودال و
 روحاني و دهقان همه در صف دولت قرار گرفتند . ولي بعد از اختتام
 جنگ و آغاز ريفورم بتدریج صفوف مردم از نظر منافع طبقاتي از هم
 جدا شدند . . . ولي تمام اين قضايا مانع تطبيق ريفورمهاي دو لست
 شده نمي توانست ، اگر جبهه دولت در داخل خود شكاف نمي برداشت
 و تناقص ايجاد نمي كرد . زيرا ملت هنوز به پشتيباني شاه و دولت
 استاده بود و همين حمايت مردم بود ، كه با وجود اختلال در دستگاه
 دولت ، پايه هاي آنرا محكم و استوار نگه مي داشت . ورنه از مدتي بود كه
 كابينه و دربار درز اساسي برداشته بود . باين معني كه كابينه مركب از
 دو دسته عنا صر متباين العقیده تشكيل شده بود كه يكي طرفدار پرو گرام
 اصلاحي بشكل سريع آن در سياست داخلي و تثبيت روش استقلال
 و بيطرفي مثبت در سياست خارجي بود ، و آن ديگري طرفدار اصلاحات
 تدريجي در سياست داخلي و روش نرمش و سازش يك جانيه با يكي
 از دول قوي همسايه . لهذا اين دودسته سعي در خنثي نمودن نظريه هاي
 همدیگر داشتند و درين ميانه پشاه تلقين مي شد كه موجوديت دودسته
 مخالف در نفس حكومت ، سبب اصلاح امور و در عين زمان باعث
 سلامت مقام شاه است . بعلاوه در كابينه و دربار عناصر نا آگاه با دار
 پرست فقط از نظر شناسايي و اعتماد شخصي شاه جا گرفته بود ، كه
 توانائي فكري و عملي براي مشوره دادن يا تطبيق پرو گرام اصلاحي
 درين مرحله تاريخي نداشت و جهان بيني آنها از سويه بسيار عادي
 بالاتر نبود . . .

اين فساد اداره با ضعف زما مداركل ، مردم افغانستان را از حمايت
 و پشتيباني دولت باز داشت و از ديگر طرف نقشه هاي نهاني توطئه و
 دسيسه عناصر ارتجاعي داخلي ، با اقدامات و فعاليت هاي جاسوسي

استعماری یکجا شده ، بار دیگر افغانستان ، در آستانه يك تحول اجتماعی تاریخی واژگونه گردید . و این خود سنت استعماری بود ، که در ظهور هر جنبش نوین افغانستان را به قدر مقدور عقب برانده . . . (۱)

بدین نهج امان الله خان تجرید شد . عناصر فهمیده دانشمند پیشوایان فکری مشروطیت دوم از کنارش دور ساخته شده به سفارتها و غیره فرستاده شدند ، بجای ایشان با دارپوستان مطلق قرار گرفتند ، که نه کار کرده میتوانند نه همکاری و نه رهنمائی . و این خود مرحله نامیمون تاریخ بود ، که باید پیشوایان مشروطیت دوم ، چاره آنرا در مرحله وضع قانون اساسی میسنجیدند و خود شاه هم آنرا پیشبینی میکرد . ولی چون شاه غیر مسئول ، در حقیقت پیش مردم مسئول اعمال خود بود و همکاران نادانش او را سخت بدنام ساخته بودند ، بنابراین با آن خوش نیتی و خلوص ، مورد نفرت و غضب مردم قرار گرفت ، و این خود درس عبرتی است در تاریخ نزدیک افغانستان که باید آیندگان ما بآ

چشم باز بنگرند و بدانند که در امور مملکتی و زمامداری تنها نیت نیک و خیراندیشی کافی نیست . باید تمام نیات نیک را بمورد عمل گذاشت و مردم تنها به کپ و سخن قانع نمیشوند و عمل انسان را مدار قضاوت قرار میدهند .

جای تعجب است : شاه نیمه انقلابی و تندوست که به همکاری یاران مشروطیت دوم بر تخت نشسته و عزم خدمت به وطن هم داشت در قانون اساسی - که خود وضع و امضا کرده بود - اول خود را غیر مسئول قرار داد و بعد ازان صدر اعظمی را منتصب نکرد و تمام امور اجراییه مملکت را بوسیله وزراء منتصبه خود بکف گرفت و اگر کسی بر وزیرش اعتراضی کردی ، شخصاً در صدد دفاع بر آمدی و شاه غیر مسئول خودش را مسئول وجواب اعمال دیگری قرار دادی ! مثلاً در لویه

جرگه پغمان ۱۳۰۳ ش هنگامیکه از سوء عمل و بیداد ما مورین اودر سمت پختیا آتش اغتشاش و شورش شعله ور بود و مولوی عبدا لواسع (یکی از رجال مشروطیت اول که ذکرش گذشت) از عدم فعالیت و عدم دقت وزیر داخله و وزیر معارف وقت (سردار فیض محمد زکریا) ذکر می نمود ، پیش از آنکه وزیران بیاسخ آن اعتراض و تزکیه خود بپردازند ، شاه غیر مسئول به معترض مذکور - که از بی کفایتی وزیری در امور رسمیه سخن رانده بود - جوابی داد که داعیه شخصی را علت اینگونه انتقاد دانست (۱). در حالیکه این شکو ها عمومی و ناشی از فساد اداری بوده است .

چون مردم مطیع و فرمان بردار و نیک بین به شخص شاه و بر خسی رجال پاکدامن دربارش بام ها اینگونه سخنان و اعمال را که منافی اصول مشروطیت و دارای تناقض و فاصله بین قول و عمل بود ، به چشم سر می دیدند و روز بروز وضع اداری مملکت از مجرای طبیعی بفساد و نابسامانی و آشفتگی بر میگشت و در نتیجه بر رنج و آزار مردم متحمل و دهقانان مالیه ده و گروه رنجبر می افزود ، بنابراین نظر نیک و روحیه همکاری طبقات عامه با طبقه حاکمه به نفرت و انزجار تبدیل میگشت ، تا که در نتیجه سوء عمل درباریان ، شاه خیر خواه نیز دران لجن زار فساد فرو رفت و برای ابد از تنفس هوای وطنی که بدان عشق میورزید محروم گشت (علیه الرحمه)

در چنین حال دست گماشتگان استعمار هم بر ضد رژیم امپراتوری اندر خفا کار میکرد و برای تکفیرشاه ، ملانها ها را برانگیخته و هزاران عکس نیم برهنه مو نتاز شده (مصنوعی) ملکه ثریا را در بین قبایل ساده و نادان توزیع نموده بودند و تا چشم بهم میزدیم ، صدای تفنگ و اسلحه ناریه از قبایل شنووار (ننگرهار) و سمت شمالی کابل

(۱) رویداد لویه جرگه پغمان ۱۳۰۳ ش ، ص ۱۳۴

به گوش رسید و ستم کشان دهقان از روستا هادست به شورشی بردند، که خود کار مندان دولت، مبادی آنها را به وجود آورده و دستهای خارجی هم برای اشتعال ناپره آن هیزم فراهم می آورد هاند.

ادینجایی مناسبت نیست از گفتگوهای یاد آوری شود، که بین برخی از جوانان نقاد دست چپی مشروطیت دوم با رفقای ایشان بعد از به کف آوردن زمام اقتدار روی میداد و این گروه اقتدار بکف را مسئول پوسیدگی و عدم استقرار رژیم امانی می شمردند.

خوب بیاد دارم که در بهار ۱۳۰۶ ش روزی در خانه عبدالرحمن لودین در کوچه لودینان شهر قندهار گفتگوی رفیقانه و دوستانه بین او و تاج محمد بلوچ در گرفت که هم رفقای حزب در مشروطیت دوم بودند و هم به یکدیگر خویشاوندی داشتند (خواهر لودین در حباله پسر بلوچ بود).

لودین با لهجه خاص ظریفانه به رفیق خود میگفت: « این شما هستید که پادشاه جوان و نیک خواه را - که با پدر خود بسیار فرق دارد - گمراه ساختید و از خود سری های او جلو گیری نمی کنید! آخر ما برای مشروطیت و بنام مشروطیت قربانیها دادیم و در نتیجه يك ديكتاتور مطلق را آفریدیم. شما اينك حکمران شدید! و آن دیگری که فرا شباشی بود، وزیر و سفیر شد و يك سرجماعه وزیر خارجه و وزیر حریبه گردید! آیا مساعی و قربانیهای ما برای این کرسیها بود؟ آخر مشروطیت کجاست؟ یک نفر جوان نا آگاه را آوردید و زمام مطلق تمام امور مادی و معنوی مملکت را به دست او دادید! او اگر چه نیک دارد و به وطن خود مخلص و علاقمند است، باز هم انسان و جایز الخطاست. مشروطیت اینست که او صدر اعظم مسئول را به مردم معرفی کند و مجلس منتخبی از نمایندگان مردم بسازد و خودش غیر مسئول باشد، تا مردم صدر اعظم مسئول و کابینه اش را جوابده تمام شکایات خود بشناسند... »

لودین می افزود: «من باین رژیم که بسبب اعمال نا جایز یکدسته
مفرض دادن محکوم بقنا ستمدتی به سبب تعهداتی که در حزب داشتیم،
همکاری کردم و این مطلب را بگو ش شاه و در بار یانش رسانیدم. چون
نشنیدند، کابل را هم ترك گفتم و اینك در خانه پدری در يك كچه گم
نام قندهار نشسته ام. ولی شما كه امروز باشاه و دربار یانش رابطه دارید
از طرف من باو بگویید كه:

گر این مكتب است و این ملا

كارطفلان خراب می بینم

عنقریب این رژیم از پا می افتد و از گون می شود و آنكی «نه تو
مانی، نه او، نه من» فخر رازی»

این گفتار آن جوان دانا و راستین شهید بود، كه بعد از دو سال، عین
همین پیش گویی را به میدان ظهور دیدیم، آن رژیم بقر مردم
شاكی و رنج دیده سرنگون شد، كه دست دسیسه كار استعمار هم در
عقب این احساس رنج و تنفر عمومی كار میكرد.

در تاریخ افغانستان بارها دیده شده كه شخص شاه یا زما مدارو
شهنزاده آدم نيك و بهی خواهی بوده، ولی به سبب سوءعمل در بار یان و گما-
شتگان یا اهل حرم و خاندان سرنگون شده است. مثلا شاه زمان سیدو زئی
و امیر شیر علی خان پادشاهان بدی نبوده اند، هر دو به استقلال و عظمت
مملكت علاقه داشتند و با استعمار مبارزه میكردند، ولی اعمال و كارمندان
حکومت و دربار، ایشان را بسر نوشته های نا میمون سیاه مسواچه
مساختند.

امان الله غازی هم جوان مخلص و طندوست فی الجمله روشنفکری
بود، كه بچنین سر نوشت و از گون گرفتار آمد و اگر رفقای ایام شهزادگی
و مشروطه خواهی تجریدش نمی کردند و محوسفارت و وزارت و عیاشی
و اقتدار نمیشدند و بامردم می آمیختند و حمایت توده های مردم
افغانستان اعم از دهقانان و کاسب و دکاندار و کوچی و روستا نشین را

کرد و نسل جدید باید قدر عمل او را بداند و همواره نامش را به نیکی یاد دارند ، زیرا اعمال نیکش بر سهو ها میچربید .

از مشاهدات نو یسنده این سطور است : در لشکر کشی بهار ۱۳۰۸ ش از قندهار به طرف غزنی ، شخص امان الله خان قیادت ده هزار لشکر قومی قندهاری و هزاره را داشت . شهادت الله که مردم با شاه ارادت داشته و میکوشیدند که او را واپس بتخت شاهی برگردانند . ولی در بین مقرو غزنی هنگامیکه برخی از عناصر رمشکو با اسناد پو لتیکل ایجنت انگلیس دستگیر شده و ثابت گردید که دست برخی از روحانی نمایان داخلی هم در انگیزش و آویزش قبایل دخیل است و میخواهند از اختلاف قبیله‌ای (درانی و غلجی) کار بگیرد و برای اشتعال ناپره فساد ، در حدود بیست تن از طلایه سواران کشاف فراهی (درانی) را در منطقه سکونت غلجیان کشته و لاشهای کشتگان را هم دوبله نموده و بر پایه های کج کرده تیفون انداخته و با خط بدآخوندی بر کاغذ کی نوشته بودند : « این مهمانی اقوام غلجی برای درانیان و پادشاه است ! »

امان الله خان مرحوم چون این منظر فجیع را دید ، قندهار یان را به دور خود فراهم آورد و گفت : « اکنون ثابت شد که دشمنان اجنبی میخواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند ، تا ما به دست خود یکدیگر را بکشیم و مسبب این عمل نا جایز من خواهم بود ، که برای بازستانی تخت و تاج من کشت و خون روی خواهد داد .

پس ای مردم عزیز من ! بییقین بدانید که من این مناظر دل شکن جنگ داخلی و قبیله‌ای را تحمل کرده نمیتوانم و نمی خواهم شما برای باز گشت تخت و تاج من به چنین کار ها دست یازید !

پس باید از بین شما بروم ، تا من موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم .

شما ملت عزیزم زنده و افغانستان باقی خواهد ماند ، ولی روسیا هیچ
ابدی مسئولیت این هنگامه ناشایست ، بنام من ثبت می شود . در حالیکه من
از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم ، که برای حفظ استقلال و
تمامیت مملکت و سعادت و وحدت شما مردم تمام افغانستان کار کنم .
ببینید ! علت بد بختی مردم ما در دوره های سابق تاریخ این بود ،
که شهزادگان برای به دست آوردن مقام شاهی با همدیگر جنگها داشته
اند و درین بین شما مردم را با یکدیگر بجنگ و دشمنی ها و عداوت های
قبیلوی برانگیخته اند . من میخواستم دوره شاهی من چنین نباشد و بجای
اینکه مردم را به جنگ یکدیگر سوق دهم ، باید منادی دوستی و وحدت
و سعادت و اخوت تمام مردم افغانستان باشم .

چون اکنون می بینم که شما بجنگ داخلی قبیلوی گرفتار می آید ، اینک
من میخواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان
خود - بگذارم . شما با همدیگر جور بیاورید . من مسئولیت جنگ خانگی
شمارا برای بازستانی تخت شاهی بنصرت خود گرفته نمیتوانم . يك او درزاده
من در پاره چنار رسیده و دیگر برادر روحانی من در همین جانشسته
و جنگ خانگی رادر میدهند . ولی من مرد این کار نیستم و توصیه من
بشما اینست : که با همدیگر کنار بیاورید ، اتفاق کنید ! استقلال خود
را نگهدارید ! و وطن خود را به دشمنان خارجی مسپارید ! من فردی از شما
هستم ، اگر شما سعادت مندید ، عین سعادت و مسرت منست .
ولی اگر اینچنین بخاک و خون بغلطید ، موجب بد بختی و ملامت
دایمی من خواهد بود :

جنگ تو صلح صلح تو جنگ است

من بقر با نت اینچه نیر نگس است ؟

میروم تا تو نشنوی نام

اگر نام من ، ترا ننگ است !

شاه نیکدل حساس و خیرخواه، این دو بیت واقف لاهوری را باسوز
دل ، اشک ریزان با صدای گریخته خواند و گفت : فی امان الله !
این بود داستان الیم خا تمه مشروطیت دوم ، که ملت رنجده
افغانستان چنین هنگامه های محشر آسا را فراوان دیده است . رجال و
شاهان بهی خواه از بین رفته و سال های طولانی این مردم به خاک و خون
تپیده اند از انکشاف و ترقی باز مانده اند . . . در سیر اجتماعی
زیانهای جا نگاهی برداشته اند . . . دیده اند از مصائب آنچه دیده اند . . .
ولی با وجود جریانهای تبه کار خارجی و داخلی ، هویت ملی و استقلال
خود را نگهداری کرده اند و بر ایادامه حیات ملی تپیده اند . بلی !
تپش میکند زنده تر زندگی را تپش میدهد بال و پر زندگی را



(۷)

نتیجه

حالا بعد از خواندن این داستان که حرکت مشروطه طلبی چگو نه به میان آمد؟ و در کدام زمان و مکان پرورش یافت؟ و عوامل موثر آن چه بود؟ پرسشی بس هن خواننده بطور خواهد کرد، که هویت و اصلیت این حرکت چه بود؟ آیا آنرا يك حرکت برای جلب اقتدار، مانند جنگهای شاهزادگان سدوزنی و بارکزائی قرن ۱۸-۱۹ افغانستان نتوان شمرد؟

آیا به وجود آورنده گان این جنبش، که کارگران و دهقانان استعمار شده نبوده اند، چگو نه دست به چنین حرکت نیمه انقلابی زدند؟ که در نتیجه يك رژیم شاهی استبدادی تاریك را سر نگون و بجای آن سلطنت مطلق دیگری را از روشن فکران قیام دادند؟

توضیح این پرسش ها براسا سر مطالعه اوضاع اجتماعی افغانستان چنین است: در مبارزه مشروطه طلبان افغانستان، اقلیت روشنفکر از طبقات بالا تامیانه دست داشتند و این بیکاریك مبارزه نیمه انقلابی بود، که از روح رنج دیده طبقات عامه مردم ماسر چشمه می گرفت و لو پیشقدمان این گروه، بجای مردم زحمت کش زارع و دهقان و رنجیز، راد یکالان بورژوازی و بیوروکراتان طبقه متوسط و حتی شاهزادگان و کارمندان متمتع درباری هم بوده اند و درینجا ست که باید سخن یکی از تحلیل گران تاریخ را بیاد آورد که گفته بود:

« برای نهضت های انقلابی لازم نیست که در آن باید حتما عناصر پیرولتاریائی موجود باشند و یا هر ام آنان بر جمهوری خواهی و دیموکراسی متکی باشد. امیر افغانستان (مراد امان الله خان است) و همکاران او مبارزه خود را برای بدست آوردن سلطنت پیش برده اند. ولی چون این مبارزه برای از پا در آوردن امیر یالیزم و تجزیه قوای آن بوده، باز نظر انقلابی نیز یک پیکار عینی سودمند است ... »

(مسایل لیننزم ۹۰ طبع مسکو ۱۹۴۹ م)

نهضت مشروطه خواهان افغان که منتهی به شکست امپریالیسم و آزادی ملتی رنج دیده و ستم کشیده تجزیه شده گردید باید جزوی مهم از تاریخ بیداری آسیا و مقدمه یی برای آزادی هندوستان و پاکستان شمرده شود، زیرا بقول یکی از مفکران صاحب نظر هند وستان در آنوقت که:

آسیا یک پیکر آب و گل است

ملت افغان در آن پیکر دل است

اقبال

اگر درین مرکز جغرافی و دل آسیای کهن حرکتی نبود، شاید کاروان آزادی ملل شرق بدین زودی به منزل مقصود نرسیدی.

درینجا این نکته را فراموش نباید کرد که روحیه ملی و استواری هویت ملی مردم افغانستان مستعد به وجود آوردن هرگونه تحول تکاملی و انقلابی نا متوازن بوده و موقعیت جغرافی این سرزمین نیز متضمن قبول هر نوع جنبش و حرکت مترقی است. تا جاییکه نهضت مترقی و نیمه انقلابی مشروطیت نیز بدست کسانی صورت گرفته که دران از شاهزاده تا طبقه بورژوازی روشن فکر دستی داشته اند

تا جاییکه از مطالعه تاریخ افغانستان بر می آید: اگر در بوجود آوردن یک حرکت مترقی یا ارتجاعی، منافع طبقاتی موید باشد، آن حرکت هم تا وقتی دوام میکند، که متضمن فواید برای همان طبقه باشد.

اگر ما علل سقوط رژیم امانی را بعد از هشت ده سال جستجو کنیم ، در پهلوی عواملی که درین کتاب ذکر رفت ، يك علت اساسی را خواهیم دید ، که در بوجود آوردن آن طبقه رنجبر و محروم مستقیمی سهمی نداشت و نتایج آن هم با وجود مفید بودن - برای این گروه مردم جالب و مشاهد و درخور لمس و درك نبود .

کسانی که از طبقه متوسط و عالی بورژوازی منور در بوجود آوردن این حرکت بنابر منافع طبقاتی خود سهم داشتند و در جامعه افغانی هم اقلیت محض بودند ، هنگامیکه به نوائی رسیدند و در نتیجه سعی و عمل خود ، یکی از مراتب بزرگ کشور را فراچنگ آوردند ، آنرا معراج آمال خود دانستند و دیگر در فکر مملکت و مردم داری نیفتادند و در حلقه کوچک حفظ چوکی و مقام ، از مردم دور شدند و میدان عمل را به کسانی گذاشتند ، که گرفتار جلب منافع مادی بیکران برای خود و اقوام و بستگان خود از طبقه بالا یا متوسط بوده اند ، که در نتیجه محرومیت عامه را بار می آورد . در حقیقت ساختمان طبقاتی جامعه افغانی مانند سوابق تاریخی تشکیلات طبقاتی ملل اروپا نبود و در اینجا هنوز علل انفکاک و تجزیه طبقات از نظر اقتصادی و اجتماعی بوجود نیامده و بنابراین طبقه رنجبر با خصایص روحی و اقتصادی خاصی که آنها را از طبقات دیگر مجزا سازد وجود نیافته بود . ایشان با محرومیت تام ، احساس چنین حالتی را نمیکردند و فیودالیزم جبار و قوی و ممتا سک تشکیل نیافته بود .

چون در رژیم امانی نه طبقات استثمار کننده و نه گروه استحصال شده ، شعور خاص طبقاتی را داشته اند ، بنابراین هیچکی منافع خود را وابسته به آن رژیم ندانسته و در حالت بی تفاوتی و لا تعلقی بوده اند و فقط طبقه مامورین نیمه روشن فکر ، اگر تعلق خاطری بدین رژیم داشته اند ، آنها اقلیت محض بیش از ده بیست هزار یعنی عشر عشر عشیر جامعه نبوده اند .

چون حکومت ها پیوسته غارتگر و مرکب از کار مندان مستثمر و بهره

کش بوده اند، بنابراین همواره در مقابل يك غارتگر شناخته و آزمایش شده ، اگر مدعی نوی از همان طبقه بنیان آمده، مردم او را برای نجات آنی خود از دست ستم غار تگر قدیم پذیرائی کرده اند . ولی بمجرد آغاز بکار و دادن امتحان نخستین، چون سیستم فکر و استثمار جامعه فسق نکرده ، کار مندان جدید نیز به اعمال فجیع تر از سابق دست زده اند و مردم می گفته اند:

تو از چنگال گرگم در ربودی !

چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی !

بنابراین همواره نفرت عمو می در مقابل حکمرانان موجود بود و اگر دستی از بیرون یا درون مملکت خواستی که این مردم شاکی و استثمار شده ، را بر خلاف دستگاه حاکم استعمال کند ، مشکلی نداشته است زیرا هر حکومت با عمل خود و دادن آزمایش ، اکثریت مردم را از خود رنجیده ساخته بود . و اگر فرضا در آن دستگاه چندین تن مخلص و نیکو کاری هم بوده ، آنان هم بشامت اعمال اکثریت کار مندان استفاده جوی منفور گرفتار بوده اند .

جامعه شناسی افغانی و تجزیه صفات و خصایص اجتماعی مردم افغانستان نیازمند کنجکاویهای ژرف در بنیان هویت این جامعه از نظر تاریخ ، جغرافیا ، اقتصاد ، نژاد ، زبان ، عقاید و مواضع اجتماعی قبایل و روستا نشینان و شهریان و کوچیان آواره گرد و بقایای مسالک روحی مانند **مذاهب** ، **طریق** و **افکار** و **فیه** و **راهب** است ، که توأم با تأثیرات مدنیت صنعتی جدید و فرا ورده های عصر حاضر ، باید پژوهش و کاوش گردد

و این خود مباحث وسیع و مبسو طی است که در پرتو تاریخ چند هزار ساله افغانستان - که گذر گاه مدنیت ها و فرهنگها بوده - مورد کاوش و بررسی های علمی و عینی قرار میگیرد . و آنکه می توان خط مشی در خور ~~مضمون~~ ~~قبول~~ این مردم جامع الخصایص را در روشنی مطالعات دقیق تعیین کرد ، که این يك كسار علمی دارای ابعاد تاریخی ، اقتصادی اجتماعی ، فرهنگی و فکری کهن و نو است و از مشکلترین و دقیق ترین مسایل اجتماعی است . زیرا مانند علوم طبیعی در تحت فارمولهای ریاضی مثبت نمی آید و کلیات آن با ابعاد نسبی زمان و مکان تغییر میکند و احکام آن صد فیصد در تمام محیطهای یکسان و هم آهنگ نیست ، و مواقف تکامل هم درین جامعه نا متوازن بوده و سراسر منطبق بر دساتیر زندگانی يك جامعه خالص طبقاتی نیست . و از این روست که اکثر حکومتهای سابق این کشور ، پیش از اکثریت مردم نامطلوب بوده اند ، زیرا با منافع آنی افراد این جامعه نا متوازن مطابقت نداشته اند .

نامتوازن ازینرو گوئیم ، که در يك زمان معین يك اقلیت كوچك در تحت عنوان فیودال آمده ، ولی دارای خصایص فیودالیزم متشکل و نیرو مند نبوده اند . بورژوازی شهر نشین نیز با تمام ممیزات اجتماعی بوجود نیامده و طبقه محروم و رنجبر یعنی روستائیشینان کشتگر و دهقان نیز خصلت اجتماعی طبقه کارگر متشکل نداشته و کوچیان آواره از تمام شرایط طبقاتی محروم بوده اند .

در چنین حالت عدم توازن و اختلاف احوال و خلط شرایط طبقاتی اگر حکومتی فعال و مخلص و خیر خواه هم آمده ، چون با منافع هیچیکی از طبقات نا متوازن ساز گاری نداشته ، از پشتیبانی اکثریت مردم محروم مانده و تجرید گردیده است .

چون محل وقوع جغرافی افغانستان هم بسیار حساسی مهم بوده و کوهستان
 ریست که بین دو مدنیت و دو نوع فکر هندی و ایرانی و سه سر زمین
 بزرگ هند - ایران و ماوراءالنهر است افتاده است بنابراین همواره جهانگیران
 و فاتحان هنگامیکه سرو کارشان با این سر زمین افتاده ازین خصصیت
 اجتماعی عدم توازن عینی و قانونی طبقات استفاده جسته و با انداختن
 تفرقه و ایجاد محاذ جنگی مانیروی ملی این مردم را ضعیف ساخته و خصایص
 اجتماعی ما را بضرر ما بکار برده اند و در اینجا است که در عین شکوه از ایدای
 خالاجی امیریا گیسستی با خود با یه گفت که:

آتش بدو دست خویش ، در خرمن خویش

چون خود زده ام ، چی نالم از دشمن خویش

(ختم ۲۶ حوت ۱۳۶۱ . جمال مینه کابل)



درستی نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰	۸	۱۳۳۴	۱۳۳۳
۱۰	۹	۱۷	۲
۱۳	۷	۱۳۰۲	۱۳۲۰
۲۴	۲۴	ذکریا	ذکریا
۲۵	۲۵	خرمند	خردمند
۲۷	۱۵	پشویه	پنبویه
۲۹	۸	۱۳۳۵	۱۳۳۳
۵۸	۲۳	خاک	در خاک
۵۹	۹	نازویی	بازویی
۶۲	۱۹	ترو آیین	تربیت و آیین
۷۸	۱۵	۱۱۷۶ق ۱۱۷۶م	۱۱۷۰ق ۱۷۵۶م
۸۰	۲۲	بنو راوک	بنورا وک
۸۳		بعد از سطر ۱۴ چنین خوانده شود :	
		و با سردار نصرالله خان و سردار	
		عنایت الله خان که از طرف امیر	
		مامور بودند به وسیله حاجی	
		عبدالرازق اندر، مفاهمه و صحبت	
		هاروی داد و در ماه جون ۱۹۱۶م	
		مولانا منصور انصاری هم درین	
		گروه شامل شد و هدایات مهم	
		شیخ الهند را به آنها رسانید .	
۸۴		۱۳ منصبدار	منصب داران

صفحه	سطر	نادرست	درست
۹۸			سال وفات مولوی فضل ربی
			۱۳۲۵ش چاپ شده، که صحیح آن
			حدود ۱۳۳۵ش خواهد بود ..
۱۲۲	۱۰	انمودند	نمودن
۱۲۴	۹	کرده است	کرده است حلف
۱۲۶	۱۱	خزب	حزب
۱۲۷	۲۱	میسر	مسیر
۱۳۱	۲	بحث	بحیث
۱۳۲			سطر سوم بعد از سطر چهارم خوانده شود.
۱۳۳	۱۲	ولی مدت	ولی مدت ۸ ماه
۱۳۳	۱۳	کمی ۸ ماه	کمی
۱۳۷	۱۵-۱۴	ورسنه ۱۳۰۹	درسنه ۱۳۰۹
		مقرر شد	بسر کتا بت
			سفارت افغانی
			در برلین مقرر شد.
۱۳۹	۱	داداند	داده اند
۱۴۰	۲۳	پدر اندر	برادر اندر
۱۶۱	۸	جایز الخط	جایز الخطا
۱۶۸	۵	رابطه	رابطه دارید
۱۶۹	۲۲	ممکت	مملکت
۱۷۱	۲۵	اگر نام	اگر از نام
۱۷۷	۴	هضم	هضم و قبول

**CONSTITUTIONAL
MOVEMENT
IN
AFGHANISTAN
BY
Prof. Abdul Hayy Habib
Kabul
1984**

کمیته دولتی طبع و نشر

ج. ۱. ۵

شماره مسلسل ۹۰

تعداد: ۴۰۰۰

مطبعة دولتی